

نقد احکام حقوقی، سیاسی و اقتصادی اسلام

(ضرورت جدائی دین از سیاست)

دکتر سها

ویرایش دوم-۱۳۹۱

فهرست مطالب

مقدمه..... ۵

فصل ۱ - حقوق بشر و اسلام ۱۲

۱۲	اصل برابری
۱۴	کفار
۴۷	ارتداد
۵۰	بردگی
۵۷	زنان
۷۵	روحانیون
۸۱	سادات
۸۳	نتایج عدم مساوات انسانها
۸۵	اصل آزادی

فصل ۲- احکام سیاسی اسلام ۹۰

۹۲	ولایت فقیه
۹۸	نتایج عملی ولایت فقیه
۱۰۶	از اسلام، دموکراسی هم در نمی آید
۱۱۰	اسلام کشورهای جغرافیائی را به رسمیت نمی شناسد
۱۱۰	نتیجه گیری

فصل ۳- احکام اقتصادی اسلام ۱۱۲

- ۱۱۳ بررسی احکام مالی اسلام
- ۱۱۳ زکات
- ۱۱۵ خمس
- ۱۱۹ دیگر احکام اقتصادی اسلام
- ۱۲۰ قرض الحسنه و ربا
- ۱۲۳ وقف
- ۱۲۳ ابهام در مالکیت زمین، منابع و تکنولوژی در اسلام
- ۱۲۴ زمین
- ۱۲۹ معدن
- ۱۳۰ منابع طبیعی
- ۱۳۱ دانش و تکنولوژی (ابزار تولید)
- ۱۳۵ حقوق اقتصادی دیگر
- ۱۳۸ نتیجه گیری

فصل ۴- موانع پیشرفت و توسعه در اسلام ۱۴۱

- ۱۴۱ علم ارزشمند در اسلام، علم دین است
- ۱۴۹ اعتقاد به همه چیز داشتن اسلام
- ۱۵۴ سلب آزادی
- ۱۵۷ پرهیز از غیر مسلمانان
- ۱۵۸ تقدیر گرایی
- ۱۶۷ پستی دنیا و ثروت آن

۱۶۸ پستی دنیا و مال
۱۷۰ رضایت به فقر
۱۷۱ قناعت به حد کفاف
۱۷۳ مخالفت اسلام با جمع کردن ثروت
۱۷۶ نفی آرزو
۱۸۲ نتیجه گیری فصل

فصل ۵ - احکام قضائی ۱۸۵

۱۸۵ قضاوت در مسائل خانواده
۱۸۸ قضاوت در مسائل مالکیت و معاملات
۱۸۹ مجازاتهای اسلامی
۱۸۹ حدود
۱۹۸ نکاتی کلی در مورد مجازاتهای اسلامی
۲۰۴ تعزیرات
۲۰۶ قصاص
۲۱۱ دیات
۲۲۰ نقصانهای حقوقی دیگر در اسلام
۲۳۰ نتیجه گیری

فصل ۶ - نتیجه گیری ۲۳۳

۲۳۳ حقوق بشر
۲۳۶ سیاست
۲۳۷ اقتصاد

- ۲۳۹ موانع پیشرفت و توسعه در اسلام
- ۲۴۱ قضاوت
- ۲۴۳ نتیجه گیری
- ۲۴۴ چه باید کرد؟
- ۲۴۶ اول: نظر خمینی (مصلحت):
- ۲۴۹ دوم: نظر روشنفکران مسلمان (اصلاح طلبان)
- ۲۵۲ سوم: جدائی دین از سیاست
- ۲۵۳ نتیجه گیری هائی ک کتاب

مقدمه

بسیاری از محققین به اهمیت اعتقادات مذهبی در تحولات دنیای اسلام پی نبرده اند. در حالیکه هیچ عاملی به اندازه ی اسلام در تعیین خط مشی فرهنگی، سیاسی، اقتصادی... ملل اسلامی نقش نداشته و ندارد. هر گونه بررسی جامعه شناسانه در امور اجتماعی جهان اسلام بدون در نظر گرفتن عامل فوق العاده مهم اعتقاد اسلامی، عقیم است. اگر کشورهای اسلامی قرن‌ها ست هیچگونه پیشرفت واقعی علمی نداشته اند. اگر کشورهای اسلامی منشاء هیچ تحول ارزشمندی در صدها سال اخیر نبوده اند. اگر عقب افتادگی با مسلمان بودن، همبستگی مثبت دارد. اگر در اکثر کشورهای اسلامی تقاضائی برای حقوق بشر و دموکراسی نیست. اگر در معدود کشورهای اسلامی که یک دموکراسی نیم بند وجود دارد، این دموکراسی پا نمی گیرد و دائم در تزلزل است. اگر محصول خیزش اسلامی جدید در ایران و افغانستان، صدور نفرت و مرگ به جهان بوده است و دهها اگر دیگر. همه ی این اگر ها با اسلام در ارتباط است و باید محققان

این ارتباطات را پیدا کنند. این کتاب بطور کاملا مستند به موضوع دخالت اسلام در سیاست، اقتصاد و حقوق و پی آمدهای آن می پردازد.

بیش از سی سال است که در ایران، انقلاب اسلامی اتفاق افتاده است. این انقلاب مدعی بود که بر اساس اسلام، جامعه ای خواهد ساخت مملو از معنویت، جامعه ای پیشرفته هم در امور مادی و هم در امور معنوی، پر از عدالت، عاری از ظلم، عاری از فقر و تمام ویژگیهای مثبت دیگر. جامعه ای نمونه خواهد ساخت برای همه ی جهانیان، بنحوی که جهانیان با دیدن آن به اسلام اشتیاق پیدا کنند و بدین وسیله اسلام در جهان گسترش پیدا کند. در زمینه ی اقتصاد مدعی بود که تمام اشکالات سرمایه داری و کمونیسم را برطرف می کند و نظام اقتصادی ایده آلی را بنیانگذاری می کند که در آن عدالت و پیشرفت و کار و ثروت موج می زند. مدعی بود که دستگاه قضائی خواهد ساخت که هر صاحب حق و مظلومی را در کمترین زمان ممکن به حقش می رساند و ریشه ی مفساد اجتماعی را بر میکند، آنگونه که دزدی، جنایت و بی عفتی و امثالهم بندرت مشاهده شوند. امثال من که جوانان آن روزگار بودیم برای یک چنین نظام ایده آلی تلاش و جانفشانی کردیم. اما اکنون بیش از ۳۰ سال گذشته است و خود می بینید که به هیچیک از ایده آلها نرسیدیم که هیچ، ثمره ی ۳۰ سال تلاش ما جامعه ای شد مملو از بیداد، مملو از خفقان، متفکران سر کوفته و جاهلان سر بر افراشته، نه از آزادی خبری است و نه از کرامت انسانی، جامعه ای با عقب افتاده ترین و ناعادلانه ترین سیستم قضائی، عقب افتاده ترین سیستم اداری،

با بیشتر مردم زیر خط فقر و بقیه را خود می دانید. قرار بود جامعه ی ایده آلی به جهان عرضه کنیم، بجای آن مرگ و خون و نفرت به جهان صادر کردیم. در جنگی ۸ ساله حداقل یک میلیون جوان بیگناه را به خاک و خون کشیدیم. در خارج از مرزهایمان، صدها نفر را مستقیماً خود ترور کردیم و هزاران نفر را با کمک به گروههای تروریستی به خون غلطاندیم. و طالبان، فرم تکامل یافته ی ما، با ایده گرفتن از ما سربرآورد که فجیعترین نوع کشتار را به جهان عرضه کرد. طبیعی است که مردم و متفکران به این فکر بیفتند که ما چه کردیم که چنین شد؟ اشکال از کجاست؟ پاسخ راحت و سریعی که به ذهن می آید این است که خطا از مسئولین حکومت اسلامی است. اما آیا واقعا چنین است؟ تمام این فجایع را مسئولین درست کردند؟ در حالیکه حداقل در اوائل انقلاب، مسئولین حکومتی عمدتاً مردمی مؤمن و از جان گذشته بودند که خود برای انقلاب تا پای جان تلاش کرده بودند. آیا واقعا خمینی به قصد خیانت به مردم و اسلام، این انقلاب را رهبری کرد؟ آیا منتظری، مطهری، بهشتی، باهنر، رجائی و دهها نفر دیگر همگی خائن بودند؟ قطعاً خیر این پاسخ بیش از اندازه کودکانه است که همه ی اشکالات را به گردن پاکبخته ترین افراد این انقلاب بیندازیم. البته انسانها خطاکارند و مسئولین خطاکارتر، اما آیا در این وسعت؟ پس خطا کجاست؟ دومین منشاء احتمالی خطا، در ایدئولوژی است که راهنمای این انقلاب و مسئولین آن بوده است. این ایدئولوژی اسلام بوده و هست. اما برای مؤمنان بسیار بسیار سخت است که اسلام را به قصد یافتن علت مشکلات انقلاب

بررسی کنند، ولی چاره ای نیست. بهر روی چاره ای جز بررسی احکام اسلامی نیست؟ در شروع و ادامه ی انقلاب اسلامی، تصور ما از اسلام این بود که اسلام برای تمام نیازهای بشر در تمام دورانها و در تمام کشورها، بهترین و کاملترین پاسخ را دارد. بنابر این اگر به اسلام عمل شود، تمام جنبه های زندگی انسان شامل سیاست و اقتصاد و حقوق و قضاء و تعلیم و تربیت و امنیت و غیره به ایده آلتترین سطح خود خواهند رسید؟ و چیزی شبیه بهشت (جامعه ی ایده آل) در زمین ایجاد می شود؟ آیا این برداشت ما از اسلام درست بود؟؟ این کتاب در پی پاسخ به این سؤال است. در این کتاب ما فقط احکام حقوقی، سیاسی، اقتصادی و قضائی اسلام را بررسی می کنیم که در اداره ی جامعه ی ما دخیلند. کاری به احکام عبادی مثل نماز و روزه و حج نداریم که عمدتاً جنبه ی شخصی دارند.

تا اینجا به اصطلاح موضوع و محل نزاع مشخص شد. پس ما باید در احکام اجتماعی اسلام بگردیم و ببینیم که برداشت ما از اسلام درست بوده یا خیر؟ اما اسلام چیست که ما در آن جستجو کنیم؟ اسلام قرآن و سنت است. سنت شامل گفتار و کردار پیامبر می شود.

این عیب بزرگی است که هر کس آنچه را دوست دارد سعی می کند از دین بیرون بیاورد. این عیب مخصوصاً متوجه روشنفکران مسلمان است. مثلاً دکتر شریعتی سعی میکرد سوسیالیسم و رهبری انقلابی (همان ولایت فقیه) را از اسلام بیرون بیاورد و با چسبیدن به یکی از صحابه یعنی ابوذر، که موقعیت برجسته ای هم نداشته، سعی کرد کل اسلام را در قالب

سوسیالیسم بریزد. البته این عیب تنها مختص روشنفکران هم نیست خمینی هم از جوانی در پی بیرون کشیدن حکومت فقیه از اسلام بود و بالاخره اینکار را کرد. هر کس می تواند آیه ای از قرآن و یا حدیثی را بر گیرد که با نظرات یا ایده های خودش نزدیک است و دست به قلم فرسائی بزند و ایده های خودش را به اسلام نسبت دهد. به این صورت در اسلام همه چیز هست از هر نوعی، هم سوسیالیسم هست و هم کاپیتالیسم، هم دموکراسی هست و هم دیکتاتوری. ولی این روش درست نیست. اسلام قرآن و سنت است و لا غیر. دستور یا حکمی را می توان به اسلام نسبت داد که در قرآن و سنت باشد. بیش از آن و غیر از آن، هر چه ببافیم به درد خودمان می خورد. بهترین تفسیر هم تفسیری است که قرآن و سنت را در کنار هم گذاشته باشد تا معانی آیات را استخراج کند. و گرنه می توان آیه ای از قرآن را برداشت و بدون توجه به آیات دیگر و بدون توجه به شان نزول آیه، برداشتی منعزل و نامربوط به اسلام، از آن استخراج کرد.

مباحث این کتاب کاملاً متکی به قرآن و سنت است. چنانچه خواهید دید، در بسیاری موارد از کمترین توضیح استفاده شده و قرآن و سنت بصورت عریان در جلوی چشم خواننده نهاده شده است. مباحث فقهی هم از معتبرترین کتب فقهی گرفته شده است. از میان علوم اسلامی، فقه، بیشترین تکیه را بر قرآن و سنت دارد و فقها دقت بسیار کرده اند که پا را فراتر نگذارند. البته در فقه هم زوائدی وجود دارد که با استناد به قیاس، اجماع و استدلال عقلی ایجاد شده اند ولی برای اهل فقه، تشخیص این

زوائد آسان است همینکه حکمی، آیه یا حدیثی را بعنوان مستند نداشت، آن حکم قابل خدشه است. در این کتاب سعی شده که اگر حکمی اینچنین است یا نقل نشود و یا به ضعف آن اشاره شود.

نکته ی دیگر اینکه در این کتاب هم از منابع اهل سنت و هم از منابع شیعه ی دوازده امامی، در کنار هم، استفاده شده است، برای اینکه کتاب برای هر دو گروه قابل استفاده باشد. قرآن که نزد هر دو (شیعه و سنی) یکسان است. اما تعریف سنت فرق می کند. اهل تسنن، سنت را فقط گفتار و کردار پیامبر می دانند و لا غیر. اما شیعه به سنت پیامبر، سنت امامان دوازده گانه را هم اضافه کرده اند. در نقل روایات از معتبرترین کتب شیعه مخصوصا کتب اربعه و وسائل الشیعه و معتبرترین کتب اهل سنت مخصوصا صحاح سته استفاده شده است. در نقل مباحث تاریخی هم از معتبرترین کتب تاریخی نزد هر دو فرقه، یعنی سیره ی ابن اسحق (ابن هشام) و تاریخ طبری، استفاده شده است.

به نظر بنده مطالعه ی این کتاب برای جوانان مسلمان، مخصوصا در زمان حاضر، بسیار ضروری است و بهمین دلیل بنده اقدام به نوشتن آن کردم. این کتاب در پی آنست که جوانان مسلمان را متوجه کند که برای حکومت در دنیای امروز، احکام اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و قضائی اسلام نه کافی اند، و نه کارآ. بنابر این دلیلی ندارد که روحانیون به بهانه ی اجرای این احکام، قدرت سیاسی را بگیرند. این شما و اینهم احکام سیاسی، اقتصادی و قضائی اسلام. من به فرم ساده و کاملا مستند، آیات و احادیث و

مدارک تاریخی و فقهی را در اختیار شما گذاشته ام. اگر شک دارید یا می خواهید بیشتر بررسی کنید، این گوی و این میدان. سواد شما در هر سطحی هم که باشد می توانید به منابع لازم مراجعه کنید. قرآن که ترجمه ی فارسی دارد. معمولاً از تلاش برای درک قرآن شما را ترسانده اند. این کار روحانیون همه ی مذاهب است که سعی می کنند مردم را از مراجعه به منابع اصلی دینی باز دارند تا هم نان و مقام آنان محفوظ بماند و هم دستشان رو نشود. برای احکام هم می توانید به رساله های عملیه ی شیعی و یا فقه آسان (اهل سنت) مراجعه کنید. و اگر عربی هم می دانید، می توانید به کتب تخصصی و نیمه تخصصی که در طول بحثها به آنها ارجاع داده شده مراجعه کنید. در مطالعه ی این کتاب سعی کنید تا حدودی بر تعصبات خود لگام بزنید و مطالب را با دیده ی خرد و بی طرفانه مطالعه کنید.

موفق باشید

دکتر سها

فصل ۱

حقوق بشر و اسلام

در این فصل، دو اصل بسیار اساسی حقوق بشر یعنی اصل مساوات انسانها و اصل آزادی بشر را در اسلام مورد بررسی قرار می دهیم.

اصل برابری

ماده ی ۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر
تمام افراد بشر آزاد زاده میشوند و از لحاظ حیثیت و کرامت و حقوق با هم برابراند.

ماده ی ۲ اعلامیه جهانی حقوق بشر:

هر کس میتواند بی هیچ گونه تمایزی، به ویژه از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، دین، عقیده سیاسی یا هر عقیده ی دیگر، و همچنین منشا ملی یا اجتماعی، ثروت، ولادت یا هر وضعیت دیگر، از تمام حقوق و همه ی آزادیهای ذکر شده در این اعلامیه بهره مند گردد.

شیخ فضل الله نوری: "محال است با اسلام، حکم مساوات" (رسائل، اعلامیه ها و مکتوبات.. شیخ فضل الله نوری ج ۱ ص ۶۴)

تساوی انسانها، از اساسی ترین اصول حقوق بشر است که بدون آن، عدالت معنی نخواهد داشت. در اکثر فرهنگهای گذشته و ادیان، نوعی کاست (cast) یا طبقه بندی اجتماعی وجود دارد که افراد را بر اساس جنس، مذهب و غیره تقسیم میکنند و برای هر طبقه حقوق خاصی قائل می شوند. اسلام نیز اصولاً تساوی انسانها را قبول ندارد و انسانها را بدلائل ذاتی مثل جنسیت یا اکتسابی مثل مذهب، متفاوت در ارزش و حقوق می داند. طبقه بندی اسلام شامل: مسلمان، غیر مسلمان، مرد، زن، برده و آزاد می شود. در اینجا به طبقه بندیهای مذکور می پردازیم.

کفار

قال النبی: امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله فمن قال لا اله الا الله، عصم منی نفسه و ماله (صحیح بخاری ج ۴ ص ۵۸).
ترجمه: پیامبر گوید من مامور شده ام با مردم بجنگم تا لا اله الا الله بگویند. پس کسی که لا اله الا الله بگوید جان و مالش از دست من در امان است..
شیخ فضل الله نوری (تاریخ مشروطه، کسروی ص ۲۹۴) "یک کلمه در نظامنامه ی آزادی قلم ذکر شد این همه مفسد روزنامه ها. وای اگر آزادی در عقائد بود."

ماده ی ۱۸ اعلامیه ی جهانی حقوق بشر:

هر شخص حق دارد از آزادی اندیشه، وجدان و دین بهره مند شود. این حق مستلزم آزادی تغییر دین یا اعتقاد و همچنین آزادی اظهار دین یا اعتقاد، در قالب آموزش دینی، عبادت ها و اجرای آیین ها و مراسم دینی به تنهایی یا به صورت جمعی، به طور خصوصی یا عمومی است.

منشور حقوق بشر کوروش:

من امروز اعلام می کنم که هر کس آزاد است هر دینی را که میل دارد بپرستد. دین و آئین و رسوم ملتھائی را که من پادشاه آنها هستم محترم خواهم شمرد.

یکی از طبقه بندی های مردم در اسلام، تقسیم انسانها به دو طبقه ی عقیدتی مسلمان و غیر مسلمان (کافر) است. در قرآن لغت کافر در مورد تمام غیر مسلمانان بکار برده شده که شامل بی خدایان، مشرکان ، بت پرستان ، منافقان و اهل کتاب (یهودی و مسیحی) می شود. در حدود ۶۰٪ از آیات قرآن در مورد کفار بحث شده است. این آیات پر است از تحقیر و دستور کشتار و وعده ی مرگ و عذاب برای کفار. در حالیکه مسلمانان از همه ی حقوق و مزایا برخوردارند کفار از بیشتر حقوق انسانی محرومند و بخش اعظم کفار از حق حیات هم محرومند. در اینجا به احکام اسلام در مورد کفار می پردازیم.

کفار پلیدند، مثل حیواناتند و از حیوانات هم بی شعورتر و

گمراه ترند.

یا أيها الذین آمنوا إنما المشركون نجس (توبه ۲۸)
ترجمه: ای کسانی که ایمان آوردهاید، حقیقت این است که مشرکان ناپاکند.

إن شر الدواب عند الله الذین کفروا فهم لا یؤمنون (انفال ۵۵)
ترجمه: بی تردید بدترین جنبنندگان پیش خدا کسانی اند که کفر ورزیدند و ایمان نمی آورند

إن الله يدخل الذين آمنوا و عملوا الصالحات جنات تجري من تحتها الأنهار
والذين كفروا يتمتعون ويأكلون كما تأكل الأنعام والنار مثوى لهم (محمد
۱۲)

ترجمه: و کسانی که کافرند مثل چهارپایان لذت می برند و می خورند و
جایگاه آنها آتش است.

- ولقد ذرأنا لجهنم كثيرا من الجن والإنس لهم قلوب لا يفقهون بها ولهم
أعين لا يبصرون بها ولهم آذان لا يسمعون بها أولئك كالأنعام بل هم أضل
أولئك هم الغافلون (اعراف ۱۷۹)

ترجمه: و در حقیقت بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریدهایم
دل‌هایی دارند که با آن نمی فهمند و چشمانی دارند که با آنها نمی بینند و
گوشه‌هایی دارند که با آنها نمی شنوند آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند
آنها همان غافلانند.

- أم تحسب أن أكثرهم يسمعون أو يعقلون إن هم إلا كالأنعام بل هم أضل
سبيلا (فرقان ۴۴)

ترجمه: یا گمان داری که بیشترشان (کفار) می شنوند؟ یا می اندیشند؟ آنان
جز مانند چهارپایان نیستند بلکه گمراه‌ترند.

سیر تاریخی برخورد پیامبر با کفار

در مکه که پیامبر فاقد قدرت بود برخورد با کفار بصورت دعوت، برخورد ملایم و نهی جنگ بود فقط تهدید به آتش جهنم وجود دارد. از جمله آیات این دوران عبارتند از:

بسم الله الرحمن الرحيم

قل يا أيها الكافرون (۱) لا أعبد ما تعبدون (۲) ولا أنتم عابدون ما أعبد (۳)
ولا أنا عابد ما عبدتم (۴) ولا أنتم عابدون ما أعبد (۵) لكم دينكم ولي دين
(۶)

ترجمه: بگو ای کافران (۱) آنچه می پرستید نمی پرستم (۲) و آنچه می پرستم شما نمی پرستید (۳) و نه آنچه پرستیدید من می پرستم (۴) و نه آنچه می پرستم شما نمی پرستید (۵) دین شما برای خودتان و دین من برای خودم (۶)

در بیش از ده آیه ی قرآن ذکر شده که وظیفه ی پیامبر فقط ابلاغ دین است یعنی وظیفه ی الزام و اجبار ندارد. مثلاً:
ما علی الرسول الا البلاغ (مائده ۹۹) ترجمه: بر رسول جز ابلاغ نیست.

در آیه ی ۲۵۶ بقره به صراحت گفته شده که اکراه در دین نیست:
لا إكراه فی الدین: در دین اکراهی نیست.

و در آیه ی زیر دستور گذشت و ملایمت صادر شده است:

- وَد كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِن بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ
أَنْفُسِهِمْ مِّن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ
اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (بقره ۱۰۹)

ترجمه: بسیاری از اهل کتاب پس از اینکه حق برایشان آشکار شد از روی
حسدی که در وجودشان بود آرزو می کردند که شما را بعد از ایمانتان کافر
گردانند پس عفو کنید و درگذرید تا خدا فرمان خویش را بیاورد که خدا بر
هر کاری تواناست

از اینگونه آیات بعضی روشنفکران مسلمان مثل دکتر شریعتی و
برخی روحانیون کم اطلاع یا فریبکار، نتیجه گرفته اند که در اسلام آزادی
عقیده وجود دارد. غافل (یا تغافل) از اینکه اینگونه آیات با دهها آیه ی
بعدی، در دوران قدرت گرفتن پیامبر در مدینه، نسخ شده است.

در مورد نسخ برای کسانی که اطلاع ندارند توضیح کوتاهی می
دهم: پیامبر برای رفع تناقضها یا تضادهای موجود در قرآن، روش بسیار
زیرکانه ی نسخ را مطرح کرد بدین صورت که هر آیه ای که از نظر زمانی
دیر تر نازل شده باشد و حکمش با آیه یا آیات قبلی در تضاد باشد، حکم
قبلی را فسخ (نسخ) و حکم جدید را جایگزین می کند. آیه ی اصلی نسخ
عبارتست از:

- مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ
شَيْءٍ قَدِيرٌ (بقره ۱۰۶)

ترجمه: ما هر آیه ای را نسخ کنیم یا آن را به فراموشی بسپاریم بهتر از آن یا ماندش را می‌آوریم مگر نمی‌دانی که خدا بر هر کاری تواناست. اما دنباله‌ی مطلب: در حقیقت در آیه‌ی ۱۰۹ بقره (آیه‌ی قبلی) گفته شده " عفو کنید و درگذرید تا خدا فرمان خویش را بیاورد" از مومنین خواسته که فعلا با کفار با ملایمت رفتار کنید تا دستور بعدی خدا برسد. دستور بعدی همانا جنگ با کافران است. و با نزول آیات متعددی مخصوصا در سوره‌ی توبه (که آخرین سوره‌ی نازل شده است) آیات آزادی عقیده و گذشت و ملایمت نسخ شدند و به پیامبر دستور داده شد که غیر مسلمانان را با زور شمشیر، مسلمان کند، در تفسیر طبری (ج ۱ ص ۴۹۰) که اولین و معتبرترین تفسیر مستند به سنت است در ذیل این آیه در دو حدیث از ابن عباس و قتاده، همین نسخ، مورد تایید قرار گرفته است. اما توضیح بیشتر:

لزوم غلبه‌ی اسلام بر همه‌ی ادیان (عدم همزیستی ادیان)

- هوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (آیه ۳۳ توبه)

ترجمه: او (خدا) کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست فرستاد تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند هر چند مشرکان خوش نداشته باشند.

بنابراین قرار است اسلام، علی رغم عدم تمایل کفار، بر تمام ادیان غلبه پیدا کند و همه ی مردم کره ی زمین به دین اسلام بگردند، چه تمایل داشته باشند و چه تمایل نداشته باشند. علی رغم عدم تمایل یعنی با زور. استفاده از زور برای این مقصود به صراحت در آیات زیادی آمده است که مورد بحث قرار خواهد گرفت.

وجوب دشمنی جاودانه بین مسلمانان و کفار

مسلمانان موظف شده اند که به هیچ وجه با کفار دوست نشوند از

جمله:

– قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أَسْوَأُ حَسَنَةً فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لَقَوْمِهِمْ إِنَّا بَرَاءٌ مِنْكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ (ممتحنه ۴)

ترجمه: قطعاً برای شما در ابراهیم و کسانی که با اویند سرمشقی نیکوست آنگاه که به قوم خود گفتند ما از شما و از آنچه به جای خدا می پرستید بیزاریم به شما کفر می ورزیم و میان ما و شما دشمنی و کینه همیشگی پدیدار شده تا وقتی که به خدای واحد ایمان آورید. و در آیه ی زیر حکم به نفی دوستی با کافر داده حتی با پدر و مادر و برادر کافر.

– يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَاُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (توبه ۲۳)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر پدرانتان و برادرانتان کفر را بر ایمان ترجیح دهند به دوستی مگیرید و هر کس از میان شما آنان را به دوستی گیرد آنان همان ستمکارانند.

نتیجه‌ی این دسته آیات، دشمنی جاودانه با غیر مسلمانان است و ادعای رابطه‌ی دوستانه بین کشورهای اسلامی و غیر اسلامی دروغی بیش نیست. عدم جنگ با کفار، زیستن در صلح مسلح است که مسلمانان هر لحظه منتظر زمان مناسب برای حمله اند. مسلمانان تنها می‌توانند قراردادهای موقتی آتش بس با غیرمسلمانان ببندند و بس. دقیقاً روشی که پیامبر در مدینه عمل می‌کرد. قراردادهای موقتی می‌بست تا بتواند با اطمینان از گروهی از کفار به گروههای دیگر کفار حمله کند و آنگاه که بر گروه دوم پیروز می‌شد به سراغ گروه طرف قرارداد می‌شتافت. این استراتژی پیامبر بود. مثلاً وقتی به مدینه آمد ابتدا قراردادهای صلح با طوائف مختلف یهودیان بست و در طول حضورش در مدینه در فرصتهای مناسب و به بهانه‌های کوچک، قراردادها را یکطرفه لغو کرد و به آنان حمله کرد و آنانرا نابود ساخت.

وجوب جنگ فراگیر جاودانه با کفار

– وَقَاتُلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (انفال ۹۳).

ترجمه: و با کفار بجنگید تا فتنه‌ای بر جای نماند و دین یکسره از آن خدا گردد (اسلام غالب شود) پس اگر (از کفر) بازایستند قطعاً خدا به آنچه انجام می‌دهند بیناست.

در احادیث متعدد هم به لزوم استفاده از زور برای مسلمان کردن تصریح شده است از جمله:

– قال النبی: امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله فمن قال لا اله الا الله، عصم منی نفسه و ماله (صحیح بخاری ج ۴ ص ۵۸).

ترجمه: پیامبر گوید من مامور شده‌ام با مردم بجنگم تا لا اله الا الله بگویند. پس کسی که لا اله الا الله بگوید جان و مالش از دست من در امان است.

دستور جنگ عام با اهل کتاب: یا مسلمان شوند یا مرگ یا

جزیه و ذلت:

– قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ (توبه ۲۹)

ترجمه: با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز بازپسین ایمان نمی‌آورند و آنچه را خدا و فرستاده‌اش حرام گردانیده‌اند حرام نمی‌دارند و متدین به دین حق (اسلام) نمی‌گردند جنگ کنید تا با ذلت به دست‌خود جزیه دهند.

بر اساس این آیه و سنت پیامبر در جنگ با یهود، مسلمانان باید با اهل کتاب بجنگند تا اهل کتاب:

- یا کشته شوند و کودکان و زنانشان به بردگی مسلمانان گرفته شوند و اموال و سرزمینشان به غنیمت (غارت) مسلمانان در آیند و

- یا مسلمان شوند که طبعاً با بقیه ی مسلمانان مساوی و همگی تحت حکومت اسلامی خواهند بود و

- یا اگر خواستند دینشان را حفظ کنند (مسلمان نشوند) و زنده بمانند باید بخشی از درآمد خود را بطور مرتب به مسلمانان بپردازند و با ذلت و خواری در تحت سلطه ی حکومت اسلامی قرار گیرند.

پیامبر در مورد یهودیان بنی قریظه، حالت اول را اعمال کرد. در جنگ با یهودیان بنی قریظه، پیامبر آنان را بکلی پاکسازی قومی کرد. تمام مردان این قوم را باضافه ی تعدادی از زنان آنان که حدود ۷۰۰ نفر بودند قتل عام کرد و کلیه ی کودکان و دختران و بقیه زنان را به غلامی و کنیزی در آورد و مسلمانان در همان شب قتل عام، این دختران و زنان را برای کامگیری به خانه های خود بردند. همچنین کلیه ی اموال و زمینها و کشتزارهای آنان را غارت کرد. مدتی بعد پیامبر عده ای از این بردگان را در یمن فروخت و بجای آنها سلاح خرید (سیرت رسول الله: ترجمه ی سیره ی ابن اسحق، ص ۳۷۶ و تاریخ طبری ج ۳ ص ۱۰۸۲).

اما حالت دوم: در زمان پیامبر تعداد انگشت شماری از یهود مسلمان شدند که طبعاً جدا از قوم خود در بین مسلمانان زندگی می کردند.

اما حالت سوم: جنگ با یهودیان خبیر است. بطور خلاصه: پیامبر روزهای طولانی با آنان جنگید تا هر پنج قلعه ی آنان را تسخیر کرد. هر قلعه که تسخیر می شد مردان آنان کشته می شدند و زنان و کودکان به بردگی گرفته می شدند و اموال آنان به غارت برده می شد. کنانه ابن ربیع رئیس یهود خبیر بود. پس از دستگیری، او را پیش پیامبر آوردند. پیامبر از او جایگاه پنهان کردن طلاهای بنی نضیر را خواست و او نمی گفت. پیامبر دستور شکنجه ی او را صادر کرد و او را بسیار شکنجه کردند و او محل طلاها را نگفت. نهایتاً در شرف مرگ در زیر شکنجه، پیامبر دستور بریدن سر او را صادر کرد.

صفیه زن زیبایی بود و همسر کنانه بود. پیامبر بعد از کشتار قوم او و کشتن پدر و کشتن شوهرش در زیر شکنجه، آن زن را به کنیزی برای خود برداشت و همان شب در چادر خویش با آن زن نزدیکی کرد و یکی از مسلمانان تا صبح از چادر کامگیری پیامبر محافظت می کرد.

پیامبر یک پنجم اموال غارت شده را برای خویش برداشت و آنرا بین خویشان، زنان و اهل بیت خود قسمت کرد و بقیه ی اموال را بین مسلمانان تقسیم کرد. پیامبر با باقیمانده ی اهل خبیر که تسلیم شده بودند، قرارداد بست که، آنان روی زمینهای کشاورزی خودشان کار کنند و نصف محصول را بعنوان جزیه به پیامبر بدهند تا در امان باشند. البته عمر در زمان خلافتش، بنا به سفارش پیامبر، بقیه ی اهل خبیر را نیز از سرزمینشان بیرون

کرد و املاکشان را مصادره کرد (سیرت رسول الله: ترجمه ی سیره ی ابن اسحق، ص ۴۱۶-۴۲۵).

بیش از هر کسی عمر بعد از پیامبر دستور مسلمان سازی را به اجرا در آورد. در اینجا بعضی شروط و محدودیتهائی که برای اهل ذمه (اهل کتاب که تحت حکومت اسلامی با جزیه و ذلت زندگی می کنند) توسط عمر وضع شده ذکر می شود که ذلیل کردن اهل کتاب، از آن بخوبی پیداست:

"در شهرها یشان و اطراف آن کلیسا و کنیسه و صومعه نسازند. و برای راهبان عبادتگاه نسازند. و اگر این مراکز دینی خراب شده باشند حق تجدید بنای آنانرا ندارند. نباید مانع ورود مسلمین به خانه هایشان شوند و باید سه شبانه روز به مسلمانی که به خانه شان آمده غذا بدهند. نباید جاسوسی را پناه دهند. غش نسبت به مسلمانان را پنهان نکنند. مانع مسلمان شدن خویشانشان نشوند. باید به مسلمانان احترام بگذارند و در مجالس، جلوی مسلمانان بر خیزند. باید هیچ چیزی از لباسشان شبیه مسلمانان نباشد، شامل شب کلاه، عمامه، کفش و فرق موی سر. نباید بر اسب سوار شوند. باید هیچ سلاحی از جمله شمشیر بر نگیرند. روی خاتم انگشتر هایشان به عربی ننویسند. شراب نفروشند. بزرگترین رؤسایشان باید جزیه را پردازند (برای ذلیل کردنشان). باید زنار به کمر ببندند (تا در اجتماع شناخته شوند). صلیب و کتب دینی شان را در راه مسلمانان آشکار نکنند. مردگانشان را در مجاورت مسلمین به خاک نسپارند. ناقوس را آهسته به

صدا در آورند. صدایشان را در قرائت در کلیسا ها در حضور مسلمین بلند نکنند. صدایشان را بر مردگانشان بلند نکنند. شمعیایشان را ظاهر نکنند... و اگر یکی از این شروط را اجرا نکنند دیگر اهل ذمه نخواهند بود و حلال است شبیه آنچه از اهل عناد و شقاق بر مسلمین حلال است (یعنی جان و مالشان بر مسلمین حلال خواهد شد) (کتاب الفقه فی الجهاد ص ۱۶۰)"

شبیه این شروط در کتب دیگر فقهی هم آمده است (مثلاً: مغنی ۱۰/۶۱۸). اما اگر امروز مسلمانان بخواهند این احکام را در مورد اهل کتاب یعنی مسیحیان و یهود اجرا کنند، یعنی باید احکام فوق در مورد تمام ممالک مسیحی از جمله آمریکا، انگلستان، فرانسه، آلمان، دیگر کشورهای اروپائی، کانادا، استرالیا و کلیه ی کشورهای دیگر مسیحی اجرا شود. جنگ، کشتار، بردگی و غارت آنان و در نهایت جزیه ی همراه با ذلت. جزیه ی همراه با ذلت یعنی چه؟ یعنی همگی با ذلت تحت امر حکومت اسلامی باشند. حق استقلال نداشته باشند. ارتش نداشته باشند. مذاهبشان را ترویج نکنند. قدرت اقتصادی و صنعتی نداشته باشند. حق حاکمیت بر خویش نداشته باشند. حق دخالت در امور سیاسی نداشته باشند و همه جا در مقابل مسلمانان ذلیل باشند و تحت امر حکومت ملا عمر در افغانستان و بقول شیعه تحت امر خامنه ای در ایران باشند. آیا این احکام بیشتر شبیه جوک نیست تا واقعیت؟ عاقل که هیچ آیا هیچ ابلهی می پذیرد که این احکام قابل اجرا باشد؟ و بالاتر از همه، آیا این احکام انسانی اند؟ عادلانه اند؟

جنگ با کفار غیر اهل کتاب

از نظر اسلام رفتار با کفار غیر کتابی (شامل پیروان کلیه ی ادیان دیگر، غیر از مسیحیت و یهودیت، و بی دینان) از آنچه گفته شد نیز بدتر است. یا مرگ یا اسلام. شق سومی ندارد. یعنی آنان نمی توانند زنده بمانند و دین خود را نگه دارند. جزیه و ذلت از آنان پذیرفته نیست، یا مرگ یا اسلام.

سوره ی توبه در اوج قدرت پیامبر نازل شده و آخرین دستورهای جنگی اسلام را ابلاغ می کند این سوره شدید الحن ترین سوره ی قرآن است و در این سوره است که آخرین آیات مربوط به جنگ مسلمان سازی نازل شده است:

توبه: وَأَذَانٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۳) إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ

يَنْقُصُوا شَيْئًا وَلَمْ يَظَاهَرُوا عَلَيْكُمْ أَمْ أَحَدًا فَأْتُمْوَا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مَدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ (۴) فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ

الْحُرْمِ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُواهُمْ وَاحْصِرُواهُمْ وَأَقْعِدُوا لَهُمْ كُلٌّ مَرْصَدٌ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوَا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵)

ترجمه: و این اعلامی است از جانب خدا و پیامبرش به مردم در روز حج اکبر که خدا و پیامبرش از مشرکان بیزارند اگر [از کفر] توبه کنید آن برای شما بهتر است و اگر روی بگردانید پس بدانید که شما، خدا را درمانده نخواهید کرد و کسانی را که کفر ورزیدند از عذابی دردناک خبر ده (۳) مگر آن مشرکانی که با آنان پیمان بسته‌اید و چیزی از [تعهدات خود نسبت به] شما فروگذار نکرده و کسی را بر ضد شما پشتیبانی ننموده‌اند پس پیمان اینان را تا [پایان] مدتشان تمام کنید چرا که خدا پرهیزگاران را دوست دارد (۴) پس چون ماه‌های حرام سپری شد مشرکان را هر کجا یافتید بکشید و آنان را دستگیر کنید و به محاصره درآورید و در هر کمینگاهی به کمین آنان بنشینید پس اگر توبه کردند و نماز برپا داشتند و زکات دادند راه برایشان گشاده گردانید زیرا خدا آمرزنده مهربان است (۵) همانطور که از آیات فوق روشن است تنها راه نجات کفار از مرگ، اسلام آوردن است و لا غیر.

و آیه ی: وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (آیه ۳۶ توبه)

ترجمه: و همگی با مشرکان (آنانکه بیش از یک خدا را می پرستند) بجنگید چنانکه آنان همگی با شما می جنگند و بدانید که خدا با پرهیزگاران است.

و آیات زیر که وجوب جنگ با کفار و منافقین و لزوم اعمال خشونت نسبت به آنان را بیان کرده:

- يا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (آیه ی ۷۳ توبه)

ترجمه: ای پیامبر با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت بگیر و جایگاهشان دوزخ است و چه بد سرانجامی است

- يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غُلْظَةً وَاَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ. (آیه ی ۱۲۳ توبه)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید با کافرانی که مجاور شما هستند کارزار کنید و آنان باید در شما خشونت بیابند و بدانند که خدا با تقوایبندگان است.

و آیات زیر که لذت انتقام‌گیری را برای مومنین مطرح کرده:
قَاتِلُوهُمْ يَعْلَبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصَرِّكُمْ عَلَيْهِمْ وَيُشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ تَوْبَهُ (۱۴) وَيَذْهَبُ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَيُتُوبُ اللَّهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (توبه ۱۵)

ترجمه: با آنان بجنگید خدا آنان را به دست شما عذاب و ذلیل می‌کند و شما را بر ایشان پیروزی می‌بخشد و دل‌های گروه مؤمنان را شفا می‌دهد (۱۴) و خشم دل‌هایشان را می‌برد (لذت انتقام را به آنان می‌چشانند) و خدا توبه ی هر که را بخواهد می‌پذیرد و خدا دانای حکیم است (۱۵)

آیات فوق و آیات دیگر و سنت پیامبر تقریباً هر گونه تجاوز به کفار را مجاز می‌داند: مثلاً در آیه ی ۷۳ و ۱۲۳ توبه (فوق) دستور داده شده که به

کفار سخت بگیرد و با آنان با خشونت رفتار کنید. این سختگیری شامل موارد مختلف می شود از جمله:

لزوم سختگیری اقتصادی بر کفار: مثلا پیامبر در دهها مورد گروههایی را برای کاروان زنی و چپاول اموال کفار ارسال کرد که بدر اولی و بدر و دهها مورد دیگر را شامل می شود. ضربه ی اقتصادی شامل غارت اموال کفار در جنگ هم می شود. غارت اموال کفار، یک روال عادی در جنگهای پیامبر بود. تقریبا روی هر جنگی دست بگذارید به خطا نرفته اید. شیخون زدن و

غارت اموال کفار بقدری پسندیده است که قرآن به ان قسم می خورد:
فَالْمَغِيرَاتُ صَبْحًا (عادیات ۳) یعنی سوگند به غارت کنندگان در صبحدم (کسانیکه در صبحدم به کفار شیخون می زنند و آنان را غارت می کنند).
در آیات متعددی در قرآن به مسلمانان وعده ی غنیمت (همان غارت) داده شده تا به جنگ تشویق شوند از جمله:

- وَعَدُكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَلَ لَكُمْ هَذِهِ (فتح ۲۰). ترجمه: و خدا به شما غنیمتهای فراوان وعده داده که به زودی آنها را خواهید گرفت و این [پیروزی] را برای شما تسریع کرد. خود پیامبر هم گفته است که:

قال النبی: جعل رزقی تحت ظل رمحی (صحیح بخاری ج ۶ ص ۱۰۶۷).
یعنی رزق من در سایه ی سرنیزه ام قرار داده شده است. به بیان دیگر، پیامبر افتخار می کند که روزی اش را با زور سرنیزه با کاروان زنی و غارت بدست می آورد. اصولا در مدینه مسلمانان هیچ برنامه ی تولیدی یا تجاری نداشتند و تنها راه درآمد اقتصادی مسلمانان، سر نیزه بود. و با توجه به

اینکه یک پنجم غنائم، به پیامبر میرسید، ثروت هنگفتی را برای پیامبر به ارمغان می آورد (برای اطلاع از بخشی از ثروت پیامبر، به تاریخ طبری ج ۴ مراجعه کنید). البته شخص پیامبر راههای در آمد دیگری هم داشت. شامل ۱- زکات و ۲-هدایا و ۳-صفی (بخشی از غنائم ارزشمند مثل اسب عالی، دختر یا زن یا کنیز زیبا و یا شمشیر عالی، که پیامبر قبل از تقسیم غنائم، برای خود دست چین می کرد) و ۴- انفال و ۵- فیه. فیه اموالی بود که کفار یا اهل کتاب از ترس مسلمانان به پیامبر می دادند تا در امان باشند. فدک فیه است. فدک دهکده ای بسیار آباد و سرسبز و پر درآمد بود که ملک یهودیان بود. بدنال فتح خیبر، یهودیان فدک از ترس پیامبر، فدک را به پیامبر دادند تا جانشان در امان باشد و پیامبر فدک را به دخترش فاطمه داد (سیرت رسول الله: ترجمه ی سیره ی ابن اسحق، ص ۴۲۵). در این غارها به نیاز و زندگی صاحبان اصلی اموال توجهی نمی شد. شترها، گوسفندان، مواد غذایی و کشتزارها و نخلستانها به غارت می رفت بدون اینکه توجه شود که افراد باقیمانده ی غارت شده چگونه می توانند زنده بمانند. مثلا در جنگ با یهودیان بنی نضیر، پیامبر به یهودیان اجازه داد که هر سه نفر یک بار شتر از اموال خویش بردارند و مابقی را بگذارند و بروند. کشتزارها و خانه ها و بقیه ی اموالشان ماند. یعنی راه کسب روزی و درآمد و محل سکونت نداشتند و راه بیابان پیش گرفتند (تاریخ طبری ج ۳ و سیرت رسول الله: ترجمه ی سیره ی ابن اسحق، ص ۳۵۴).

یکی دیگر از روشهای سختگیری اقتصادی که پیامبر بکار گرفت بریدن نخلهای بنی نضیر بود (مرجع فوق). یعنی تباہ کردن دارائیهای کفار حتی مزارع. آیا امروزه، دزدی، غارت و چپاول اموال غیر مسلمانان، کاری شدنی و پذیرفتنی است؟ و با چنین کارهایی، اساسا جهان امنی برای زندگی باقی خواهد ماند؟

- ترور

قرآن به صراحت مسلمانان را به ترور کفار امر می کند:

- فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصِرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (توبه ۵)

ترجمه: پس چون ماه‌های حرام سپری شد مشرکان را هر کجا یافتید بکشید و آنان را دستگیر کنید و به محاصره درآورید و در هر کمینگاهی به کمین آنان بنشینید پس اگر توبه کردند و نماز برپا داشتند و زکات دادند راه برایشان گشاده گردانید زیرا خدا آمرزنده مهربان است (۵)

جملات: "هر کجا یافتید بکشید" و "در هر کمینگاهی به کمین آنان بنشینید" بوضوح روش ترور را تجویز می کنند. علاوه بر این، پیامبر تقریبا کلیه ی افرادی را که به نحوی به او توهین کرده بودند ترور کرد از جمله: ترور عصماء دختر مروان. عصماء زنی شاعر بود و شوهرش را مسلمانان کشته بودند وی در اشعار خود بر اسلام عیب می گرفت. پیامبر عمیر بن

عدی را برای کشتن او فرستاد. عمیر شبانه وارد خانه ی عصماء شد. کودکان عصماء در کنار او خوابیده بودند از جمله کودک شیر خواری بر سینه ی مادر قرار داشت. عمیر کودک را کنار زد و آنچنان با شمشیر بر سینه ی عصماء فرو کرد که شمشیر از پشت عصماء خارج شد. سپس خود را برای نماز صبح به پیامبر رسانید و مورد تمجید پیامبر واقع شد. و از پیامبر سؤال کرد که آیا مشکلی پیش می آید. پیامبر گفت برای این امر دو بز هم بهم شاخ نمی زنند (یعنی هیچ اتفاقی نمی افتد و هیچ اهمیتی ندارد. دقت کنید که اکنون کودکان کوچک و کودک شیرخواره ی عصماء، پدر و مادر نداشتند ولی این امر برای پیامبر هیچ اهمیتی نداشت). (سیرت رسول الله: ترجمه ی سیره ی ابن اسحق، ص ۵۳۷ و سیره ی حلبی ج ۳ ص ۱۵۷).

آیا امروز می توان به ترور غیر مسلمانان دست زد؟ البته طالبان و ولایت فقیه می گویند آری. و سالهاست در حال ترورند. ولی آیا این روش قابل دوام است؟ آیا انسانی است که ما چون مسلمانیم حق داشته باشیم که انسانهای بیگناهی که مسلمان نیستند را ترور کنیم؟.

- نیرنگ به کفار مجاز است

قال النبی: الحرب خدعه (کنز العمال ج ۴ ص ۲۰۱)

ترجمه: پیامبر گفته که جنگ نیرنگ است.

با توجه با اینکه ما در حال جنگ دائمی با غیر مسلمانان هستیم (بجز قراردادهای آتش بس موقتی و تاکتیکی) بنابراین ما مجاز به خدعه زدن

دائمی به آنانیم. در قرآن هم خداوند بعنوان برترین حیله گر (مکار) معرفی شده که به کفار نیرنگ میزند تا آنان را شکست دهد و به جهنم بفرستد. از جمله:

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ (نساء ۱۴۲)

ترجمه: منافقان با خدا نیرنگ می کنند و حال آنکه خدا به آنان نیرنگ می زند

وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ - آل عمران ۵۴

ترجمه: و کفار نیرنگ ورزیدند و خدا نیرنگ زد و خداوند بهترین حیله گران است.

پیامبر در برخورد با کفار نیرنگ بکار می برد از جمله در جنگ خیبر و ترور کعب بن اشرف. در ترور کعب، پیامبر شبانه برادر رضاعی او را با چند تن دیگر به در خانه ی وی فرستاد. برادر رضاعی از اعتماد کعب به خودش استفاده کرد و کعب را از خانه بیرون آورد و او را کشتند. (سیرت رسول الله: ترجمه ی سیره ی ابن اسحق، ص ۶۱۳).

بنابر این نیرنگ به کفار کار پسندیده ای است. آیا نیرنگ زدن به غیر مسلمانان انسانی و قابل اجرا است؟. آیا با این روش هیچ کشوری در جهان می تواند به مسلمانان اعتماد کند؟. و آیا ارتباطات و تبادلات عظیم بین ملتها با دغلكاری يكطرف، امكانپذير است؟.

همه چیز کفار برای مسلمانان حلال است

با توجه به آنچه از قرآن و سنت ارائه شد روشن می شود که جان و مال و ناموس و سرزمین کفار بر مسلمانان حلال است مگر اینکه مسلمان شوند. در حدیثی که قبلا هم ذکر شد. پیامبر، جان و مال کافر را هدر می داند مگر اینکه مسلمان شود:

قال النبی: امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله فمن قال لا اله الا الله، عصم منی نفسه و ماله (صحیح بخاری ج ۴ ص ۵۸).

ترجمه: پیامبر گوید من مامور شده ام با مردم بجنگم تا لا اله الا الله بگویند. پس کسی که لا اله الا الله بگوید جان و مالش از دست من در امان است.

در حدیث مفصلی از امام صادق (کافی ج ۵ ص ۱۱) آمده است:... و من کان منهم فی دار الحرب حل لئل سببهم و اموالهم و لم یحل مناکحهم و لم یقبل الا الدخول فی دار الاسلام او الجزیه او القتل.

ترجمه: اهل کتابی که در دارال الحرب هستند (جزیه نمی پردازند) کنیز گرفتن از آنان (به عبارت ساده یعنی دزدیدن و یا اسیر گرفتن زنان و دخترانشان برای کنیزی) و اموالشان برای ما حلال است. و ازدواج با آنان برای ما جایز نیست (یعنی نمی توانیم از آنان همسر انتخاب کنیم، زنان آنان کنیز ما هستند نه همسر). و از آنان پذیرفته نمی شود جز اسلام یا جزیه و یا مرگ. سپس در مورد کفار غیر کتابی می گوید:.

- فهؤلاء لن یقبل منهم الا القتل او الدخول فی الاسلام.
ترجمه: و از آنان پذیرفته نمی شود جز مرگ یا اسلام.

در حدیث دیگری از امام صادق (کافی ج ۵ ص ۲۸) سوال شده در مورد شهری از مدائن (بخشی از ایران) که آیا مجاز است که به شهر آب بیندازیم یا آنرا آتش بزنیم و یا با منجنیق آنرا بکوبیم تا مردم آن کشته شوند، در حالیکه در بین آنان کودکان و زنان و پیرمردان و اسرای مسلمان و تجار وجود دارند. امام گفت این کار را بکنید و بخاطر اینان (کودکان و زنان و پیرمردان و اسرای مسلمان و تجار) از تهاجم (به روشهای فوق) به شهر جلوگیری نمی شود. و دیه و كفاره ای (بخاطر این کشتارها) بر مسلمین نیست.

نامه ی عمر به یزدگرد و جواب او

در اینجا متن نامه ی عمر و جواب یزدگرد سوم به او را نقل می کنیم که بخوبی رفتار اسلام را با ایرانیان نشان می دهد. اصل نامه ها در موزه ی لندن وجود دارد:

متن نامه عمر بن الخطاب ، به یزدگرد سوم

از عمر بن الخطاب خلیفه مسلمین به یزدگرد سوم شاهنشاه پارس یزدگرد، من آینده روشنی برای تو و ملت تو نمی بینم مگر اینکه پیشنهاد مرا بپذیری و با من بیعت کنی. تو سابقا بر نصف جهان حکم می راندی ولی اکنون که سپاهیان تو در خطوط مقدم شکست خورده اند و ملت تو در حال فروپاشی است. من به تو راهی را پیشنهاد می کنم تا جانت را نجات

دهی. شروع کن به پرستش خدای واحد، به یکتا پرستی، به عبادت خدای یکتا که همه چیز را او آفریده. ما برای تو و برای تمام جهان پیام او را آورده ایم، او که خدای راستین است. از پرستش آتش دست بردار و به ملت خود فرمان بده که آنها نیز از پرستش آتش که خطاست دست بکشند، بما بپیوندند. الله اکبر را پرستش کن که خدای راستین است و خالق جهان. الله را عبادت کن و اسلام را بعنوان راه رستگاری بپذیر. به راه کفر آمیز خود پایان بده و اسلام بیاور و الله اکبر را منجی خود بدان. با این کار زندگی خودت را نجات بده و صلح را برای پارسیان بدست آر. اگر بهترین انتخاب را می خواهی برای عجم ها انجام دهی با من بیعت کن.

الله اکبر

خلیفه مسلمین

عمر بن الخطاب

نامه یزدگرد به عمر:

به نام اهورا مزدا آفریننده زندگی و خرد
تو در نامه ات نوشته ای می خواهی ما را به راه راست هدایت کنی، به راه
خدای راستینت، الله اکبر، بدون اینکه هیچگونه آگاهی داشته باشی که ما که
هستیم و چه را می پرستیم. این بسیار شگفت انگیز است که تو لقب

فرمانروای عربها را برای خودت غصب کرده ای آگاهی و دانش تو نسبت به امور دنیا به همان اندازه عربهای پست و مزخرف گو و سرگردان در بیابانهای عربستان و انسانهای عقب مانده بیابان گرد است.

مردک، تو به من پیشنهاد می کنی که خداوند یکتا را بپرستم در حالیکه نمی دانی هزاران سال است که ایرانیان خداوند یکتا را می پرستند و روزی پنج بار به درگاه او نماز می خوانند. هزاران سال است که در ایران، سرزمین فرهنگ و هنر این رویه زندگی روزمره ماست.

زمانیکه ما داشتیم مهربانی و کردار نیک را در جهان می پروراندیم و پرچم پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک را در دستهایمان به اهتزاز درمی آوردیم تو و پدران تو داشتند سوسمار میخوردند و دخترانتان را زنده بگور می کردید. شما تازیان که دم از الله می زنید برای آفریده های خدا هیچ ارزشی قائل نیستید ، شما فرزندان خدا را گردن می زنید، اسرای جنگی را می کشید، به زنها تجاوز می کنید، دختران خود را زنده به گور می کنید، به کاروانها شبیخون می زنید، دسته دسته مردم را می کشید، زنان مردم را میدزدید و اموال آنها را سرقت می کنید. قلب شما از سنگ ساخته شده است. ما تمام این اعمال شیطانی را که شما انجام می دهید محکوم می کنیم. حال با اینهمه اعمال قبیح که انجام می دهید چگونه می خواهید به ما درس خداشناسی بدهید؟ تو بمن می گویی از پرستش آتش دست بردارم، ما ایرانیان عشق به خالق و قدرت خلقت او را در نور خورشید و گرمی آتش می بینیم. نور و گرمای خورشید و آتش ما را قادر می سازد که نور

حقیقت را ببینیم و قلبهایمان برای نزدیکی به خالق و به همنوع گرم شود. این بما کمک می کند تا با همدیگر مهربانتر باشیم و این نور اهورایی را در اعماق قلبمان روشن می سازد. خدای ما اهورا مزداست و این بسیار شگفت انگیز است که شما تازه او را کشف کرده اید و نام الله را بر روی آن گذارده اید. اما ما و شما در یک سطح و مرتبه نیستیم، ما به همنوع کمک می کنیم ، ما عشق را در میان آدمیان قسمت می کنیم، ما پندار نیک را در بین انسانها ترویج می کنیم، ما هزاران سال است که فرهنگ پیش رفته خود را با احترام به فرهنگ های دیگر بر روی زمین می گسترانیم ، در حالیکه شما به نام الله به سرزمینهای دیگر حمله می کنید، مردم را دسته دسته قتل عام می کنید، قحطی به ارمغان می آورید و ترس و تهی دستی به راه می اندازید، شما اعمال شیطانی را به نام الله انجام می دهید. چه کسی مسئول اینهمه فاجعه است؟ آیا الله به شما دستور داده قتل کنید، غارت کنید و ویران کنید؟ یا اینکه پیروان الله به نام او این کارها را انجام می دهند؟ و یا هر دو؟

شما می خواهید عشق به خدا را با نظامی گری و قدرت شمشیر هایتان به مردم یاد بدهید. شما بیابان گردهای وحشی می خواهید به ملت متمدنی مثل ما درس خدانشناسی بدهید. ما هزاران سال فرهنگ و تمدن در پشت سر خود داریم، تو بجز نظامی گری، وحشی گری، قتل و جنایت چه چیزی را به ارتش عربها یاد داده ای؟ چه دانش و علمی را به مسلمانان یاد داده ای که حالا اصرار داری به غیر مسلمانان نیز یاد بدهی؟ چه دانش و فرهنگی را از الله ات آموخته ای که اکنون می خواهی به زور به دیگران هم بیاموزی؟

افسوس و ای افسوس ... که ارتش پارسیان ما از ارتش شما شکست خورد و حالا مردم ما مجبورند همان خدای خودشان را این بار با نام الله پرستش کنند و همان پنج بار نماز را بخوانند ولی اینکار با زور شمشیر باید عربی نماز بخوانند چون گویا الله شما فقط عربی می فهمد. من پیشنهاد می کنم که تو و همدستانت به همان بیابانهایی که سابقا عادت داشتید در آن زندگی کنید برگردید. آنها را برگردان به همان جایی که عادت داشتید جلوی آفتاب از گرما بسوزند، به همان زندگی قبیله ای ، به همان سوسمار خوردن ها و شیر شتر نوشیدنها. من تو را نهی نمی کنم از اینکه این دسته های دزد را (ارتش تازیان) در سرزمین آباد ما رها کنی ، در شهر های متمدن ما و در میان ملت پاکیزه ما. این چهار پایان سنگدل را آزاد مگذار تا مردم ما را قتل عام کنند، زنان و فرزندان ما را بربایند، به زنهایی ما تجاوز کنند و دخترانمان را به کنیزی به مکه بفرستند. نگذار این جنایات را به نام الله انجام دهند، به این کارهای جنایتکارانه پایان بده. آریایها بخشنده، خونگرم و مهمان نوازند، انسانهای پاک به هر کجا که بروند تخم دوستی، عشق ، آگاهی و حقیقت را خواهند کاشت بنابراین آنها تو و مردم تو را بخاطر این کارهای جنایتکارانه مجازات نخواهند کرد. من از تو می خواهم که با الله اکبرت در همان بیابانهای عربستان بمانی و به شهرهای آباد و متمدن ما نزدیک نشوی ، بخاطر عقاید ترسناکت و بخاطر خوی وحشی گریت.

یزدگرد سوم ساسانی

جالب است که نظر خمینی را هم در این مورد بدانید:

"اسلام آن بود که شمشیر را کشید و تقریباً نصف دنیا یا بیشتر را گرفت ، با شمشیر گرفت ، ... اسلام آن بود که این ممالکی که شما حالا تحت اسارت او هستید، تحت اسارت آورد. آنها که به احکام اسلام عمل می کردند فی الجمله البته ،همین که به حسب ظاهر به احکام اسلام عمل می کردند همچو قدرتی پیدا کردند که یک بیست و چند هزار جمعیت عرب ، این مملکت به این وسیعی (ایران) را همچنین پایمال کرد و رفت تا آن آخر برای اینکه متمدنش کند، آدمش کند و کرد" (سخنرانی سال ۴۳ ، صحیفه ی نور ج ۱)

جملاتی از خمینی و بن لادن در لزوم جنگ تا محو کفر:

خمینی: تا ندای لاله الا الله در سراسر زمین طنین نیفکند مبارزه هست.
خمینی: قرآن میگوید "قاتلوهم حتی لا تکون فتنه" (متن آیه: وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيُكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ - بقره

۱۹۳- ترجمه: با کفار بجنگید تا فتنه ای (کفر) باقی نماند و دین مخصوص خدا شود (همه مسلمان شوند)) باقی نماند یعنی همه ی بشر را دعوت میکند به مقاتله. اینکه امروز می گوئیم جنگ جنگ تا پیروزی، اینطور نیست که امری خلاف قرآن بگوئیم. بلکه فقط یک ذره ای از آنچه را میگوئیم که قرآن گفته است. اگر ما امروز در جنگ با صدام پیروز هم

بشویم، فقط یک کمی فتنه را کم کرده ایم. اگر در جای دیگری هم بعد از آن پیروز بشویم، باز یک کمی پیروزی حاصل شده است. اگر همه ی دنیا را هم فرض کنیم که جنگ بکنیم و پیروز شویم باز فقط در دنیای عصر خودمان پیروزی درست کرده ایم. در صورتی که قرآن اینرا نمی گوید، می گوید جنگ تا رفع فتنه. یعنی باید رفع فتنه از همه ی عالم بشود. بنابراین درک غلطی است از قرآن که جنگ برای رفع فتنه به یک جایی می تواند تمام شود. قرآن گفته است جنگ جنگ و بالاتر از این را هم گفته است. خدای تبارک و تعالی از غایت توسعه ی رحمت است که مردم را دعوت به مقاتله کرده است.

نظرات طالبان و بن لادن را همگان می دانند از جمله:

به نقل از تلویزیون الجزیره، بن لادن مردم آمریکا را به اسلام دعوت کرده بود که یا مسلمان شوند یا مرگ. همچنین بدنبال سخنانی اوباما در قاهره که ادیان را به همزیستی مسالمت آمیز دعوت کرد. هم خامنه ای در ایران و هم بن لادن در افغانستان موضع سختی بر علیه وی گرفتند. بن لادن گفت: بجنگید تا کافری بر روی زمین باقی نماند.

با توجه به آنچه آمد متوجه شدید که نظر خمینی و بن لادن، عین قرآن و سنت است.

نتایج عملی جنگهای گسترش اسلام

تخمین زده می شود که از زمان پیامبر تا پایان حکومت عثمانی، حدود ۲۷۰ میلیون انسان در جنگهای مسلمان سازی کشته شده اند شامل: ۱۲۰ میلیون آفریقائی^۱؛ ۶۰ میلیون مسیحی^۲؛ ۸۰ میلیون هندو^۳؛ ۱۰ میلیون بودائی^۴. در این ۲۷۰ میلیون، کشتار عظیم زرتشتیان در امپراطوری بزرگ ایران محاسبه نشده است. صدها میلیون انسان هم با زور به برده و کنیز تبدیل شده اند بنحویکه بزرگترین سیستم برده گیری و برده داری و برده فروشی در تاریخ بشریت، مربوط به مسلمانان است.

درگیریهای معاصر در فلسطین، بوسنی، کروزی، هند و پاکستان و آفریقا همگی دنباله ی تاریخی جنگهای مسلمان سازی است. بدستور عمر فلسطین اشغال شد و از دست یهودیان ساکن آنجا خارج شد و در بیت المقدس (اورشلیم) روی سنگ بنای معبد بزرگ یهودیان مسجد ساخته شد. و آتش جنگ بین دو مذهب برافروخته شد. و در قرن بیستم یهودیان باز قدرت گرفتند و به سرزمین موعود و مقدس خود بازگشتند. و جنگهای ۷۰ سال گذشته آغاز شد. این جنگ هیچگاه پایان نمیپذیرد. چون اسلام

¹ - Woman's Presbyterian Board of Missions, David Livingstone, 1888, p 62

² - David B. Barrett, Todd M. Johnson, *World Christian Trends AD 30-AD 2200*, William Carey Library, 2001, p. 230, table 4-10

³ - Koenard Elst, *Negationism in India*, Voice of India, New Delhi, 2002, pg. 34

⁴ - David B. Barrett, Todd M. Johnson, *World Christian Trends AD 30-AD 2200*, William Carey Library, 2001, p.230, table 4-1

ویهودیت پیوسته هستند و در هر گروه افرادی وجود دارند که بخواهند با کشتن طرف مقابل به بهشت بروند.

مسائل بوسنی و گروزی هم ریشه در جنگهای مسلمان سازی دولت عثمانی دارد. و درگیریهای بین مسلمانان و غیر مسلمانان در شبه قاره ی هند نیز ریشه در جنگهای مسلمان سازی مخصوصا جنگهای سلطان محمود غزنوی دارد.

هیچ تهاجمی در تاریخ بشریت به اندازه ی تهاجمهای اسلامی، موجب نابودی تمدنها نشده است. فقط در زمان عمر، دو تمدن عظیم ایران و روم و آثار تمدنهای دیگری چون بابلی و مصری نابود شدند. آثار ظاهری این تمدنها نابود شد، فرهنگ و هنر این تمدنها از بین رفت و کتابخانه های آنان به آتش کشیده شد. دهها زبان و خط بطور دائمی از بین رفتند و زبان و خط عربی جایگزین آنان شد. برای مثال زبان عراق فعلی، زبان فارسی دری در ایران و خط میخی و زبان و خط مصری و زبانهای متعدد آفریقائی همگی نابود شدند. با توجه به اینکه اسلام مدعی است که همه چیز دارد و برای هر مشکلی راه حل و قانون دارد، اسلام در هر کجا وارد شده آنجا را پاکسازی تمدنی کرده است. یعنی تقریبا همه ی آثار گذشته را در تمام زمینه ها از بین برده است و فرهنگ عربی را جایگزین آن کرده است.

بعد از متلاشی شدن دولت عثمانی، جنگهای مسلمان سازی متوقف شد تا اینکه خمینی دوباره این اژدهای خفته را بیدار کرد. تاثیر خمینی در بقیه ی جهان اسلام، منجر به پیدایش گروههایی چون طالبان شد. نتیجه ی

کارهای خمینی و طالبان را همگان می دانند. حدود یک میلیون کشته و معلول در جنگ ۸ ساله ی ایران و عراق نتیجه ی تلاش خمینی برای گسترش حکومت اسلامی به عراق بود. و کشته شدن دهها هزار انسان در انفجارهای داخل عراق و در افغانستان و کشته شدن هزاران انسان غیر مسلمان در کشورهای غربی، نتیجه ی تلاش طالبان برای گسترش اسلام است. البته در این جنگها شیعیان بیش از همه کشته داده اند چون طالبان شیعه را مشرک می دانند. و اکنون هم حکومت ایران و هم طالبان بدنبال دست یابی به سلاح هسته ای هستند چون روشهای متعارف کشتار، باندازه ی کافی کشتار نمی کنند.

تهدید دائمی امنیت جهانی توسط اسلام

واضح است که دستور جنگ دائمی و فراگیر با غیر مسلمین، منجر به یک جنگ سرد دائمی در جهان می شود که هر زمان ممکن است توسط کسانی نظیر طالبان و خمینی شعله برکشد. این خطر عظیم را نه مسلمانان عاقل و نه غیر مسلمانان نباید کوچک بگیرند. مثلا متاسفانه کمک بعضی کشورها چون شوروی و چین و سهل انگاری کشورهای غربی، ایران را در چند قدمی دسترسی به سلاح هسته ای قرار داده است.

اما راه حل چیست؟ با کمال تاسف هیچ راه حل قطعی نهائی وجود ندارد. چون تا اسلام هست این دستورات مسلمان سازی نیز وجود دارد و پیوسته این خطر وجود دارد که گروهها یا حکومتهای متعصبی در جهان

اسلام سر برآورند که بخواهند این احکام را اجرا کنند. بنابر این نیاز به یک سیستم کنترل و هشدار دائمی است. باید گروه‌هایی مثل طالبان و حکومت مداران فعلی ایران، بهیچ عنوان توسط مسلمانان عاقل و غیر مسلمانان تحمل نشوند. باید از ظهور هر گونه گروه‌های مشابه جلوگیری کرد و به تعبیر دیگر باید اسلام سیاسی از صحنه‌ی حیات اجتماعی بشر حذف شود و اسلام بعنوان یک اعتقاد به مساجد برگردد. مسلمانان نیز باید بدانند که شر اسلام سیاسی بیش از همه دامن خود آنان را می‌گیرد. می‌بینید که پس از سر برآوردن اسلام سیاسی تا کنون، بخش اعظم کشته‌ها مسلمان بوده‌اند (البته کشتن هر انسانی خطاست) و این وضع ادامه خواهد داشت. چون هر گروه یا حکومت اسلامی، خود را حق مطلق و دیگران را باطل می‌داند. هم اکنون ایران و عربستان و طالبان، هر یک خود را حق مطلق می‌دانند. و چون تعصب با عقل، سر سازگاری ندارد، جنگ ناگزیر خواهد بود. مخصوصاً که جنگ توسط اسلام بشدت تشویق شده است. سالهاست که طالبان کشتار گسترده‌ی شیعیان را در عراق آغاز کرده‌اند و ایران هم گروه‌های مسلح فراوانی را در کشورهای عربی مسلح کرده و پشتیبانی می‌کند. بیندیشید که اسلام سیاسی چه جهنمی را برای شما تدارک دیده است.

نتیجه: بنابر قرآن و سنت (که بخش‌هایی از آنها در بالا ارائه شد) اسلام باید با شمشیر بر همه‌ی ادیان غلبه یابد و برای این امر دستور جنگ عام با کل غیر مسلمین جهان صادر شده است و فقط جزیه و خواری از اهل کتاب

پذیرفته است بقیه یا مرگ یا پذیرفتن اسلام. یعنی کفار غیر کتابی (حدود ۴ میلیارد جمعیت امروز کره ی زمین) هیچ حق انسانی ندارند حتی حق حیات. و کفار کتابی هم فقط حق حیات با ذلت و تحت امر مسلمین دارند.

ارتداد

ارتداد به معنی خروج از دین اسلام است. در اسلام همانطور که ورود به دین اجباری است، ماندن در دین هم اجباری است یعنی خروج از دین امکانپذیر نیست. چه فردی خودش مسلمان شده باشد یا از پدر و مادر مسلمان زاده شده باشد، باید برای همیشه مسلمان بماند و اگر از اسلام خارج شد، تمامی حقوق انسانی اش را از دست میدهد که مهمترینشان حق حیات است. در حکم مرگ مرتد بین کلیه ی فرق اسلامی اجماع وجود دارد. در اینجا دو حدیث نقل می کنیم.

ابن عباس از پیامبر نقل کرده که "من بدل دینه فاقتلوه" (اهل سنت: صحیح بخاری ج ۴/۷۵- معنی ۱۶/۹) ترجمه: "کسی را که تغییر دین داد، بکشید"

قال الصادق: کل مسلم بین مسلمین ارتد عن الاسلام و جحد محمدا عن نبوته و کذبہ فان دمه مباح لمن سمع ذلک منه وامراته بائنه منه یوم ارتد و یقسم ماله علی ورثته و تعدد امراته عدہ المتوفی... (وسائل الشیعه ج ۲۸ ص ۳۲۴) ترجمه: هرکس از مسلمانان که مرتد شد و نبوت محمد را انکار کرد.

خونش برای کسی که شنید مباح است. زنش از او جدا می شود. اموالش بین ورثه اش تقسیم می شود و زنش عده ی وفات نگه می دارد. جالب است که اسلام انتظار دارد که مثلا مسیحیان از دینشان خارج شوند و مسلمان شوند ولی اگر کسی خواست از اسلام خارج شود و به دین دیگری بگراید او را می کشد. سوال مهم این است که چرا نباید انسان حق داشته باشد که عقیده اش را ترک کند؟

اما سوال اصلی: آیا این احکام فوق خشن، انسانی اند؟ عادلانه اند؟ قابل اجرا هستند؟

گمان میکنم پاسخ این سؤالات بر هر عاقلی روشن باشد و نیازی به توضیح نداشته باشد. اما چند نکته بطور کوتاه ذکر می شود:

- دینداری امری ارثی و تقلیدی است. بدین معنی که تمایل به پذیرش دین جزو ساختار ژنتیکی انسان است و دقیقا در یکی از مراحل تکاملی انسان ظاهر شده است (به کتب تکامل زیستی انسان مراجعه کنید). این تمایل موجب می شود که کودکان همانطور که زبان را از خانواده و محیط پیرامونشان می پذیرند، دین را هم صرفا بصورت تقلیدی بپذیرند. اما نسبت به دیگر باورها و رفتار های تقلیدی ما، دین با تعصب کورکورانه ی فوق العاده ای همراه است. بدین بیان که اولاً: در اکثر قریب به اتفاق موارد، پذیرش و دوام دینداری بدون دلیل است. یعنی پذیرش و دوام دین، صرفا

تقلیدی است. ثانیاً: انسان متدین در مقابل استدلالهای مخالف بشدت مقاومت می کند. و نوعی تمایل روانی به در نظر نگرفتن و بی اهمیت کردن شواهد مخالف دارد. ثالثاً: شواهد موافق عقیده اش را بسیار بزرگ می کند. و به شواهد مخالف دینش بی توجهی می کند. یعنی انسان متدین به شواهد موافق و مخالف دین، نمی تواند بی طرفانه بنگرد. کسانی که در مورد دینشان تحقیق واقعی می کنند بسیار بسیار نادرند. و اصولاً تحقیق بیطرفانه ی فرد دیندار در مورد دین خودش، تقریباً غیر ممکن است (بسیار بسیار سخت است). رابعاً دینداری بشدت با احساس عاطفی ما بهم آمیخته است، بنحویکه فرد دیندار به دینش عشق می ورزد و از مخالفان دینش متنفر است. بنابراین اگر کودکی در آمریکا متولد شود مسیحی و اگر در اسرائیل متولد شود یهودی و اگر در ایران متولد شود شیعه و اگر در هند متولد شود هندو خواهد بود. اکثر قریب به اتفاق ما انسانها، هیچ نقش عقلانی - ارادی در پذیرش دینمان نداریم. پس چرا یکدیگر را تحقیر کنیم و بدتر از آن با هم بجنگیم.

- آیا اصولاً قبولاندن یک باور از طریق زور امکانپذیر است؟ اگر کسی نظری را صحیح نداند هرچند او را بزنید بر باور خودش محکمتر می شود. اصولاً درک انسانی زورپذیر نیست مخصوصاً در دنیای امروز. اگر دینی حرف درستی داشته باشد. راه تبلیغ آن استدلال است نه شمشیر.

- آیا ممکن است خدای عالم عاقل عادل در جهان باشد و این حقیقت ساده را نفهمد که هدایت انسانها شمشیر پذیر نیست و بجای آن باید انسانها

را با شواهد و استدلالهای متین راهنمایی کرد؟ چرا خدا باید از این همه خونریزی لذت ببرد؟

حق دفاع

از نظر عقل و حقوق بشر، تنها و تنها جنگ دفاعی آنهم در حد ضرورت قابل قبول است و بس. یعنی هیچکس حق حمله به دیگری را ندارد ولی اگر مورد تهاجم قرار گرفت می تواند از خود دفاع کند آنهم تا حدی که مهاجم را دفع کند نه بیشتر.

بردگی

ماده ی ۴ اعلامیه جهانی حقوق بشر هیچ کس را نباید در بردگی یا بندگی نگاه داشت. بردگی و دادوستد بردگان به هر شکلی که باشد، ممنوع است.

منشور حقوق بشر کوروش:

من تا روزی که به یاری مزدا سلطنت می کنم نخواهم گذاشت که مردان و زنان را بعنوان غلام و کنیز بفروشند...و رسم بردگی باید بکلی از جهان برافتند.

نوع دیگر طبقه بندی انسانها در اسلام، تقسیم انسان به برده و آزاد است. بردگی نیازی به تعریف ندارد. برده یک کالا است که خرید و فروش می شود. به ارث برده میشود. دائما به کار اجباری برای مالکش مشغول است. از اکثر حقوق انسانی محروم است در مقابل خطاها تنبیه بدنی و روحی میشود در مقابل کار اجباری و نوکری لقمه نانی دریافت میکند. پیامبر، اکثر صحابه و همه ی امامان شیعه مالک غلام و کنیز بودند مخصوصا در زمان عمر و عثمان رقم بردگان بعضی صحابه به بیش از هزار میرسید. دهها آیه ی قرآن و صدها حدیث در مورد احکام بردگی وجود دارد که به نمونه ی کوچکی از آنان می پردازیم.

عدم تساوی برده و ارباب خواست خداست

- وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَأْدِ رِزْقِهِمْ عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ (نحل ۷۱)

ترجمه: و خدا بعضی از شما را در روزی بر بعضی دیگر برتری داده است و کسانی که فزونی یافته اند روزی خود را به بندگان خود نمی دهند تا در آن با هم مساوی باشند آیا باز نعمت خدا را انکار می کنند.

برده کالا است (مملوک است) و با اربابش مساوی نیست

- ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِمَّا رَزَقْنَا حَسَنًا فَهُوَ يَنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (نحل ۷۵)

ترجمه: خدا مثلی می‌زند بنده‌ای که مملوک (زخرید) است و هیچ کاری از او برنمی‌آید (چیزی از خود ندارد) آیا [او] با کسی که به وی از جانب خود روزی نیکو داده‌ایم و او از آن در نهان و آشکار انفاق می‌کند یکسانست؟ سپاس خدای راست [نه] بلکه بیشترشان نمی‌دانند.

فرار بردگان گناهی بس بزرگ است.

- قال رسول الله ائتان لا تجاوز صلاتهما رؤوسهما عبد أبق من موالیه حتی یرجع وامرأه عصت زوجها حتی ترجع (مستدرک علی صحیحین، حدیث ۷۳۳۰)

ترجمه: نماز دوکس از سرشان بالاتر نمی‌رود (پذیرفته نمی‌شود) یکی برده ای که فرار کرده باشد تا برگردد دوم زنی که فرمان شوهرش را اطاعت نکرده باشد مگر اینکه برگردد (جبران کند).

حضرت علی در آغاز خلافتش فرمان داد که " هر برده ی فراری که به سوی اربابش برنگردد خونش هدر است. (تاریخ طبری ج ۶

ص ۲۳۳۹) این حکم تضمین میکند که بردگان مبارزه ای برای آزادی انجام ندهند.

برده نمی تواند در مالش تصرف کند مگر با اجازه ی اربابش

- عن ابی عبدالله: لا يجوز للعبد تحریر و لا تزویج و لا اعطاء من ماله الا باذن مولاه (وسائل الشیعه ج ۲۱ ص ۱۱۳).

ترجمه: امام صادق: آزادی ، ازدواج و مصرف مال توسط برده جایز نیست مگر با اجازه ی اربابش.

نزدیکی جنسی با کنیزان خریداری شده یا دختران و زنان اسیر

شده جایز است.

در آیات متعددی در قرآن لغت مالکیت در مورد کنیزان و جواز نزدیکی جنسی با آنان بکار برده شده است از جمله:

- وَالَّذِينَ هُمْ لِأَوْلَادِهِمْ حَافِظُونَ (مومنون ۵) إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ (مومنون ۶)

ترجمه: (در دنباله ی صفات مومنان می گوید) (مومنان) کسانی هستند که آلات جنسی خود را حفظ می کنند (از گناه) مگر در مورد همسرانشان یا کنیزانی که به دست آوردهاند که در این صورت بر آنان نکوهشی نیست.

در احادیث متعددی در منابع اهل سنت و شیعه آمده است که خریداری کنیز و نزدیکی با او کاری نیکو (مستحب) است (از جمله در وسائل الشیعه ج ۲۱ ص ۸۱ و مغنی ج ۷).

حتی نزدیکی جنسی با کنیزی که قبل از دستگیری یا خرید، شوهر داشته نیز جایز است

- الْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ (نساء ۴۲)

ترجمه: (در آیه ی قبل از این آیه، زنانی را که نزدیکی با آنان حرام شده را ذکر می کند و بدنبال آن می گوید) زنان شوهردار [نیز بر شما حرام شده است] به استثنای زنانی که مالک آنان شده‌اید (کنیزان). این آیه به اعراب صدر اسلام این امکان را داد که بتوانند با زنان شوهرداری که در جنگها به اسارت می گرفتند نیز نزدیکی کنند.

ارباب می تواند کنیزش را برای برادر مؤمنش برای نزدیکی

کردن حلال کند

احادیث متعدد از جمله:

امام صادق: لا باس بان یحل الرجل جاریته لآخیه (وسائل الشیعه ج ۲۱ ص ۱۲۶).

ترجمه: عیبی ندارد که فردی کنیزش را برای برادر مومنش حلال کند.

- قال ابو عبدالله يا محمد خذ هذه الجارية تخدمك و تصيب منها فاذا خرجت فارددها الينا (وسائل الشيعه ج ۲۱ ص ۱۲۶).

ترجمه: امام صادق: ای محمد (یکی از یاران) این کنیز را ببر برای اینکه به تو خدمت کند و تو از او لذت جویی و هرگاه که خواستی خارج شوی (مسافرت کنی) او را به ما برگردان.

بنابراین کنیز یک کالای جنسی است، چیزی نزدیک به فاحشه، که با خرید و فروش و هدیه و حتی حلال کردن برای دیگری، افراد زیادی می توانند از او لذت جنسی ببرند. و در این میان تنها چیزی که مهم نیست خواست خود کنیز است چون او کالا است نه انسان.

ازدواج و طلاق غلام و کنیز بدست ارباب است

- قال رسول الله أيما عبد تزوج بغير إذن مولیه فهو عاهر.

- قال رسول الله أيما عبد تزوج بغير إذن مولیه فهو زان:

ترجمه: پیامبر فرمود هر بنده ای که بدون اجازه ی اربابش ازدواج کند زناکار است (معنی ج ۷ ص ۴۹- اهل سنت). طلاق برده هم بدست مالک است (معنی ج ۷ ص ۶۶- اهل سنت)

- عن ابی جعفر: از امام محمد باقر سوال شد در مورد برده ای که بدون اجازه ی اربابش ازدواج کرده او گفت "ذلک الی سیده ان شاء اجازه و ان شاء فرق بینهما" یعنی این امر بدست اربابش می باشد اگر خواست اجازه

دهد (با اجازه ی ارباب جائز است) و اگر خواست آنها را از هم جدا کند
(وسائل الشیعه ج ۲۱ ص ۱۱۴)

فرزندان بردگان نیز برده اند و ملک اربابند.

احادیث متعددی در منابع شیعه و سنی وجود دارد مبنی بر اینکه
فرزندان زن وشوهر برده نیز برده خواهند بود. اگر یکی از طرفین آزاد و
دیگری برده باشد فرزند به آزاد ملحق می شود (مثلا در: کافی ج ۵ ص ۴۹۲
و مغنی ج ۷ ص ۶۶).

نحوه ی بدست آوردن برده

در اسلام، برده از راههای خرید، هدیه و جنگ با غیر مسلمانان
بدست می آید. هر سه مورد در زندگی پیامبر وجود داشت. اما منبع اصلی
برده سازی افراد آزاد (برده گیری) جنگ بود. این سنت شناخته شده ی
پیامبر بود که در جنگها، زنان و کودکان غیر مسلمان بعنوان غلام و کنیز
توسط فاتحان مسلمان دستگیر می شدند و اسیران مرد نیز یا کشته می
شدند یا با گرفتن مالی از کفار آزاد می شدند و یا برده می شدند. در بحث
کفار قبلا در این مورد توضیح داده شد و نمونه هائی از سنت پیامبر آورده
شد. این سنت پیامبر قرنها (تا اواخر دولت عثمانی) ادامه داشت و دهها
میلیون انسان آزاد که حاضر نشدند با زور شمشیر مسلمان شوند به بردگی

گرفته شدند. بلا شک عظیم ترین برده گیری در تاریخ بشری در طی جنگهای اسلام سازی پس از پیامبر اتفاق افتاد.

اما سوال اساسی، آیا برده داری عادلانه است؟ مگر برده چه فرقی با بقیه ی انسانها دارد که باید از حقوق اساسی انسانی محروم باشد؟ آیا تو حاضری که غلام یا کنیز شوی؟ و نهایتا آیا امروزه احکام برده داری اسلام قابل اجراست؟

زنان

وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (بقره ۲۲۸)

ترجمه: و مردان را بر زنان برتری است و خدا عزیز و حکیم است.

ماده ی ۱۶ اعلامیه ی جهانی حقوق بشر:

۱- هر مرد و زن بالغی حق دارند بی هیچ محدودیتی از حیث نژاد، ملیت، یا دین با همدیگر زناشویی کنند و تشکیل خانواده بدهند. در تمام مدت زناشویی و هنگام انحلال آن، زن و شوهر در امور مربوط به ازدواج حقوق برابر دارند.

۲- ازدواج حتما باید با رضایت کامل و آزادانه ی زن و مرد صورت گیرد.

در مورد زنان در اسلام بسیار نوشته شده است بنابر این در اینجا مختصرا نمونه ی کوچکی از آیات، احادیث و احکام زنان را مرور می کنیم.

برتری ذاتی مردان و حقارت ذاتی زنان در قرآن

- وللرِّجَالِ قَوَامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ

ترجمه: و مردان را بر زنان برتری است و خدا عزیز و حکیم است.

أَمْوَالِهِمْ (نساء ۳۴)

ترجمه: مردان به شدت (قوامون مبالغه است) بر زنان غلبه دارند (مسلط هستند) بدلیل اینکه خداوند بعضی از انسانها را بر بعضی دیگر برتری بخشیده است، و نیز از آن روی که مردان از اموال خویش (برای زنان) خرج می‌کنند.

- أَلَكُمُ الذَّكْرُ وَلَهُ الْأُنثَى ۱۲ تِلْكَ إِذَا قَسَمَةٌ ضِيْزَى ۲۲ (النجم)

ترجمه: آیا شما پسر دارید و خدا دختر دارد (۱۲) در این صورت این تقسیم نادرستی است (که برترها را شما برداشته اید و حقیرها را به خدا داده اید) (۲۲)

زنان برای مردان آفریده شده اند

- وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا (روم ۱۲)

ترجمه: و از نشانه‌های او اینکه از خودتان همسرانی برای شما آفرید تا بدانها آرام گیرید. این آیه مترادف آیه اول سوره ی نساء است:

- یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خَلَقَکُمْ من نَفْسٍ واحده و خَلَقَ مِنْهَا زوجها
ترجمه: ای مردم از پروردگارتان بترسید که شما را از نفس واحدی (آدم)
آفرید و جفتش (حوا) را از او آفرید. در مجموع حوا از آدم ساخته شده
برای آرامش آدم.

نَسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَاتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ (بقره ۲۲۳)

ترجمه: زنان شما کشتزار شما هستند پس بهر نحو [هر گونه و هر زمان]
که می خواهید به کشتزار خود وارد شوید.
این آیه تحقیر آمیز ترین آیه در حق زنان است. شان نزول این آیه آنست که
مردی از انصار خواست به نحو خاصی با همسرش نزدیکی کند. همسرش
ناراحت شد. آن مرد از پیامبر سوال کرد و این آیه نازل شد. دقت کنید زنان
کشتزار مردانند، همانطور که کشاورز بر کشتزار مالکیت دارد زن نیز مال
شوهر است. زنان برای بچه آوردن مناسبند و در ارتباطات جنسی خواست
آنان هیچ اعتباری ندارد چنانچه در حدیثی از پیامبر آمده است که " زن
هرگز نباید از برآوردن کام شوهر سرپیچی کند، حتی اگر بر زین شتر باشد"
و این نظر اسلام آنچنان واضح و روشن است که بعضی از بزرگترین علمای
اسلامی گفته اند که زنان حیواناتی هستند که خدا برای لذت و کامجویی
مردان به شکل انسان آفریده است.

در سراسر قرآن آنچنان سخن گفته شده که انگار زنان انسانهای دست دومند. روی سخن در اکثر مواقع با مردان است. در بحث بهشت انگار زنان مطرح نیستند در حالیکه برای شهوترانی مردان حوری در نظر گرفته شده برای زنان چنین چیزی مطرح نشده و قس علی هذا.

عقل و دین زنان ناقص است

در حدیثی پیامبر اشاره می کند که زنان ناقص عقل و ناقص دینند. زنی سوال می کند چرا؟ پیامبر در پاسخ گفت:

قال أما نقصان العقل فشهاده امرأتین تعدل شهاده رجل فهذا نقصان العقل وتمكث اللیالی ما تصلی وتفطر فی رمضان فهذا نقصان الدین (صحیح مسلم ج ۱ ص ۸۶ - اهل سنت)

ترجمه: پیامبر گفت اما نقصان عقل بدلیل اینکه شهادت دو زن برابر یک مرد است و نقصان دین بدلیل اینکه (بدلیل حیض) مدتی نماز نمی خواند و (برخی از) رمضان را روزه نمی گیرید.

شبهه همین حدیث در نهج البلاغه خطبه ی ۸۰ از حضرت علی نقل شده است.

اکثر اهل دوزخ زنانند

- قال النبی أریت النار فإذا أكثر أهلها النساء (صحیح بخاری ج ۱ ص ۱۹ - اهل سنت)

ترجمه: پیامبر گفت من می بینم که اکثر اهل دوزخ زنانند. شبیه این حدیث بطور مکرر نقل شده است.

زیانبارترین فتنه برای مردان، زنان هستند

- قال رسول الله ما تركت بعدى فتنه أضر على الرجال من النساء (صحيح ابن حيان ج ۱۳ ص ۳۰۶-اهل سنت)
ترجمه: پیامبر گفت من بعد از (مرگ) خودم، فتنه ای زیانبارتر از زنان، برای مردان باقی نمی گذارم.

شومی زنان

- النبي قال الشؤم في ثلاثه في المسكن والفرس والمرأه (سنن نسائي ج ۵ ص ۴۰۲-اهل سنت)
ترجمه: پیامبر گفت در سه چیز شومی است در مسکن و اسب و زن.

از زنان پرهیزید

- قال رسول الله: ألا فاتقوا الدنيا واتقوا النساء (سنن ابن ماجه ج ۲ ص ۱۳۲۵-اهل سنت)
ترجمه: پیامبر گفت هشدار از دنیا و زنان پرهیز کنید.

زن شر کامل است

- قال علی: المرء شر کلها و شر ما فیها انه لا بد منها (نهج البلاغه حکمت ۲۳۰)

ترجمه: همه چیز زن شر است و شریرترین چیز زن آن است که (مرد را) چاره ای از زن نیست (مرد به زن برای زناشوئی محتاج است).

زن منشاء فساد است

- قال علی فی النهج البلاغه: ان النساء همهن زینت الحیات الدنیا و الفساد فیها

ترجمه: علی: بدرستی که همت زنان در جهت زینت دنیا و فساد در دنیا است

زنان در دست مردان اسیرند و باید از شوهر اطاعت کنند

- من رسول الله فی حجه الوداع: حمد الله وأثنی علیه و ذکر و وعظ ثم قال استوصوا بالنساء خیرا فإنهن عندکم عوان. (سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۵۹۴ - اهل سنت)

ترجمه: پیامبر در حجه الوداع خدا را حمد و ثنا گفت و سپس گفت با زنان یکی کنید زیرا زنان در دست شما اسیرند.

...فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ ... (النساء ۴۳)

ترجمه:... پس زنان صالح، فرمانبردار اند (فرمانبردار شوهر: به قرینه ی دنباله ی آیه) و به پاس آنچه خدا [برای آنان] حفظ کرده اسرار [شوهران خود] را حفظ می‌کنند...

در این مورد احادیث فراوانی در منابع سنی و شیعه آمده است که سه نمونه ذکر می‌شود:

- النبی خطب النبی النساء ذات یوم فوعظهن وامرهن بتقوی الله والطاعة لأزواجهن (صحیح ابن حیان ج ۱۶ ص ۵۲۱ - اهل سنت)

ترجمه: روزی پیامبر زنان را مورد خطاب قرار داد و آنان را به تقوای الهی و اطاعت از شوهرانشان امر کرد.

- قال رسول الله اثنان لا تجاوز صلاتهما رؤوسهما عبد أبی من موالیه حتی یرجع وامرأة عصت زوجها حتی ترجع (مستدرک علی صحیحین، حدیث ۷۳۳۰ - اهل سنت)

ترجمه: نماز دوکس از سرشان بالاتر نمی رود (پذیرفته نمی شود) یکی برده ای که فرار کرده باشد تا برگردد دوم زنی که فرمان شوهرش را اطاعت نکرده باشد مگر اینکه برگردد (جبران کند).

- حدیث مفصلی در فروع کافی ج ۶ آمده که امام محمد باقر از پیامبر نقل می‌کند که زنی نزد پیامبر آمد و گفت ای پیامبر حق شوهر بر زن چیست. پیامبر گفت: زن باید از شوهر اطاعت کند و نافرمانی نکند و از خانه اش بدون اجازه ی شوهر صدقه ندهد و بدون اجازه ی شوهر روزه ی مستحبی

نگیرد و مانع لذت جنسی شوهر از خودش نشود حتی اگر بر پالان شتر سوار باشد. زن نباید از خانه خارج شود مگر با اجازه ی شوهر و اگر زن بدون اجازه ی شوهر از خانه خارج شود ملائکه ی آسمان و زمین و غضب و رحمت بر زن لعنت می فرستند تا زمانیکه به خانه برگردد. سپس زن سوال کننده پرسید ای پیامبر چه کسی بیشترین حق را به گردن مرد دارد. پیامبر گفت پدرش. آنگاه پرسید ای پیامبر چه کسی بیشترین حق را به گردن زن دارد. پیامبر گفت شوهرش. سپس زن سوال کننده گفت آیا حق زن به گردن مرد مساوی حق مرد به گردن زن نیست؟ پیامبر گفت نه نه از هر صد تا یکی (یعنی در مقابل هر صد حقی که مرد به گردن زن دارد، زن یک حق به گردن مرد دارد). سپس زن سوال کننده گفت قسم به کسی که تو را به پیامبری مبعوث کرد که من هرگز گردنم را در مالکیت مردی نمی آورم (شوهر نمی کنم).

در صورت ترس از نافرمانی زن، مرد می تواند او را کتک بزند

..وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا (النساء ۳۴)

ترجمه: و زنانی را که از نافرمانی آنان بیم دارید پندشان دهید و در رختخواب از ایشان دوری کنید و [اگر تاثیر نکرد] آنان را بزنید پس اگر شما را اطاعت کردند [دیگر] بر آنها هیچ راهی [برای سرزنش] مجوید که خدا والای بزرگ است (۳۴). در تفسیر مجمع البیان (۴۳/۲-جزء سوم) در

مورد شان نزول این آیه آمده است که: زنی از انصار از شوهرش سرپیچی کرد. شوهر سیلی به صورت او زد. زن و پدرش نزد پیامبر به گلایه آمدند. پیامبر حکم به قصاص داد (که زن هم در مقابل، یک سیلی به شوهر بزند). روز بعد که برای قصاص آمدند پیامبر آیه ی فوق را خواند و گفت در مورد زدن همسر، حکم قصاص برداشته شد.

خواندگانی که آشنائی به حقوق بشر و روانشناسی تربیتی دارند می دانند که زدن هیچ انسانی درست نیست حتی کودکان. حتی زدن حیوانات هم امروزه ممنوع است.

منع زنان از فعالیت اجتماعی

در قرآن و احادیث فراوانی توصیه شده که زنان از خانه خارج نشوند جز در صورت ضرورت، در حدیکه آنان کسی را شناسند و کسی آنانرا شناسد. این دستور، یعنی منع هرگونه فعالیت اجتماعی. برای نمونه به یک آیه و چند حدیث اشاره می کنیم:

- وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى (احزاب ۳۳)

ترجمه: (ای زنان پیامبر) در خانه های خود بنشینید و مانند دوره ی جاهلیت خودآرایی (خودنمائی) نکنید. توضیح: با توجه به اینکه بهترین فضائل برای زنان پیامبر در نظر گرفته شده طبعاً در خانه ماندن همه ی زنان فضیلتی بزرگ برای آنان محسوب می شود.

- عن النبي خير مساجد النساء قعر بيوتهن (المستدرک علی الصحیحین ج ۱ ص ۱۲۷- اهل سنت)

ترجمه: بهترین مسجدهای زنان قعر خانه های آنان است (یعنی بهتر است به نماز جماعت شرکت نکنند).

- عن علی: و ان استطعت ان لا یعرفن غیرک فافعل (نهج البلاغه نامه ی ۳۱) ترجمه: (علی در نامه به امام حسن می گوید) و اگر توانستی طوری عمل کن که همسرانت کسی را غیر از تو نشناسند (پا را از خانه بیرون نگذارند)

- از امام صادق به نقل از پیامبر در حدیث مفصلی نقل شده که "پیامبر نهی کرد از اینکه زنی با غیر شوهر یا محارمش بیش از پنج کلمه ی ضروری حرف بزند" (وسائل الشیعه ج ۲۰ ص ۲۱۱).

کراهت یادگیری خواندن و نوشتن برای زنان

- عن ابی عبدالله عن رسول الله قال:..و لا تعلموهن الكتابه و علموهن المغزل و سوره النور (وسائل الشیعه ج ۲۰ ص ۱۷۶).

ترجمه: امام صادق از پیامبر نقل کرد که: به زنان خواندن و نوشتن نیاموزید و به آنان پشم ریسی و سوره ی نور را بیاموزید.

با زنان مشورت نکنید

احادیث زیادی در این مورد وجود دارد از جمله:

- عن ابی عبدالله: ایاکم و مشاوره النساء فان فیهن الضعف و الوهن و العجز (وسائل الشیعه ج ۲۰ ص ۱۸۲).

ترجمه: امام صادق گفت: از مشورت با زنان پرهیز کنید زیرا در آنان ضعف و سستی و عجز است.

- عن علی: ایاکم و مشاوره النساء فان رایهن الی افن و عزمهن الی وهن (نهج البلاغه نامه ی ۳۱)

ترجمه: حضرت علی گفت: از مشورت با زنان پرهیز کنید زیرا اندیشه ی اینان رو به ناتوانی و تصمیمیشان رو به سستی است.

بنابر این زنان نمی توانند عضو شوراها ی مختلف باشند و بطریق اولی نمی توانند عضو مجلس شوری شوند.

زن نمی تواند مدیر یا قاضی شود

احادیث زیادی در این مورد وجود دارد از جمله:

- فقال النبی هلکت الرجال حین أطاعت النساء (المستدرک علی الصحیحین ج ۴ ص ۳۲۳ - اهل سنت)

ترجمه: پیامبر گفت: مردان اگر از زنان اطاعت کنند هلاک می شوند - زمانی که به پیامبر خبر رسید که دختر کسری، پادشاه ایران شده است گفت: "لن یفلح قوم ولو امرهم امراه" یعنی هرگز رستگار نمی شود قومی که زنی را به ریاست خویش برگزینند (صحیح بخاری ج ۳ ص ۹۰-اهل سنت)

- النبی: اذا كانت امرؤکم شرارکم و اغنیواکم بخلائکم و امورکم الی نسائکم فبطن الرض خیر لکم من ظهرها (سنن ترمذی ج ۳ ص ۳۶۱-اهل سنت)

ترجمه: پیامبر گفت هرگاه رهبران شما بدتریتان و ثروتمندان شما بخیلتریتان و کارهای شما بدست زنانتان باشد پس برای شما زیر خاک بهتر از روی آن است.

- قال ابو جعفر: ...ولاتولی امره القضاء و لاتولی الاماره و لاتستشار (خصال ص ۵۸۵-شیعه)

ترجمه: از امام محمدباقر نقل شده است که زن قضاوت را به عهده نمی گیرد و مسئول (حاکم) نمیشود و مورد مشورت قرار نمی گیرد.

- قال علی فی نهج البلاغه: " لا تطیعوهن فی المعروف حتی لا تطمعن لکم فی المنکر

ترجمه: امام علی: در امور خیر هم از زنان تبعیت نکنید تا در شما به امور شر طمع نکنند.

- عن ابی عبدالله عن علی: فی خلاف النساء برکه (کافی ج ۵ ص ۵۱۸)
ترجمه: امام صادق از امام علی نقل می کند که در مخالفت کردن با زنان برکت است

- قال علی: کل امرء تدبره امره فهو ملعون (کافی ج ۵ ص ۵۱۸)
ترجمه: هر مردی را که زنی اداره کند ملعون است.

برخی احکام دیگر در مورد زنان

با توجه به طولانی شدن این عنوان به چند حکم دیگر که همگان می دانند و در کتب فقهی ساده نیز مثل توضیح المسائل (شیعه) و یا فقه آسان (سنی) نیز وجود دارد فقط اشاره می کنیم از جمله:

- تعدد زوجات برای مردان جایز است. پیامبر ۴۰ همسر و کنیز و امام علی ۱۲ و امام حسن ۶۴ عدد داشتند و قس علی هذا. اینکه در جمهوری اسلامی ازدواج دوم را منوط به اجازه ی همسر اول کرده اند برای ساکت کردن زنان و حفظ حکومت است.

تعدد زوجات مشکلات عظیم روانی، تربیتی و اجتماعی ایجاد می کند و برای زنان بهیچ روی قابل تحمل نیست.

- طلاق در دست شوهر است. زن با ازدواج و گرفتن مهریه، در واقع خود را به شوهرش می فروشد چون دیگر نمی تواند خودش را از شوهر آزاد کند. این کار شبیه خرید کنیز از بازار است و کنیز هم تا آخر عمر اسیر مالک است.

این حکم، سلب یکی از اساسی ترین حقوق یک انسان است. مهریه که روحانیون آنرا بعنوان مزیتی برای زن مطرح می کنند خود بزرگترین توهین به زن است. مهریه بهای فروش حقوق اساسی زن به شوهر است، مهریه همان پول خرید کنیز است تنها اسمش را عوض کرده اند. در قوانین حمورابی که قدیمیترین (بیش از ۳۷۰۰ سال پیش) حقوق

مدون بشری است بجای مهریه لغت خرید بکار برده شده که صحیحتر است و چنانچه می دانید هنوز هم در بسیاری از اقوام بجای لغت مهریه، بطور صادقانه لغت خرید دختر را بکار می برند. اگر زن و مرد مساوی اند (که از نظر دانش تجربی و حقوق بشر مساوی اند) معنی ندارد که در ازدواج، یکی به دیگری پول بدهد و هر یک از طرفین ازدواج هر زمان که ادامه ی ازدواج را غیر قابل تحمل دید باید بتواند از ازدواج خارج شود چه زن و چه مرد.

- نفقه ی زن با شوهر است. این حکم نیز که روحانیون آنرا بعنوان مزیتی برای زن مطرح می کنند توهین بزرگی به زن است. بردگان، کنیزان، کودکان و ناتوانانند که محتاج خرجی بابا یا ارباب هستند نه انسانی کامل و بالغ و توانا چون همسر. اگر زن و مرد مساوی اند، که هستند، معنی ندارد که یکی مخارج دیگری را بپردازد. در یک ازدواج برابر، هر دوی زن و مرد در پرداخت مخارج مشترک زندگی مسئولند و انسانیت اقتضاء می کند که اگر یکی از طرفین ناتوان یا بیکار است، طرف مقابل به او کمک کند تا از مشکل خارج شود چه زن باشد و چه مرد. بنابراین زن هم می تواند مسئول نفقه ی مرد باشد.

- شهادت دو زن برابر یک مرد است و در بعضی موارد اصلاً شهادت زن پذیرفته نیست.

- زن نصف مرد ارث می برد.

- خونبهای زن نصف مرد است. اگر مردی به عمد زنی را بکشد. قصاص نمی شود و نصف خونبها را می پردازد. اما بالعکس اگر زنی مردی را بکشد قصاص می شود یا کل خونبها را می پردازد. البته اخیرا جمهوری اسلامی این حکم را نیز تغییر داده است. اینکار نیز در جهت حفظ قدرت است. حتی روحانیون حاکم هم فهمیده اند که این احکام قابل اجرا نیستند بنابراین یک یک آنها را کنار می گذارند تا قدرت خویش را دوام بخشند.

- بلوغ عقلی دختر در ۹ سالگی: در اسلام بلوغ جنسی دختر (توانائی بار دارشدن) با بلوغ عقلی یکسان گرفته شده است که از نظر علمی غلط است. دختر ۹ ساله همان مسئولیتهای شرعی و قانونی را دارد که یک فرد ۴۰ ساله. در صورتیکه دختر در سن ۹ سالگی کودکی بیش نیست و حتی بلوغ روانی- جنسی هم نیافته و درک درستی از مسائل جنسی و بارداری و شوهر و فرزند و خانواده ندارد. متأسفانه بر اساس این حکم اسلام، در طول تاریخ، این کودکان را شوهر می دادند و از آنان مسئولیتهای سنگین طلب می کردند و آنها را در مقابل دادگاه چون فردی بالغ مورد بازخواست قرار می دادند. این حکم بر اساس رفتار پیامبر است که عایشه را در سن ۶ سالگی برای خود عقد کرد در حالیکه خود بیش از ۵۰ سال سن داشت و در ۷ سالگی با او زناشوئی انجام داد (تاریخ طبری ج ۴ ص ۱۲۹۲). در

صورتیکه عایشه در سنی نبود که بتواند تصمیم بگیرد. عایشه می گوید روزی پیامبر به خانه ی ما آمد. من داشتم بازی می کردم . مادرم آمد. دست مرا گرفت و صورتم را شست (دقت کنید که تا چه حد کودک بوده است) و مرا کشید و نزد پیامبر آورد و پیامبر با من زناشوئی انجام داد. و هنگامیکه می خواستم به خانه ی پیامبر بروم اسباب بازیهای خودم را نیز همراه بردم (تاریخ طبری ج ۴ ص ۱۲۹۲).

بهر صورت با توجه به عدم بلوغ روانی و عقلی کودک در سن ۹ سالگی، شوهر دادن او و بار کردن مسئولیتهای افراد بالغ بر او، تزییع حقوق انسانی اوست.

-تزوویج کودک: در اسلام پدر یا جد پدری می تواند کودک غیربالغ (دختر یا پسر) را شوهر یا زن بدهد و کودکان هنگامیکه بالغ شدند موظفند که آن ازدواج بدون اختیار را محترم بشمارند (اهل سنت: مغنی ج ۷ ص ۳۹۲، شیعه: عروه الوثقی ج ۲ ص ۶۹۹ و رساله های توضیح المسائل). پایه ی این حکم ازدواج پیامبر با عایشه ی ۶ ساله است. این حکم، حق انتخاب فرد در یکی از اساسیترین امور زندگی را از او سلب می کند.

با توجه به آیات و روایات ذکر شده و دهها روایت دیگر، از زن چه می ماند؟؟ تقریباً هیچ. در اسلام، زنان موقعیتی تقریباً شبیه کنیز دارند. کمی از کنیز بالاترند. و بسیاری از حقوق اساسی و آزادیهای آنان حذف یا محدود شده است. اکنون متوجه می شوید که نظرات طالبان در مورد زنان،

برگرفته از متن اسلام است و البته نظرات علمای گذشته و حال شیعه و سنی نیز همین است. مثلاً یکی از مراجع فعلی شیعه می گفت در اسلام زنان کنیز مردانند. و یا در سال ۴۱ به بعد آیه الله خمینی بشدت با دادن حق رای به زنان مخالفت نمود و اینکار را موجب فساد در جامعه می دانست. مثلاً در سخنرانی سال ۴۳ می گوید: " مگر با چهار تا زن فرستادن به مجلس ترقی حاصل می شود؟.. ما می گوئیم اینها را فرستادن در این مراکز جز فساد چیزی نیست ، شما بعد تجربه کنید، ببینید بعد از ده سال ، بیست سال ، سی سال دیگر اینها را بفرستند، به خیال خودتان ، ببینید اگر شما جز فساد چیز دیگری دیدید؟" (صحیفه ی نور ج ۱).

در سال ۴۱ نیز خمینی به همراه ۸ تن دیگر از مراجع در اعلامیه ای حکم تحریم شرکت زنان را در انتخابات صادر کردند:

«چون دولت آقای علم با شتابزدگی عجیبی بدون تفکر در اصول قانون اساسی و در لوازم مطالبی که اظهار کرده اند، زن ها را در انتخاب شدن و انتخاب کردن به صورت تصویبنامه حق دخالت داده ، لازم شد به ملت مسلمان تذکراتی داده شود... روحانیت ملاحظه می کند که دولت مذهب رسمی کشور را ملعبه خود قرار داده و در کنفرانس ها اجازه می دهد که گفته شود قدم هائی برای تساوی حقوق زن و مرد برداشته شده در صورتی که هر کس به تساوی حقوق زن در ارث و طلاق و مثل اینها که جزء احکام ضروری اسلام است معتقد باشد و لغو نماید، اسلام تکلیفش را تعیین کرده است (یعنی مرگ)... روحانیون با صراحت می گویند:

تصویب‌نامه اخیر دولت راجع به شرکت نسوان در انتخابات از نظر شرع بی اعتبار و از نظر قانون اساسی لغو است... امضاء: مرتضی الحسینی النگرودی - احمد الحسینی الزنجانی - محمدحسین طباطبائی - محمد الموسوی الیزدی - محمد رضا الموسوی الگلپایگانی - سیدکاظم شریعتمداری - روح الله الموسوی الخمینی - هاشم الاملی - مرتضی الحائری» (صحیفه ی نور ج ۱).

اما چرا خمینی بعد از به قدرت رسیدن تا حدودی اجازه ی حضور زنان را در جامعه داد؟. جواب بسیار ساده است: حفظ حکومت. همانطور که می دانید خمینی در نامه ای که به توکلی وزیر کار دولت موسوی نوشت مطرح کرد که دولت اسلامی می تواند هر حکمی از احکام اسلامی را بر حسب مصلحت حکومت تعطیل کند. بنابر این بنا به نیاز حکومت، این حرام را نیز حلال کرد.

شاهد دیگر بر اتفاق نظریامبر، صحابه، امامان شیعه و علمای سنی و شیعه در مورد زنان این است که همسران هیچیک از آنان در طول تاریخ افراد ارزشمندی نبوده اند. کدام نویسنده، محقق یا فرد مفید اجتماعی در بین زنان آنان وجود دارد؟ هیچ

از نظر دانش فیزیولوژی و روانشناسی، زن و مرد و سیاه و سفید همه ساختار کلی جسمی و روانی یکسانی دارند و همه انسانند و طبعا باید از حقوق انسانی مساوی برخوردار باشند. البته هیچ دو انسانی از نظر جزئیات تمام استعدادها و توانائی ها صد در صد یکسان نیستند چه مرد و

چه زن. ولی این دلیل بر عدم مساوات از نظر حقوق انسانی نمی شود. این مطلب در بخش اول کتاب مورد بحث واقع شد.

اما سوال اساسی: آیا این احکام زنان، در جهان امروز قابل قبولند و آیا این احکام قابل اجرا هستند؟ آیا تو بعنوان یک زن حاضری اینهمه تحقیر شوی؟ و آیا تو بعنوان یک مرد حاضری با همسرت مثل یک مادون انسان رفتار کنی؟

روحانیون

در تمام ادیان از جمله اسلام، عالمان دین عملاً یک طبقه ی برتر اجتماعی را تشکیل می دهند. بلاشک طبقه ی روحانیون بعد از پادشاهان برترین طبقه ی اجتماعی بوده اند. احادیث فراوانی با تاکید بسیار بر لزوم احترام و لزوم تبعیت از عالمان دین (روحانیون) وارد شده است این احادیث به همراه سوء استفاده ی اکثریت آنان، روحانیون را به طبقه ی برتری تبدیل کرده که از دسترنج مردم ارتزاق میکنند. تقریباً در هیچ امری مساوی و برابر با مردم بحساب نمی آیند و همیشه برترند. مردم بهترین های خود را در اختیار آنان می گذارند. مردم بدون چون و چرا از آنان تبعیت می کنند. تسلیم در مقابل خدا و پیامبر عملاً به تسلیم برده وار در مقابل روحانیون بدل شده است. چون خدا که در دسترس نیست پیامبر هم که مرده است، طبعاً این تسلیم به تسلیم در مقابل روحانیون تعبیر شده است.

و بطور خلاصه روحانیون بر جان و فکر و فرهنگ و مال و ناموس مردم غلبه دارند.

نمازهای جماعت و جمعه و امامت روحانیون و لزوم سکوت و تبعیت مطلق از امام، بطور پیوسته درس فرمانبرداری و سکوت فکری و تبعیت گوسفند وار از روحانی را القاء می کنند. در رابطه ی بین روحانی و مردم چیزی که هیچگاه مطرح نیست تفکر، رای، آزادی و استقلال فکری مردم است. ایا تا کنون دیده اید فردی در برابر امام جماعت نظر متفاوت و مستقلی ارائه کند. اگر بندرت چنین کسی پیدا شود بقیه مردم او را سر جای خود می نشانند.

بعضی زیان‌هایی که از این برتری متوجه جامعه می شود عبارتند از:

- در تاریخ معمولاً اکثر روحانیون پشتوانه ی مستبدان و حاکمان بوده اند.
- با توجه به تغذیه ی روحانیون از ثروتمندان، معمولاً روحانیون پشتوانه ی بازار و ثروتمندان بوده اند.
- اکثر روحانیون سکوت و سکون و تسلیم را در برابر وضع موجود تلقین می کنند.

- تبعیت بی چون وچرای مردم این امکان را به روحانیون میدهد که بتوانند مردم را در حد بسیار وسیع فراخوانی کنند یا بالعکس مردم را به تسلیم و سکون وادارند. برای مثال در نهضت مشروطه در حالیکه تعدادی از روحانیون مردم را به پشتیبانی مشروطه فراخواندند، اما عده ای دیگر به رهبری شیخ فضل الله بیشترین ضربات را به مشروطه زدند. همچنین در

مخالفت با نظام جمهوری و تایید رضا شاه، این روحانیون آن زمان مثل مدرس و مراجع اصلی آن زمان مثل آیت الله نائینی بودند که نقش محوری ایفا کردند. و در نهضت ملی در حالیکه پشتیبانی اولیه ی آیه الله کاشانی، نقش مهمی در نهضت ملی داشت، اما در انتها، پشتیبانی وی و مرجع اول آن زمان، آیه الله بروجردی و روحانیون دیگر از کودتا، نقش مهمی در شکست نهضت ملی و تسلیم مردم به کودتا داشت. جالب است بدانید که خمینی هم با مشروطه مخالف بود و شدیداً طرفدار شیخ فضل الله بود و هم با نهضت ملی شدن نفت مخالف بود. بقول یکی از امرای ارتش، خمینی رهبری عده ای از طلاب را بعهدہ داشت که در روز کودتا بر علیه مصدق شعار می دادند. در انقلاب اسلامی، مردم بره وار از خمینی تبعیت کردند. هیچکس نمی دانست که جمهوری اسلامی چیست و ولایت فقیه یعنی چه؟ صرفاً مردم ناآگاهانه بدنبال خمینی پیش رفتند و نتیجه ی نهائی آن، استبداد دینی وحشتناکی شد که تاریخ کمتر به خود دیده است. در اوائل انقلاب، مردم با دستور خمینی تمام کسانی که از آزادی و حقوق انسانی آنان دفاع می کردند را طرد و نابود کردند. مردم بدون آگاهی، صرفاً در تبعیت از خمینی، در جنگ ۸ ساله شرکت کردند و حد اقل یک میلیون انسان بیگناه را به خاک و خون کشیدند. مردم بیش از ۳۰ سال است که در تبعیت از ولایت فقیه، دشمنی احمقانه ای را با کل جهان ادامه داده اند و خسارات عظیمی را متوجه خود و جهانیان کرده اند. این مذهب است که افسار ما مردمان را در دست روحانیون می گذارد، و گرنه بسیج یک ملت بدون پشتوانه ی مذهب

و بدون روحانی امکانپذیر نیست. خلاصه در ۱۰۰ ساله ی گذشته تمامی تلاشهای مردم ایران برای آزادی، حقوق بشر و دموکراسی توسط روحانیون و بدست مردم تابع، به ناکامی کشیده شده است. این سخن به این معنی نیست که دیگران یا عوامل دیگر نقشی نداشته اند اما نقش روحانیون محوری بوده است. توجه کنید حقوق بشر و دموکراسی در پی تربیت انسانهایی است با کرامت فردی، و دارای استقلال فکری نه گوسفندانی سر بزیر. بس است اینهمه گوسفند منشی برای ما کافی نیست؟

- با توجه به اینکه بستر فرهنگی تمام ادیان و از جمله اسلام در جوامع بسیار قدیمی و عقب افتاده بوده و اکثر دستورات غیر عبادی آنان امروزه کارائی ندارند. روحانیون بعنوان متولیان ادیان، پیوسته بعنوان سدی نیرومند در مقابل تغییر و پیشرفت و علم و تمدن عمل کرده اند. و این یک عامل اساسی در عقب افتادگی پایدار در قرون وسطای اروپا و در جوامع اسلامی در سده های اخیر است. هر آنچه از مظاهر علم و تمدن هم که بصورت صوری به جهان اسلام آمده است توسط افراد ضعیف الایمان آورده شده و به جوامع ما با تاخیر فراوان تحمیل شده است. کسانی که سن بالائی دارند بیاد می آورند که روحانیون با ایجاد مدارس جدید مخالفت کردند، با دانشگاه مخالفت کردند و هنوز هم در باطن مخالفند چنانچه می بینید که همیشه از دانشگاه و استاد و دانشجو، بد می گویند و هرگاه عصبانی می شوند، نوکران خویش را به حمله به دانشگاه و دانشجویان وا می دارند. البته اکثر روحانیون این مخالفت را بصورت علنی ابراز نمی کنند مگر افراد

معدودی که صادقانه این مخالفت را ابراز داشته اند. مثلاً آیت الله خمینی در کتاب کشف الاسرار چند صفحه در مذمت پزشکی جدید قلم فرسائی کرده است (کشف الاسرار ص ۲۷۹). و علامه آیه الله سید محمد حسین حسینی تهرانی، در بیش از ده صفحه (۱۰۹-۱۲۰) از کتاب خویش بشدت با علم جدید مخالفت می ورزد و صادقانه می نویسد: استعمار برای در هم شکستن علم و تحقیق، دانشگاهها را در مقابل مدارس علمیه (حوزه ها) گشود. هم مدارس علمیه را بست و هم در دانشکده ها محصلین را به فرمول خوانی و جزوه نویسی از استادان کم سواد، با هدف اخذ گواهینامه مشغول کرد تا ریشه ی تحقیق را بر اندازد (نگرشی بر مقاله ی بسط و قبض تئوریک شریعت ص ۱۱۴). واقعیت این است که این نظر اکثر قریب به اتفاق روحانیون است، فقط امثال ایشان، شهادت و صداقت کافی برای بیان را داشته اند.

روحانیون همچنین با رادیو و تلویزیون مخالفت کردند و با هر تغییر مثبتی مخالف بودند. و جوانان هم بیاد می آورند که جنتی و امثال او با ویدئو و اینترنت و امثالهم چه مخالفت‌هایی کردند. قطعا در بین روحانیون نیز استثنائاتی بوده و هستند. آنچه گفته شد روند کلی و غالب است که نقش اصلی را در روند اجتماعی ایفا می کند. خود روحانیون می دانند که پیوسته اکثریت روحانیون بوده اند که سر معدود اندیشمندان روحانی را نیز به سنگ کوفته اند (برای مثال مراجعه کنید به مقدمه ی اسفار اربعه اثر ملا صدرا).

جالب است که نظر انیشتین را نیز در مورد روحانیون بدانید: او می گوید هر مذهبی در درجه ی اول از ترس از جهان ناشناخته سرچشمه می گیرد و سپس می گوید " در تاریخ بشر، این ترس بطور منظم توسط روحانیت دامن زده شده و مورد بهره برداری قرار گرفته است. اینها خود را رابط بین انسانها و قدرتهای رعب انگیز قلمداد می کنند تا از این راه سلطه ی خویش را تثبیت کنند... زمامداران نیز گاه از این ترس برای حفظ قدرت خویش استفاده کرده اند... و گاه میان آنان و طبقه ی روحانی ائتلاف نزدیکی برقرار شده است که از اشتراک منافع ایندو در امر استیلاجویی اقلیتی ممتاز بر اکثریتی مطیع و استثمار این اکثریت توسط این اقلیت سرچشمه می گیرد... کار اساسی همه ی تشکیلات مذهبی، اعم از کنیسه و کلیسا و مسجد، در هر مقطع زمانی-مکانی، مبارزه با دانش و سرکوبی آزاد اندیشان به جرم انحراف از مذهب بوده است، زیرا تثبیت حاکمیت آنان مستلزم این بوده که پیروان مذهب همواره صغیرانی باقی بمانند که حق و اجازه ی سوال در باره ی صحت دستورات مذهبی نداشته باشند."¹

بهر روی، مذاهب، یک طبقه ی ممتاز بنام روحانی را ایجاد کرده اند که از برترین امتیازات طبقاتی بعد از پادشاهان برخوردار بوده اند و این امتیازات در جمهوری اسلامی به اوج خود رسید. امروز آنان همه چیز ما هستند: هم پادشاه و هم روحانی و هم سرمایه دار. و البته، خود را با ما

¹ - Einstein, The world as I see it.

انسانهای عادی (بقول خودشان عوام کالانعام) هم مخلوط نمی کنند لباس ویژه دارند، دادگاه ویژه دارند و حقوق و امکانات ویژه.

سادات

طبقه ی اجتماعی برتر دیگری که اسلام به رسمیت شناخته، سادات هستند. در قرآن دوستی خویشان پیامبر جزو وظائف همه ی مسلمانان بحساب آمده است:

– قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ (شوری ۲۳)

ترجمه: ای پیامبر بگو من هیچ پاداشی در مقابل رسالتم نمی خواهم مگر دوستی خویشانم.

بر این اساس فرزندان پیامبر (بقول اهل سنت فرزندان هاشم-بنی هاشم- و فرزندان عباس عموی پیامبر) تا قیامت از دوستی مردم و تبعات فراوان آن برخوردار هستند صرفا به این دلیل که خویشان پیامبرند. دوستی طبعا تبعاتی هم دارد مثل اولویت اجتماعی، احترام، کمک مالی و امثالهم. برای سادات بخش عمده ای از خمس هم در نظر گرفته شده است که میزان آن بسیار عظیم است (در مورد خمس در فصلهای آتی بحث می کنیم). یعنی اگر سادات هیچ کاری هم نکنند زندگی آنان به بهترین وجه باید توسط خمس اداره شود. اینهمه اولویت نه بدلیل لیاقت یا تلاش بلکه صرفا بدلیل خویشاوندی با پیامبراست. پیامبر بدین طریق برتری و زندگی مرفه نسل خویش را تا ابد تضمین کرده است. طبعا اینهم با تساوی انسانها

ناسازگار است و عقل سلیم انسان نمی پذیرد که افرادی به صرف تولدشان بر دیگر انسانها برتری داشته باشند این در واقع نوعی نژاد پرستی است.

در پایان این بحث لازم است به دو آیه دیگر پردازیم

– يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا
إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (حجرات ۱۳)

ترجمه: ای مردم ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را شعبه و قبیله گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست بی تردید خداوند دانای آگاه است

– مَنْ عَمِلَ سِئَةً فَلَا يَجْزِيْهُ إِلَّا مِثْلُهَا وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ
مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ (غافر ۴۰)

ترجمه: هر که بدی کند جز به مانند آن کیفر نمی یابد و هر که کار شایسته کند چه مرد باشد یا زن در حالی که ایمان داشته باشد در نتیجه آنان داخل بهشت می شوند و در آنجا بی حساب روزهی می یابند

بعضی خواسته اند از این دو آیه نتیجه بگیرند که انسانها از جمله زن و مرد مساوی اند. آنچه این شائبه را بر می انگیزد این است که گفته شده که بهترین افراد نزد خدا متقی ترین افرادند و در آیه ی دوم گفته شده که عمل صالح چه از مرد و چه از زن موجب بهشت می شود. اما نکته ای که دقت نکرده اند این است که عمل صالح و تقوی بر حسب طبقه ی

اجتماعی فرق می کند. غلام صالح غلامی است که فرمان ارباب را اطاعت کند و ارباب خوب هم اربابی است که خوب فرمان بدهد. زن متقی زنی است که کاملاً مطیع شوهر باشد و در خانه بنشیند و با مرد بیگانه تا حد امکان هم صحبت نشود و قس علی هذا. بنابر این این آیات بهیچ عنوان تساوی انسانها را نمی رسانند.

نتایج عدم مساوات انسانها

عدم مساوات ریشه ای انسانها در اسلام، منجر به عدم مساوات و بی عدالتی در تمام زمینه های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و قضائی می شود به بیان دیگر احکام فقهی، در این حیطه ها، بر اساس بی عدالتی بنیان نهاده شده است. نگاهی به احکام مختلف فقهی در این زمینه ها نشان می دهد که این احکام متناسب با طبقه ی فرد متفاوت است. مثلاً زن نصف مرد ارث می برد. غلام مالک کار و مزد کار خودش نیست. غارت اموال کفار و بدبخت کردن و کشتن و بی خانمان کردن آنان کار پسندیده ای است و قس علی هذا. طبعاً اجرای این احکام منجر به ایجاد جامعه ای بشدت غیر عادلانه می شود. البته اسلام این احکام را عادلانه می داند. ولی عقل بشر این طبقه بندی و عدم مساوات را بی عدالتی می داند. نشانه ی واضح آنهم این است که هیچ فردی مایل نیست در جایگاه طبقه ی حقیر باشد. مثلاً

هیچکس مایل نیست برده باشد حتی اگر فوق العاده متدین باشد و تقریباً همه ی مردان مسلمان خدا را شکر می کنند که زن نشده اند.

اصل آزادی

ماده ی ۱۸ اعلامیه ی جهانی حقوق بشر: هر شخص حق دارد از آزادی اندیشه، وجدان و دین بهره مند شود. این حق مستلزم آزادی تغییر دین یا اعتقاد و همچنین آزادی اظهار دین یا اعتقاد، در قالب آموزش دینی، عبادت‌ها و اجرای آیین‌ها و مراسم دینی به تنهایی یا به صورت جمعی، به طور خصوصی یا عمومی است.

ماده ی ۱۹ اعلامیه ی جهانی حقوق بشر: هر فردی حق آزادی عقیده و بیان دارد و این حق، مستلزم آن است که کسی از داشتن عقاید خود بیم و نگرانی نداشته باشد و در کسب و دریافت و انتشار اطلاعات و افکار، به تمام وسایل ممکن، و بدون ملاحظات مرزی، آزاد باشد.

قبلا نشان داده شد که آزادی عقیده ی دینی، مورد قبول اسلام نیست. اما آزادی اندیشه و بیان چه؟: در شرائط ایده آل، این نوع آزادی ها به اصول و احکام اسلامی محدود می شود. یعنی هیچکس حق ندارد اصول و فروع مذهب را مورد انتقاد قرار دهد یا مطلبی غیر مذهبی را مطرح کند که بطور مستقیم یا غیر مستقیم، در عقائد دینی شبهه ایجاد کند. اینکه گفتم در شرائط ایده آل، از اینجهت است که معمولا محدودیتهای مذهبی خیلی فراتر از این است و شامل محدودیت نقد روحانیون و سنتهای منسوب به مذهب هم می شود. مثلا آیا در ایران، شما می توانید خمینی یا مراجع را

مورد نقد قرار دهید؟. حتی در نقد امام جمعه ی شهرتان نیز محدودیت دارید. باز حتی نمی توانید امام جماعت مسجدها را نیز نقد کنید. مثال دیگر اینکه آیا شما می توانید امام زاده ای را مورد نقد قرار دهید؟ آیا میتوان کتابهای دینی مشهور حتی غیر از قرآن (مثلا مفتاح الجنان) را بدون ترس مورد نقد قرار داد. خلاصه هر چیزی که بنحوی منتسب به مذهب باشد نقد ناپذیر است. چنانچه در جمهوری اسلامی انتقاد از روحانیون و یا مسئولین حکومتی، جرم سیاسی محسوب می شود که بدترین جرم در جمهوری اسلامی است. بهمین دلیل است که جمهوری اسلامی، بالاترین آمار زندانیان سیاسی، بالاترین آمار توقیف روزنامه ها، و بالاترین آمار روزنامه نگاران زندانی را در جهان دارد. مذهبی بودن حکومت، مردم را از بدیهی ترین حقوقشان که حق تعیین سرنوشت (حق حکومت بر خویش) و آزادی بیان و آزادی نقد دستگاههای حکومتی است محروم کرده است. این ترس دو جنبه دارد یکی ترس اخروی و یکی ترس از مجازات دنیوی. نقد مسائل ضروری دین (البته لغت ضروری هم گستره ی وسیعی دارد و تقریبا شامل همه ی امور دینی و منسوب به دین می شود). بمعنی بی اعتقادی به دین است که جزای دنیوی آن مرگ است چون ارتداد محسوب می شود و جزای اخروی هم که سوختن جاودانه است.

- وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (حج ۵۱)
ترجمه: و کسانی که در [نقد] آیات ما با هدف عاجز کردن (بی اعتبار کردن) آنها می کوشند اهل دوزخند.

بد نیست که جملاستی از شیخ فضل الله نوری و خمینی (که با امثال
آیه ی فوق همخوانی دارند)، را ذکر کنیم:

شیخ فضل الله نوری: "حریت (آزادی) اصل موذی خراب کننده ی قوانین
الهی است"... زیرا "بنای قرآن بر آزاد نبودن قلم و لسان است" (مکتوبات
ص ۶۵).

باز می گوید "عجب است که به خلط مبحث اشاعه می دهند که اسلام
طلبان مستبدند و حال آنکه باید مستبد باشند. اساس اسلام بلکه هر دینی بر
استبداد است" (مکتوبات ص ۳۴۸).

خمینی در کتاب کشف الاسرار، که بر ضد کسروی نوشته، در ص
۱۰۴ می نویسد:

" دانشمندان (روحانیون)...اگر خود را عهده دار نگاهداری دین و قرآن و
مقدسات مذهبی می دانند خود آنان با مشت آهنین دهان این بیخردان
(متقدين) را خرد و سر آنها را زیر پای شهادت خود پایمال کنند و ما
انتظار داریم که دولت اسلام با مقررات دینی و مذهبی همیشه همراه و این
نشریات را که بر خلاف قانون و دین است جلوگیری کند و اشخاصیکه این
یاوه سرائیها را می کنند، در حضور هواخواهان دین اعدام کنند و این فتنه
جویان را که مفسد فی الارض هستند از زمین بر اندازد تا فتنه انگیزان دیگر
دامن به آتش فتنه گری و تفرق کلمه نزنند و دست خیانت به مقدسات
دینی دراز نکنند"

و باز خمینی در ص ۲۸۴ کتاب فوق می نویسد:

" اگر احساسات میهن دوستی و شرفخواهی آنها (مردم) نمرده بود خوب بود اوراق این روزنامه ها و هفتگی ها در میدان شهرستانها آتش زده شود تا نویسندگان برای همیشه تکلیف خود را بفهمند" و دیدید که هنگامیکه خمینی به قدرت رسید همین کارها را با قلمها و نشریات و نویسندگان کرد.

گمان می کنم صراحت صادقانه ی گفتار شیخ و خمینی، ما را از توضیح بیشتر بی نیاز کرد. نگاهی به تاریخ اندیشمندان در جوامع اسلامی این وضع را آشکار می کند. نمونه های متعددی در تاریخ می توان یافت که افرادی که جسارت آن را داشته اند که اندکی از خطوط قرمز مذهبی رد شوند، زندان، بدبختی و مرگ را برای خود فراهم کرده اند، مثل محمد بن زکریای رازی و نمونه ی مشهور معاصر ما کسروی است که با نوشتن کتاب شیعه گری موجب مرگ خویش شد و نهایتا به فتوای خمینی (به احتمال قوی) و بدست فدائیان اسلام ترور شد.

چون اسلام سعی کرده برای همه ی جنبه های زندگی انسان تکلیف تعیین کند طبعاً حق هرگونه اختیار و اندیشه و نقد در این امور را از بشر سلب کرده است. یعنی آزادی فکر و بیان فقط در اموری قابل تصور است که اسلام از آنها حرفی نزده باشد. این گستردگی قانونگذاری موجب شده که زندگی افراد متدین بیش از هر چیزی با دین بگذرد. حتی نحوه ی توالد رفتنشان را نیز دین تعیین می کند و این در حالیکه از نقد و خردورزی در مورد این احکام منع شده اند. این پرهیز از تفکر در بخش

عظیمی از امور زندگی، منجر به رکود و ایستائی ذهن و خرد آنان میشود. اینان بطور مستمر خود را به تسلیم، عدم نقد و عدم تغییر، توصیه می کنند. این امر قدرت نقد و خلاقیت (قدرتهای ذهنی که تنها وسیله ی پیشرفت اند) آنان را فلج می کند. چنانچه می بینید کمترین خلاقیتهای فکری، هنری و فرهنگی مربوط به متدین ترین افراد است. توضیح بیشتر در این مورد در بحث "موانع پیشرفت در اسلام" خواهد آمد.

راه حل چیست؟ متأسفانه هیچ راه حل قطعی وجود ندارد. ولی با کنار گذاشتن اسلام سیاسی از حکومت، می توان امیدوار بود که سیاست، حقوق، اقتصاد، آموزش و پرورش و تکنولوژی و امثالهم از دستان تنگ روحانیون نجات پیدا کنند و امور کشور بر اساس علوم تجربی و خرد اداره شوند. همانگونه که در کتاب دموکراسی بیان کردم، دموکراسی بهترین زمینه ساز استفاده از آخرین دست آوردهای علمی و فکری بشر، در اداره ی امور کشور است.

فصل ۲

احکام سیاسی اسلام

ماده ی ۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر

۱- هر شخص حق دارد که در اداره ی امور عمومی کشور خود، مستقیماً یا به واسطه ی نمایندگانی که آزادانه انتخاب شده باشند، شرکت جوید.

۲- هر شخص حق دارد با شرایط برابر به مشاغل عمومی کشور خود دست یابد.

۳- اراده ی مردم اساس قدرت حکومت است، این اراده باید در انتخاباتی سالم ابراز شود که بطور ادواری صورت می پذیرد. انتخابات باید عمومی، با رعایت مساوات و با رای مخفی یا به طریقه ای مشابه برگزار شود که آزادی رای را تامین کند.

برای فرد مؤمن، هر کجا مذهب سکوت می کند جا برای خرد باز می شود. خوشبختانه اینجا یکی از آنهاست. اسلام در مورد نوع حکومت و اینکه حکومت حق کیست، و اینکه مشروعیت حکومت به چیست و اینکه چه روش اداری باید بکار گرفته شود، سکوت کرده است. در اسلام هیچ مکتب سیاسی یا روش مدیریتی خاصی وجود ندارد. پیامبر هم، مدینه را شبیه دیگران به سبک کدخدا اداره می کرد. تشکیلات اداری، مالی یا نظامی وجود نداشت. این وضع در حدی وخیم بود که خلفای راشدین از جمله حضرت علی، حتی کالا یا پولی را برای اداره ی کشور نگه نمی داشتند، یعنی خزانه ی دائمی وجود نداشت. و معمولاً پولی که از زکات یا غارت کفار به مدینه می رسید هر چه سریعتر بین مسلمانان قسمت می شد. مدینه فاقد پلیس بود حتی خلیفه فاقد مراقب بود بنحویکه سه خلیفه (عمر و عثمان و علی) از ۴ خلیفه ترور شدند. بلا شک پیشرفته ترین سیستم اداری آنزمان در ایران و روم بود و پس از اینکه خلافت اسلامی گسترش پیدا کرد خلفای بنی عباس مجبور شدند از علم و تجربه ی ایرانیان (خانانان برمکی) در اداره ی حکومت بهره بگیرند. با اینحال روحانیون ساده لوح (یا فریبکار) القاء می کنند که چند نصیحت علی به مالک اشتر یک مدیریت جامع است علت آنست که نمی دانند که مدیریت و سیاست دانشهای بسیار گسترده ای هستند که در دهها شاخه دارای مدارک دکترای تخصصی می باشند.

بعد از فوت پیامبر، دو مسیر برای اداره ی جامعه مطرح شد. یکی خلافت که اهل سنت بدان راه رفتند و دیگری امامت که شیعیان برگزیدند.

علت اساسی این اختلاف این است که از پیامبر هیچ نص صریحی در مورد نحوه ی حکومت بعد از خودش وجود نداشت. - این یک اصل کلی است که در فقه، هر کجا اختلافات شدید وجود دارد حتما نص صریح معتبری برای آن موضوع وجود ندارد. - چندین نفر از صحابه مثل ابوبکر و عمر روش خلافت را بر اساس نظر خویش (نه سنت پیامبر) برگزیدند. و با تاخیر بسیار طولانی نظریه ی شیعه زاده شد. با قبول نظریه ی شیعه ی دوازده امامی هم، تکلیف حکومت برای دوره ی کوتاهی مشخص شد و بعد از غیبت امام دوازدهم باز سکوت وجود دارد.

ولایت فقیه

با گذشت ۱۴۰۰ سال، نظریه ی ولایت فقیه توسط آیت الله خمینی و منتظری تدوین شد. اما این نظریه هم بدعتی بیش نیست و خود این تاخیر ۱۴۰۰ ساله، مؤید عدم وجود نصی از قرآن و سنت برای آنست. اگر مایلید از جدالهای فقهی و بی اعتباری این نظریه مطلع شوید به کتاب "حکومت ولایتی" اثر محسن کدیور و یا به بخش ولایت فقیه کتاب "تکامل فکر سیاسی شیعه" اثر احمد کاتب مراجعه کنید. با توجه به منابع خوب مذکور بنده در اینجا وارد بحث مبسوط آن نمی شوم و فقط بصورت خیلی کوتاه به آن اشاره می کنم.

برای ولایت فقیه هیچ سندی در قرآن و سنت پیامبر وجود ندارد. همین کافی است که آنرا صد درصد بی اعتبار کند، چون چیزی که در قرآن

و سنت پیامبر نباشد جزو اسلام نیست. البته ایرانیان صدها بار شنیده اند که منظور از اولی الامر در آیه ی ۹۵ نساء، ولایت فقیه است. یا أيها الذین آمنوا أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولی الأمر منکم (نساء ۹۵).. ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا و پیامبر و اولیای امر خود اطاعت کنید. اما اینهم از تولیدات روحانیون حاکم بر جمهوری اسلامی است. خلاصتا: این آیه در مورد فرمانده انتخابی پیامبر در یک سریه (جنگی که پیامبر در آن حضور ندارد) است که به مسلمانان توصیه می کند که از فرمانده منصوب پیامبر تبعیت کنند. اما در شیعه، منظور از اولی الامر، امامان دوازده گانه هستند چون کلیه ی احادیثی که در منابع شیعه وجود دارند همین معنی را بیان می کنند (برای تفصیل به میزان مراجعه کنید). اما ناگهان بعد از به قدرت رسیدن روحانیون در ایران، معنی آیه هم عوض شد و به دلخواه حکومت، شامل ولایت فقیه هم شد تا موقعیت ولی فقیه را در دل مردم کم سواد تحکیم کند.

آیه الله خمینی در کتاب ولایت فقیه، بر اساس چند حدیث ضعیف (از نظر سند و دلالت) از امامان شیعه سعی کرده ولایت فقیه را اثبات کند. سپس آیه الله منتظری در کتاب "دراسات فی ولایه الفقیه" کلیه ی احادیث مزبور را از نظر سند و دلالت رد کرده است. جالب است که بدانید مهمترین این احادیث مقبوله ی عمر بن حنظله است که آیه الله غروی در کتاب "فقه استدلالی" با بیش از ۲۰ دلیل، جعلی بودن آنرا اثبات کرده است. سپس آیه الله منتظری با تمسک به استدلال ضعیف و نارسائی خواسته ولایت فقیه را

اثبات کند. بدین نحو که در اسلام ویژگی‌هایی برای مدیر یا مسئول مطرح شده از جمله: عقل و علم و عدالت و توانائی. سپس علم را به معنی علم دین (فقه) گرفته و گفته پس رئیس جامعه باید فقیه باشد. در صورتیکه این ویژگیها عقلی اند و اسلام ارشاد به عقل کرده و مفهوم آنها این است که هر کس می خواهد پستی را بگیرد باید در مورد آن پست آگاهی و توانائی کافی داشته باشد و آدم فاسدی هم نباشد. مثلا کسی که می خواهد رئیس یک دبستان شود باید تجربه ی کافی آموزشی و اطلاعات تربیتی کافی داشته باشد اگر آگاهی یعنی فقه، پس رئیس دبستان هم باید فقیه باشد. کسی هم که می خواهد رئیس کشور شود باید فرد با تجربه ی سیاسی و دارای آگاهی سیاسی و اداری باشد و آدم توانا و پاکی باشد. این چه ربطی به ولایت فقیه دارد. مگر رئیس جمهور می خواهد نماز و روزه و حج و حیض و نفاس و زکات و خمس ووو انجام دهد که باید فقیه باشد. این برداشت غلط آقایان از آنجا ناشی می شود که گمان می کنند همه چیز در اسلام هست. و بعد از ۳۰ سال کشتار و ظلم و خرابی و عقب افتادگی هنوز هم گمان می کنند که با رساله ی عملیه می شود جهان را به بهترین وجه تا قیامت اداره کرد. یکی از هدفهای اصلی این کتاب این است که نشان دهد که در اسلام قوانین لازم حتی برای ۱۰٪ امور کشوری نیز وجود ندارد و تازه این احکام، اکثرا قابل اجرا نیستند، پس تقریبا هیچ. چنانچه تا کنون دیدید که احکام زنان و بردگان و جنگ و اسارت و اهل کتاب و دیگر کفار

و ..نه انسانی اند و نه قابل اجراء. وه که ما مردم از جمود و یخ زدگی ذهن این روحانیون چه ها کشیده ایم و چه ها خواهیم کشید.

مراجع گذشته و بیشتر مراجع معاصر شیعه هم، ولایت فقیه (بمعنی حاکم سیاسی) را قبول ندارند. از جمله آخوند خراسانی، محسن حکیم، سید احمد خوانساری، و خوئی. مثلا آیت الله خوئی در مصباح الفقاهه می گوید: " ولایت در زمان غیبت با هیچ دلیلی برای فقها ثابت نمی شود". کسانی که با فقه آشنائی دارند می دانند که فقهای بزرگ، چه سنی و چه شیعه، بسیار محتاط هستند اما انسان وقتی ادله ی خمینی و منتظری را بر ولایت فقیه می خواند از بی احتیاطی حیرت انگیز آنان به حیرت می افتد. امیدوارم ایت الله منتظری در روزهای پایانی عمر خویش، این شر و بدعت وحشتناک ولایت فقیه را که با کمک خمینی درست کرد، اصلاح کند. جالب است که نکبت این بدعت، دامن خود او را هم گرفت.

خمینی بر این پایه ی پوشالی، کاخ عظیمی ساخت و ولایت را مطلقه، مادام العمر و فرا قانونی و حتی فراتر از اسلام دانست بطور خلاصه اختیاراتی به ولی فقیه داد که پیامبر و امامان هم برای خودشان قائل نبودند. در اینجا توجه شما را به سوال و جوابهایی از آیه الله مصباح که مشابه نظرات آیه الله خمینی است جلب می کنم:

س: آیا ولی فقیه در مقابل سایرین پاسخگوست؟

ج: خیر، ایشان فقط در مقابل خداوند تبارک و تعالی پاسخگوست و در مقابل سایر افراد غیر پاسخگوست.

س: آیا ولی فقیه برای مردم عادی نقد شدنی است؟

ج: خیر همانگونه که عنوان شد عقل مردم عادی قاصر از ورود به این مسائل است و اساساً مردم عادی حق ورود به سیاست را به این معنا ندارند

س: آیا ولی فقیه از طرف سایر فقها نقد شدنی است؟

ج: خیر، سایر فقها حق دخالت در حکومت را از حیث اینکه فقیه هستند ندارند و از این لحاظ فرقی با مردم عادی ندارند، لذا موضع سایر فقها و حتی مراجع، ولی فقیه برای فقها نیز مثل سایر مردم غیرقابل نقد است.

س: آیا اعضا مجلس خبرگان رهبری یا رئیس آن میتوانند از رهبری سؤال نمایند؟

ج: مجلس خبرگان رهبری مجرای تجلی و ظهور مقام عظمای ولایت است ولی در ادامه کار هر گونه نظارت به هر صورت باطل است و حتی نوشتن نامه به ایشان حرمت شکنی محسوب می شود چون همانگونه که گفته شد از ایشان نباید در مورد اعمالشان سؤال کرد

س: اختیارات مقام عظمای ولایت محدود است یا نامحدود.

ج: مقام عظمای ولایت دارای اختیارات نامحدود است و می تواند در زمانی که لازم می بیند حتی واجبات شرعی مثل حج را نیز برای مدت محدود تعطیل کند تا چه رسد به تصمیمات جزئی تراز قبیل عزل و نصب مقامات و ...

س: آیا اختیارات مقام عظمای ولایت به مکان خاصی (مثلاً یک کشور خاص) محدود میشود؟

ج: خیر، اختیارات مقام عظمای ولایت هیچ قید مکانی ندارد و ایشان ولی امر مسلمین جهان هستند

س: آیا قانون اساسی قیدی برای اختیارات مقام ولایت محسوب می شود؟ توضیح این که دریافتیم که اختیارات مقام عظمای ولایت در قید مکان و زمان خاص نیست، حال در خصوص قوانین وضع شده از طرف بشر (مثل قانون اساسی چطور؟)

ج: خیر آنچه در قانون اساسی در رابطه با اختیارات مقام عظمای ولایت آمده صرفاً نمونه و کف اختیارات است و نه سقف آن و همانگونه که از عنوان ولایت مطلقه مشخص است، این ولایت مطلقه بوده و در هیچ قید قانونی نمی گنجد و الا مطلقه نبود.

س: موضع مردم عادی در مقابل ولایت فقیه چیست؟

ج: چون ایشان نایب امام زمان (عج) می باشند، موضع مردم عادی ما در قبال ولایت مطلقه، باید اطاعت مطلقه باشد و تفکرو سؤال در مورد عملکرد ایشان از وساوس شیطان است که باید به خداوند متعال پناه برد.

نکته ی مهم: بنده در حین نوشتن فصل سیاست در کتاب نقد قرآن متوجه شدم که هم ولایت فقیه شیعه و هم خلافت اهل سنت با روح استبدادی نظام سیاسی محمد و قرآن سازگاری دارد. گرچه محمد در مورد نحوه ی اداره ی امور بعد از خودش سکوت کرده و اثبات خلافت یا ولایت فقیه به روش فقهی امکانپذیر نیست اما او بعنوان یک فرد آگاه به دین با قدرت و

اختیارات نامحدود جامعه ی مدینه را اداره می کرد و روش او می تواند سرمشق مسلمانان در آینده باشد و بهمین دلیل هم بزرگان صحابه به خلافت روی آوردند؛ یعنی حاکمیت مادام العمر بلامنازع یک عالم دینی بر جسم و جان و ناموس و هستی مردم جهان؛ یعنی استبداد مطلق دینی.

نتایج عملی ولایت فقیه

استبداد بدترین نوع حکومت است و استبداد دینی بدترین نوع استبداد است و استبداد ولایت فقیه استبداد دینی است. امثال من که هم استبداد شاهنشاهی را دیده اند و هم استبداد ولایت فقیه را، جمله ی فوق را کاملاً لمس می کنند.

در زیانهای استبداد کتب بسیار نوشته شده، بنابر این خوانندگان را به اینگونه کتب ارجاع می دهم از جمله توصیه می کنم که فصل ولایت فقیه از کتاب ارزشمند " تولدی دیگر " اثر دکتر شجاع الدین شفا را بخوانید. در اینجا بطور اختصار به بعضی نتایج ویژه ی استبداد ولایت فقیه می پردازیم:

- ذلت ظاهر و باطن: در استبداد غیر دینی، استبداد ظاهری است و در استبداد مذهبی استبداد باطنی است. مردم در مقابل دیکتاتورها از روی ترس در ظاهر تسلیم و خاضعند اما در حکومت دینی مردم هم در ظاهر و هم در باطن تسلیم و خاضعند. چون استبداد دینی به خدا و مذهب منسوب است،

مردم مؤمن از حاق باطنشان ذلت و بردگی خویش و فرمانبرداری از حاکم مذهبی را می پذیرند.

-نابودی کرامت انسانی. برکشیدن یکی تا فلک، لاجرم منجر به فروکشیدن دیگران می شود. از کرامت و عزت ما ۷۰ میلیون انسان در مقابل ولایت فقیه چه مانده است؟ هیچ ما افراد ناهم و صغیری محسوب می شویم که قادر به تشخیص مصلحت خویش نیستیم و تنها یک نفر، ولایت فقیه است که مصلحت ما را تشخیص می دهد و طبعاً به زور هم می تواند ما گوسفندان را به سوی مصلحتمان سوق دهد. مردم خوب در جمهوری اسلامی چه مردمی اند. مردمی که هیچگاه در صحت فرامین ولی فقیه تردید نکنند، مردمی که اصلاً فکر نکنند، مردمی که هر چه ولی فقیه می گوید بدون تامل با فریاد بلند تایید کنند، مردمی که چون سگان دست آموز به فرمان ولایت فقیه یه هر که او بخواهد حمله کنند. او سعی دارد همه ی ما را به بسیجی تبدیل کنند نوجوانانیکه باید در شروع جوانیشان، تفکر و نقد و خلاقیت و دانش بیاموزند توسط این سیستم، شستشوی مغزی می شوند و به بدترین درندگان تبدیل می شوند.

- خفقان: خفه کننده ترین و بدترین خفقانها در حکومت مذهبی ایجاد می شود. در اینجا نیز خود مومنین به ناتوانی و عدم لیاقت خود برای شنیدن بعضی اخبار و شنیدن بعضی حرفها و خواندن بعضی کتابها اعتقاد پیدا کرده اند. خود مومنین باور کرده اند که نمی توانند فکر کنند. آیا از این بیشتر می توان فکر انسان را لگدکوب کرد؟ هر سخنی که کمترین تفاوتی با برداشت

رایج مذهبی و یا با سخن رهبر داشته باشد منکوب می شود. حتی برترین متخصصان هم باید مواظب باشند که در گفته و نوشته شان مطیع رهبر باشند و گرنه سرکوب می شوند. آیا دقت کرده اید که بیشترین سرکوب صاحب نظران و متفکران و اساتید و هنرمندان در حکومت مذهبی اتفاق افتاده است. حکومت ولایت فقیه افتخار بیشترین فرار متفکران و هنرمندان را دارد. آیا با این حجم سرکوب فکر و متفکر، دیگر امکان رشدی برای ما باقی مانده است؟

کل دستگاه آموزشی از دبستان تا دانشگاه در اختیار ولی فقیه است. بیچاره کودکان ما که بهترین دوران آموزشی خویش را مشغول تکرار طوطی وار آموزه های اینانند. کودکان ما بجای اینکه اندیشیدن را بیاموزند از بر کردن را می آموزند بجای اینکه نقد را بیاموزند انقیاد را می آموزند. بجای اینکه خلاقیت را بیاموزند تقلید را می آموزند و بسیاری از آنان هم به شکار بسیج در می آیند. کل دستگاه فکری و تبلیغی کشور در اختیار ولایت فقیه است. رادیو تلویزیون، روزنامه های مهم کشور، مساجد، نمازهای جمعه و حوزه ها. دیگر بندرت روحانی مستقلی پیدا می شود. چون از طرفی تا حلقوم در دریای پول نفت ولایت فقیه فرو رفته اند و از طرف دیگر شمشیر ولایت فقیه در بالای سرشان در حرکت است. کشور ما در هیچ تاریخی چنین خفقانی را به خود ندیده است.

-کشتار و شکنجه: افتخار برترین سیستم کشتار و شکنجه نیز بعد از کشورهای کمونیستی از آن حکومت ولایت فقیه است. مذهب هر گاه

دستور شکنجه و کشتن بدهد، بدترین شکنجه گران و قاتلان تاریخ را تولید می کند. علت آنست که یک فرد مومن از روی وظیفه الهی شکنجه می کند و از روی وظیفه الهی می کشد و عقیده دارد که هر چه شدیدتر شکنجه کند و هر چه خشن تر بکشد و هرچه تعداد بیشتری را بکشد صواب بیشتری می برد و حوریان بیشتری را در آغوش می گیرد. یکی از متفکران که مدتی طولانی در سلول انفرادی و زیر شکنجه بود می گفت که هرگاه می خواستند ما را شکنجه کنند وضو می گرفتند و آیات قرآن می خواندند. عاطفه و انسانیت در مقابل اعتقاد مذهبی رنگ می بازد، چنانچه قرآن می گوید:

– لَأَتَّخِذُكُمْ بِهِنَّ رَأْفَةً فِي دِينِ اللَّهِ (نور ۲)

ترجمه: در دین خدا شما را رافت و دلسوزی نگیرد

– فَإِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبُ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثَخْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ (محمد ۴)

ترجمه: پس چون با کفار برخورد کردید گردنها [یشان] را بزنید تا زمانیکه خونریزی بسیار کردید (و پیروز شدید) پس اسیران را محکم در بند کشید. به جنگ بنی قریظه در صفحات قبل اشاره کردم. مسلمانان تمام مردان و برخی از زنان این قوم (حدود ۷۰۰ نفر) را به فرمان پیامبر در یک روز گردن زدند و دختران و زنان داغدیده را شب به رختخواب خود بردند. مثال دیگر واقعه ی عربیها است: عربیها ۴-۸ نفر بودند. نزد پیامبر رفته اسلام آوردند و چون لاغر و ضعیف بودند پیامبر آنها را به نزد چوپانش

فرستاد تا از شیر و ادرار (در آن زمان ادرار شتر نقش دارو داشت) شترها بخورند و بهبود یابند. آنان چنین کردند و پس از بهبودی، چوپان پیامبر را کشتند و شترها را با خود به سرقت بردند. پیامبر پس از اطلاع، عده ای را بدنبال آنان فرستاد. آنها را دستگیر کرده نزد پیامبر آوردند. پیامبر دستور داد تا چشمان آنها را با میخ گداخته کور کردند و دستها و پاهای آنها را قطع کردند و آنان را در زیر آفتاب قرار دادند تا مردند (سیره ی حلبی ۱۸۵/۳ و تفسیر طبری ۲۰۵/۶). و آیه ی ۳۳ مائده در تایید این واقعه نازل شد.

– إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعُونَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (مائده ۳۳)

ترجمه: سزای کسانی که با خدا و پیامبر او می‌جنگند و در زمین به فساد می‌کوشند جز این نیست که کشته شوند یا بر دار آویخته گردند یا دست و پایشان در خلاف جهت یکدیگر بریده شود یا از آن سرزمین تبعید گردند این ذلت آنان در دنیاست و در آخرت عذابی بزرگ خواهند داشت.

بنابراین چندان عجیب نیست که در وقایع پس از انتخاب دوم احمدی نژاد، پاسداران و اطلاعاتیها جوانان مردم را زنده می‌گرفتند و آنها را زیر شکنجه می‌کشتند و جسد ها را به مادرانشان تحویل می‌دادند. حتی دهان پسر یکی از یاران خودشان (روح الامینی) را چون حاضر نشده بود آنچه می‌خواهند بگویند، خرد کردند تا مرد. این است جزای دهانی که چیزی غیر از نظر ولایت فقیه از آن خارج شود. ولی فقیه می‌گوید احمدی

نژاد رئیس جمهور است پس هست و هر دهانیکه خلاف آن گوید باید زیر چکمه ی پاسداران خرد شود.

مادام العمر بودن ولی فقیه

مادام العمر بودن ولایت فقیه هم فاجعه ی دیگری است. ضرورت موقتی بودن پستهای حساس حکومتی امری است که توسط بنیانگذاران حقوق بشر و دموکراسی کشف شد و امروز جزء مسلمات دموکراسی است. در این مورد در کتاب دموکراسی توضیح داده ام. در اینجا اشاره ی کوتاهی به زیانهای مادام العمر بودن ولایت فقیه می کنیم:

- با توجه به اینکه همه چیز در انحصار ولی فقیه است، در تمام طول عمرش کل مملکت را در چارچوب درک و نظرات خود نگه می دارد. و طبعا هم موجب رکود و ایستائی می شود و هم ناتوانیها و خطاها یش استمرار می یابد. و هیچ راه نجاتی هم وجود ندارد.

- مادام العمر بودن موجب محرومیت جامعه از اندیشه های نو و افراد تواناتر می شود و فرصت استفاده از استعدادها را از جامعه صلب می کند.

- چنانچه در بخش اول گفتیم دیکتاتوری لانه ی فساد است. یعنی افراد فاسد و رذل و نادان و مدیحه گو اطراف دیکتاتور را می گیرند. حال با دائمی بودن ولایت فقیه این فساد گسترده نیز دوام می آورد و راه نجاتی وجود ندارد.

- غیر قابل سوال و مافوق قانون بودن ولایت فقیه

بر اساس این نظر، ولی فقیه مجاز است که هر کاری انجام دهد و هر اصل قانونی، اخلاقی یا دینی را نقض کند. و هیچکس هم حق ندارد در مورد دستورات و رفتار او کوچکترین تردید و سؤالی کند. دادن قدرت مطلقه به یک نفر و برداشتن همه ی ابزارهای کنترل، آیا کاری احمقانه تر از این می توان کرد.. او می تواند پول نفت را بهر نحو که خواست خرج کند. می تواند به مردم دروغ بگوید و مردم را فریب دهد. اصولاً دستگاه جمهوری اسلامی از قبل از شروع بر دروغ و نیرنگ استوار بوده و هست. چنانچه خمینی چنین کرد. خمینی قبل از به قدرت رسیدن، وعده ی آزادی و دموکراسی و عدم حکومت روحانیون می داد (به مصاحبه های وی در پاریس مراجعه کنید) بنحویکه، هم مردم ایران فریب خوردند و هم کشورهای غربی. چنانچه مقامات آمریکائی مطرح کرده بودند که خمینی شبیه گاندی است و یک دموکراسی بدون خونریزی را در ایران پایه گذاری می کند. اما به محضی که قدرت را گرفت، خشن ترین دیکتاتوری اعصار را ایجاد کرد. همچنین رادیو تلویزون ولایت فقیه دائماً به دروغگوئی و فریب مردم مشغول است. من که تلویزیونهای متعددی را بمدت طولانی مشاهده کرده ام تلویزیونی دروغگو تر و فریبکار تر از سیمای ایران ندیده ام. ولایت فقیه می تواند هر که را خواست بی آبرو کند، شکنجه کند و بکشد. چنانچه دستگاه ولایت فقیه ۳۰ سال است چنین می کند و چنانچه خامنه ای بهترین شکنجه گر و جلادش (سعید امامی) را قربانی خودش کرد و همسرش را به بدترین تهمتهای ممکن آلوده کرد. حتی اگر ولی فقیه

از همسر کسی خوشش آمد می تواند زن او را برای خودش اختیار کند. چنانچه پیامبر اینکار را کرد. که بطور خلاصه چنین است:

پیامبر پسر خوانده ای داشت بنام زید. زید همسر زیبایی داشت بنام زینب بنت جحش. روزی پیامبر به در خانه ی زید رفت پرده ی در را که کنار زد زینب را بدون حجاب مشاهده کرد و تحت تاثیر زیبایی او قرار گرفت و به او علاقمند شد. وقتی که زید به خانه آمد زینب ماجرا را برای او گفت. زید گفت پس من ترا طلاق می دهم تا پیامبر ترا بگیرد. زید نزد پیامبر آمد و همین را گفت ابتدا پیامبر گفت برو همسرت را نگه دار در حالیکه علاقه ی به زینب را در دل پنهان می داشت. سپس آیه ی ۳۷ احزاب نازل شد، تا پیامبر را به عشقش برساند. عایشه پس از نزول این آیه به پیامبر گفت عجب خدای تو مطابق دل تو رفتار می کند.

– وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفَى فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا (احزاب ۳۷)

ترجمه: و آنگاه که به کسی که خدا بر او نعمت ارزانی داشته بود و تو به او نعمت داده بودی (زید)گفتی همسرت را پیش خود نگاه دار و از خدا پروا بدار و آنچه را که خدا آشکارکننده آن بود (علاقه به زینب را) در دل خود پنهان می کردی و از مردم می ترسیدی با آنکه خدا سزاوارتر بود که از او بترسی. پس چون زید از آن [زن] کام بر گرفت وی را به نکاح تو درآوردیم

تا در مورد ازدواج مؤمنان با زنان پسرخواندگانشان گناهی نباشد و فرمان خدا اجرا گردید. (۳۷)

و بدین نحو همسر پسر خوانده اش را تصاحب کرد و خانواده ی دو جوان را از هم پاشید (تفسیر طبری ج ۲۲ ص ۱۲). البته مفسران بسیار تلاش کرده اند که اینکار پیامبر را یک کار معنوی جلوه دهند (به قول معروف عبدالغنی در کتاب ارزشمند و محققانه اش: شخصیت محمدی یا حل آن معمای مقدس، "کار مفسران پاره دوزی است") از جمله به تعلیل آیه ی فوق که " تا در مورد ازدواج مؤمنان با زنان پسرخواندگانشان مشکلی نباشد" متمسک شده اند. که پیامبر اینکار را کرد که از آن به بعد مومنین هم بتوانند زنان پسر خوانده شان را بعد از طلاق بگیرند. اما آیا پیامبر نمی توانست این حکم را شفاهی اعلام کند حتما لازم بود عاشق شود و یک زوج جوان را از هم جدا کند و از زن زیبای پسر خوانده اش کام بگیرد. این عذر بدتر از گناه است. لازم به ذکر است که پیامبر بعد از عایشه، زینب را بسیار دوست داشت و در هنگام عروسی با او، از خوشحالی، سور نیز داد که در مورد سور دادش نیز آیه ای نازل شده است.

از اسلام، دموکراسی هم در نمی آید

اخیرا عده ای با مستمسکهای سست می خواهند دموکراسی را از اسلام استخراج کنند. اموری که یه آن تمسک می جویند یکی بیعت است که آنرا نوعی رای دادن بحساب می آورند و دیگری شورا است که در

اسلام به آن توصیه شده است و آنرا شبیه پارلمان یا مجلس شوری بحساب آورده اند. اما بررسی بیشتر موضوع:

چنانچه در کتاب دموکراسی بحث کرده ام، پایه ی دموکراسی "حق مردم بر حکومت بر خودشان" است. که به چنین چیزی مطلقا در اسلام اشاره نشده است.

پس بیعت چیست؟ بیعتی که در زمان پیامبر وجود داشته قبول تسلیم و اطاعت همیشگی مردم از پیامبر است نه انتخاب. این بیعت در صلح حدیبیه اتفاق افتاد که صحابه با پیامبر بیعت کردند که تا پای جان در صورت وقوع جنگ ایستادگی کنند و آیه ی زیر در مورد این بیعت است:

لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا (فتح ۱۸)

ترجمه: به راستی خدا هنگامی که مؤمنان زیر آن درخت با تو بیعت می کردند از آنان خشنود شد و آنچه در دلهایشان بود بازشناخت و بر آنان آرامش فرو فرستاد و پیروزی نزدیکی به آنها پاداش داد.

پس بیعتی که سنت نبی است این است و اینهم که ربطی به انتخابات ندارد. بعد از فوت پیامبر نوع دیگری از بیعت توسط صحابه ی پیامبر برای انتخاب خلیفه انجام گرفت که تعداد کمی از بزرگان صحابه، خلیفه را تعیین می کردند. این روش برای انتخاب خلفای راشدین بکار گرفته شد و حضرت علی هم در نهج البلاغه در نامه هایش به معاویه به این بیعت برای اثبات حقانیت خودش تمسک بسته است. در این نوع بیعت است که

انتخاب و جود دارد. اما دقت کنید به سه نکته ی اساسی: اولاً این نوع بیعت را صحابه انجام دادند نه پیامبر. بنابراین سنت پیامبر محسوب نمی شود و جزو اسلام نیست. چنانچه قبلاً گفتیم پیامبر در هیچ جا نگفته است که بعد از من چگونه مسئول حکومت را برگزینید. ظاهراً این روش در محیط عربستان وجود داشته و صحابه هم همان را بکار گرفته اند. ثانیاً: در این نوع بیعت فقط بزرگان حاضر قوم، رئیس را بر می گزینند نه مردم عادی. اگر اینرا دموکراسی بدانید باید تمام قبائل عربستان آنزمان را دارای حکومت دموکراسی بدانید. دقت کنید که در دموکراسی بزرگ قوم و فرد عادی هر دو یک رای دارند. این روش بعداً در اهل سنت بعنوان روش انتخاب خلیفه توسط اصحاب حل و عقد تثبیت شد و روش انتخاب امیرالمومنین در حکومت طالبان هم همینطور بود. مسلماً شما که حکومت طالبان را دموکراتیک نمی دانید. ثالثاً: پس از انتخاب توسط بزرگان قوم، مردم عادی مجبورند که بیعت بمعنی تسلیم و اطاعت را انجام دهند. یعنی حاکم برگزیده ی بزرگان به زور به مردم تحمیل می شود. این کجا و انتخابات دموکراتیک کجا؟ این تحمیل خلیفه به مردم توسط خلفای راشدین از جمله حضرت علی انجام گرفت چنانچه بعد از روی کار آمدنش از تمام اقوام در سراسر کشور برای خویش بیعت گرفت و با کسانی که بیعت نکردند جنگید مثلاً در مصر عده ای تقاضای مهلت برای بررسی خواستند و علی به آنان مهلت نداد و به فرماندارش دستور جنگ با آنان را داد.

اما شورا: در اسلام به مشورت توصیه شده که طبعاً توصیه ی نیکوئی است. اما شوری، دموکراسی نیست. مشورت با هر نوع حکومتی سازگار است. معمولاً دیکتاتورها هم برای اداره ی امور با بزرگان کشوری و عقلاً مشورت می کردند. و پایدارترین و موفق ترین حاکمان کسانی بوده اند که از صاحب نظران مشورت می طلبیدند. در اسلام هم به همین نوع مشورت توصیه شده است که در انجام امور بهتر است که با افراد عاقل باتجربه و عادل مشورت کرد. بر خلاف دموکراسی، در اسلام افراد مورد مشورت را خود حاکم انتخاب می کند نه مردم. و باز بر خلاف دموکراسی که مجلس شوری قدرت اصلی حکومت و تصمیم گیرنده است، در اسلام، طرفهای مشورت هیچ نقش حکومتی ندارند و تصمیم گیرنده، خود حاکم است. آیه ی زیر در مورد مشورت پیامبر با اصحاب است که این مطلب را می رساند:

- وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ (آل عمران ۱۵۹)

ترجمه: با آنان مشورت کن و چون تو تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن (پیامبر تصمیم می گیرد نه شوری).

بنابر این مردم سالاری دینی و حکومت دموکراتیک دینی و دموکراسی اسلامی، واژه هایی بی معنی بیش نیستند. همانطور که مارکسیسم اسلامی و سوسیالیسم اسلامی بی معنی اند.

اسلام کشورهای جغرافیائی را به رسمیت نمی شناسد.

مرز وطن یا کشور اسلامی مرز اسلام و کفر است. یعنی تمام مناطق مسلمان نشین و اهل جزیه، بصورت یکپارچه یک کشور اسلامی را تشکیل می دهند و تحت یک حکومت اداره می شوند. این روشی است که پیامبر در زمان خودش به اجراء گذاشت و پس از او هر چهار خلیفه راشدین هم بدان عمل کردند. و چون اسلام می خواهد بر کل جهان غلبه پیدا کند باید یک حکومت جهانی واحد ایجاد شود. واضح است که اجرای این روش در زمان حاضر نه قابل اجرا است و نه مفید. هیچ کشوری حاضر نیست ملیت و وطن خود را از دست بدهد. بعلاوه اداره جهان توسط یک حکومت مرکزی زیانبار است. کشورهای مجزا، امکان مشارکت بیشتر مردم را در حکومت فراهم می کنند و بهتر می توانند به خواستها و مشکلات هر منطقه رسیدگی کنند.

نتیجه گیری

در اسلام الفبای سیاست هم وجود ندارد. از دهها موضوع اولیه ی سیاسی مثل مفهوم حکومت، قدرت، نقش مردم در حکومت، مشروعیت حکومت، انواع حکومت، حقوق سیاسی، دولت، ساختار دولت، کنترل دولت، محدوده ی اختیارات دولت و دهها موضوع سیاسی دیگر هیچ اثری

در اسلام نیست. پیامبر هم به روش کدخدائی، بدون هیچ سازمان و روش مشخصی مدینه را اداره می کرد.

اینکه اسلام فاقد یک سیستم سیاسی است یک فرصت طلایی را به مسلمانان می دهد که در این دوره، بهترین و پیشرفته ترین نوع حکومت یعنی دموکراسی را برای خود برگزینند.

فصل ۳

احکام اقتصادی اسلام

گوش ما پر است از اینکه اسلام بهترین و کاملترین و عادلانه ترین مکتب یا سیستم اقتصادی را دارد که می تواند برای کل جهان تا قیامت عدالتی ایده آل فراهم کند. در صورتیکه اصلا اسلام سیستم اقتصادی ندارد و صرفا بعضی از رفتارهای ساده ی اقتصادی (مثل خرید و فروش، قرض، اجاره، مضاربه، ارث و غیره) که در محیط عربستان و نقاط دیگر رواج داشته با اندک تغییراتی وارد اسلام شده و بس. افسوس که دکتر شریعتی یک بار هم رساله ی عملیه را با تامل نخواند که بفهمد با این احکام ساده ی ابتدائی نمی توان سوسیالیسم اسلامی برقرار کرد و خمینی و دیگر روحانیون هم که از جهان بی اطلاع بودند و گمان می کردند اگر احکام رساله را اجرا کنند

جهان از همه ی جهات بهشت می شود. سی سال است که انواع تلاشها شده که چیزی بنام اقتصاد اسلامی درست کنند و به نتیجه ای نرسیدند. و اقتصاد ایران هم که قاعدتا بر اساس اسلام اداره می شود یکی از ضعیفترین و ناعادلانه ترین اقتصاد های جهان است و اگر به مدد پول نفت و دانش اقتصاد نوین نبود باید به شرائط عربستان ۱۴۰۰ سال قبل بر می گشتیم.

بررسی احکام مالی اسلام

در اینجا احکام مالی اسلام را یک به یک مورد بررسی قرار می دهیم. برای سهولت بررسی، مجبوریم که کمتر به بحثهای فقهی و آیات و احادیث مربوطه پردازیم. البته قبل از بررسی، از مستند بودن احکام به قرآن و سنت اطمینان حاصل کرده ام. برای منبع می توانید به کتب فقهی ساده مثل رساله های توضیح المسائل شیعه، فقه آسان (شافعی) و امثالهم مراجعه کنید. برای مقایسه ی آسان بین مذهب شیعه و چهار مذهب سنی می توانید به کتاب " الفقه علی مذاهب الخمسه " اثر محمد جواد مغنیه مراجعه کنید. و برای بحثهای تفصیلی می توانید به کتبی مثل مغنی ابن قدامه (اهل سنت) و جواهر یا مستمسک عروه الوثقی (شیعه) مراجعه کنید..

زکات:

زکات نوعی مالیات است که از بعضی کالاها گرفته می شود و به نیازمندان و اداره ی امور تعلق می گیرد. زکات شامل گندم، جو، خرما، کشمش، طلا، نقره، شتر، گاو، گوسفند و مال التجاره می شود. بعضی از

علمای اهل سنت مواد غذایی دیگری را نیز اضافه کرده اند ولی از روی قیاس چنین کرده اند و نصی از پیامبر بر آن وجود ندارد (مغنی ج ۲ ص ۵۵۰). هر کدام از این موارد نصاب (حداقل مشمول زکات) مشخص و در صد معینی مالیات دارد.

زکات به چند دلیل غیر قابل اجراء و غیر عادلانه است:

اولاً: امروزه گرفتن زکات از محصولات کشاورزی (گندم، جو، خرما، کشمش) و دامداری (شتر، گاو، گوسفند) غیر اقتصادی و غیر منصفانه و طبعا غیر قابل اجرا است. کشاورزی و دامداری پرزحمت، پر خرج و نسبت به کارهای اقتصادی دیگر کم بازده است. بهمین دلائل امروزه همه ی کشورها مجبورند به کشاورزان و دامداران کمک مالی کنند. به اصطلاح دولتها برای سر پا نگاه داشتن کشاورزی و دامداری نه تنها از آنان مالیات نمی گیرند بلکه سوبسید هم می پردازند.

ثانیا: دهها تولید کشاورزی دیگر که برخی سوددهی بیشتری از گندم، جو، خرما و کشمش دارند مشمول زکات نمی شوند. مثل برنج، کلبه ی حبوبات، کلبه ی میوه جات، سبزیجات، علوفه، تولید چوب و امثالهم. این تبعیض، غیر معقول و غیر عادلانه است و اینهم موجب غیر قابل اجراء شدن زکات می شود.

ثالثا: امروزه بخش اعظم در آمد اقتصادی ناشی از فعالیتهای غیر کشاورزی است مانند صنعت. اما صدها فعالیت اقتصادی دیگر از جمله کلبه ی امور

صنعتی و خدماتی که بسیار پر درآمدتر از کشاورزی اند مشمول زکات نمی شوند. که بشدت غیر معقول و غیر عادلانه است.

رابعا: تعیین نوع مشخصی از محصولات و تعیین در صد ثابتی برای زکات برای همه ی زمانها و مکانها، کاری غیر اقتصادی و نامعقول و طبعا غیر قابل اجرا است. نوع محصول مشمول مالیات و در صد مالیات در هر منطقه و در هر زمان باید توسط کارشناسان اقتصادی تعیین و به اجرا در آید. هیچ نوع کالا و هیچ در صد خاصی را نمی توان برای همه ی مکانها و همه ی زمانها معین کرد. این مطلب از بدیهیات دانش اقتصاد است

خمس:

خمس شامل: غنیمت جنگی، معدن و گنج می شود این سه تا، مورد اتفاق سنی و شیعه است. ولی شیعه چندمورد دیگر را نیز مشمول خمس می داند شامل: درآمد مازاد بر مخارج سالیانه، مال حلال مخلوط به حرام، جواهر بدست آمده از غواصی و زمینی که ذمی از مسلمان بخرد. خمس معدن و درآمد مازاد بر مخارج سالیانه بسیار زیاد است. البته خمس درآمد مازاد بر مخارج سالیانه، سابقه ای در سنت پیامبر ندارد پس جزو اسلام نیست.

تمام اشکالاتی که در مورد زکات ذکر کردیم در مورد خمس هم صادق است، بعلاوه اشکالات مهم دیگری نیز در مورد خمس وجود دارد.

اولا: اسلام بر غارت کردن همه چیز کفار یا دشمن، صحنه گذاشته است اما با درک بشر امروزی، اینکار بشدت غیر انسانی است و بهیچ عنوان کار

درستی نیست. در صدر اسلام هدف نابودی دشمن بود بنابراین غارت تمامی مایملک دشمن و از جمله غارت زنان و کودکان نیز پذیرفته بود. اما امروزه هدف دفع تجاوز است نه نابودی دشمن. مقررات مبنی بر حقوق بشر امروزی اجازه ی چپاول غیر تسلیحات مخصوصا مواد غذایی و بهداشتی و مسکن و غیره را نمی دهد که سخن درستی هم هست. جالب است که طبق مقررات بین المللی، ارتشی که جائی را اشغال می کند (حتی در روند دفاع) مسئول حفظ جان، سلامتی، تغذیه و امنیت مردم آنجاست. بنابراین غنائم جنگی امروزی عمدتا شامل تسلیحات می شود که معنی ندارد که رزمندگان برای خودشان بردارند. مثلا فردی یک تانک را از کافر می گیرد آیا ۸۰٪ قیمت تانک مال خود اوست؟ این امکانپذیر نیست.

ثانیا: معدن متعلق به تمام افراد مملکت است و به هیچ عنوان نباید به مالکیت فرد خاصی در آید، که خمس بدهد

ثالثا: پرداخت ۲۰٪ از در آمد معدن برای بسیاری از معادن امروزی مثل نفت و گاز و آهن و امثالهم بسیار ناچیز و غیر عادلانه و غیر معقول است. یعنی ۸۰٪ در آمد معدن ملک شخصی صاحب معدن می شود که هیچ عقل سالمی آنرا نمی پذیرد.

رابعا: در مورد موارد خمس تفاوتی در بین فرق مذهبی وجود دارد که نیازی به ذکر نیست. آیه ی مربوطه عبارتست از:

—وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ (انفال ۴۱)

ترجمه: و بدانید که هر چیزی را به غنیمت گرفتید یک پنجم آن برای خدا و پیامبر و برای خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان است. طبق نظر شیعه نصف خمس سهم خدا و رسول است که امروزه به فقیه جامع الشرائط داده می شود و نصف دیگر خمس به سادات فقیر یا یتیم یا در سفر مانده پرداخت می شود. با توجه به اینکه مقدار خمس بسیار بسیار زیاد است، (یعنی ۲۰٪ در آمد کل معادن شامل نفت و گاز و فلزات و غیره باضافه ی ۲۰٪ سود سالیانه ی تمامی فعالیتهای اقتصادی و خدماتی)، بر تقسیم خمس حداقل دو اشکال اساسی وارد است: اول: تخصیص نصف این در آمد عظیم (یعنی ۱۰٪ در آمد نفت و...) به سادات فقیر، کاری بشدت غیر معقول و غیر عادلانه است و نژادپرستی است. دوم: پرداخت نصف خمس به فقیه که چه کند؟ چرا این دریای ثروت باید به فقیهان داده شود که بنابر صلاحدید خود خرج کنند؟

واقعیت این است که هیچگونه نصی بر اینکه سهم خدا و رسول را باید به فقیهان داد نه در منابع سنی و نه در منابع شیعه وجود ندارد. بهمین دلیل حنفیه سهم خدا و رسول را با مرگ پیامبر ملغی می دانند و بسیاری از فقهای قدیم شیعه هم می گفتند که باید سهم خدا و رسول را نگه داشت تا امام زمان ظهور کند تا به او بپردازیم. ولی با پیدایش فقهای سیاسی شیعه مخصوصا ولایت فقیه که خود را جانشین تام و تمام پیامبر و امام می داند نه تنها ۱۰٪ پول تمام معادن از جمله نفت، در اختیار ولی فقیه است بلکه باورکنید، کل جهان در اختیار ولی فقیه است. چون شیعیان معتقدند که همه

ی جهان در اختیار امام است و چون ولی فقیه هم جانشین اوست پس عملاً همه ی ثروت و قدرت جهان در دست اوست که بهر نحو که بخواهد خرج کند و گفتیم که در مقابل کسی هم پاسخگو نیست. بهمین دلیل خامنه ای هر آنچه خواست از درآمد کل کشور از جمله نفت بر می دارد و مابقی را لطف کرده در اختیار دولت خویش می گذارد تا صرف ما مردم ذلیل شود.

بنابراین خمس غیر عادلانه تر و غیر عملی تر از زکات است. واقعیت این است که زکات و خمس بر اساس شرائط اقلیمی عربستان و زمان خاص پیامبر تنظیم شده بهمین دلیل از محصولات کشاورزی (مثل برنج و حبوبات و موز واکثر میوه جات) و دامداری (مثل مرغ و ماهی) که در محیط آنروز عربستان وجود نداشتند، صحبتی نشده است. این احکام در همان شرائط اقلیمی و تاریخی قابل اجرا بوده اند و بهیچ عنوان در سراسر کره ی زمین و در تمام تاریخ قابل اجراء نیستند. مثلاً معادن نفت و گاز و دهها نوع معدن که ما امروز می شناسیم در آن روزگاران شناخته شده نبود. طبعاً برای معادن کم ارزش آن زمان که با کار دستی باید استخراج می شد حکم خمس قابل اجرا بود ولی برای معادن امروز نه.

جالب است که خمینی در کتاب کشف الاسرار ادعا می کند که خمس و زکات بهترین و عادلانه ترین مالیاتها هستند و در همه حال و همه جا قابل اجراء هستند از جمله در مورد خمس درآمد مازاد بر مخارج سالیانه می نویسد "این مالیات یکی از بزرگترین مالیاتهای است که اگر کسی با حساب درست مالیات یک شهر تجاری مثل تهران یا یک شهر صنعتی را

جمع آوری کند برای مصالح نصف کشوری مانند ایران کفایت می کند" (تعجب نکنید این جمله ی خمینی است بهتر است یکبار دیگر بخوانید. کشف الاسرار ص ۲۵۷). اما هنگامی که به قدرت رسید متوجه شد که خمس و زکات قابل اجراء نیستند و همانطور که شاهدید هیچ اقدامی در طی این ۳۰ سال برای گرفتن خمس و زکات انجام نگرفت و آقایان هم به مالیاتهای معمولی و پول نفت پناهنده شدند. ناعادلانه تر از همه آنست که مثلاً کشاورزان یا دامداران هم مجبور باشند خمس و زکات بدهند و هم مالیاتهای متنوع دیگر به دولت بپردازند. اگر دولتی بخواهد واقعا اسلامی باشد نباید مالیاتی غیر از خمس و زکات از مردم بگیرد.

دیگر احکام اقتصادی اسلام

بعضی روابط ساده ی اقتصادی که در تمام ملل وجود داشته نیز وارد اسلام شده است شامل: خرید و فروش، شرکت، صلح، اجاره، قرض، رهن، جعاله (پرداخت در مقابل انجام کاری)، مضاربه (سرمایه از یک نفر و کار از فرد دیگر)، مزارعه (کشاورزی در زمین دیگری)، مساقات (پرورش درختان میوه ی دیگری) و وقف.

لازم به ذکر است که احکام اسلام به دو دسته تقسیم می شوند احکام تأسیسی و تصویبی. احکام تأسیسی احکام جدیدند و احکام تصویبی آنانند که در محیط عربستان وجود داشته و پیامبر به آنان عمل کرده یعنی

آنانرا مورد تصویب قرار داده و بدین نحو جزو فقه شده اند. بیشتر احکام اقتصادی و اجتماعی و قضائی اسلام و حتی بعضی اعمال عبادی مثل حج، تصویبی هستند یعنی از محیط عربستان گرفته شده اند. البته در مواردی در این احکام تصویبی تغییراتی داده شده است. معاملات فوق نیز احکام تصویبی هستند. یعنی فرم ساده ی معاملات بین افراد است که در همه جا وجود داشته و پیامبر هم به آنان عمل کرده است و بدین طریق جزو فقه اسلامی شده است. و احکام این معاملات برتری خاصی نسبت به موارد مشابه در کشورها یا فرهنگهای دیگر زمان خود ندارند. منتهی این معاملات در دنیای امروز بسیار پیچیده شده و دارای مقررات بسیار مفصلی شده اند که در زمان پیامبر ناشناخته بوده است و طبعاً در اسلام بحثی از آنان نشده است. کافی است به یک کتاب ساده ی اقتصاد و یا حقوق مراجعه کنید و یکی از معاملات مثلاً شرکت را بخوانید و با رساله ی عملیه مقایسه کنید.

قرض الحسنه و ربا

ربا در اسلام بشدت نهی شده و به قرض بدون بهره (قرض الحسنه) توصیه شده است. آیا قرض ربوی واقعا همه جا ظالمانه است و قرض الحسنه در همه ی موارد عادلانه و صحیح است؟ اصولاً افراد تمایل ذاتی دارند که از سرمایه شان در آمدی کسب کنند. مردم حاضر نیستند که سرمایه ی بزرگی را برای مدت طولانی در اختیار دیگری بگذارند بدون

آنکه سودی عایدشان شود. به بیان دیگر سرمایه گذاری وقتی انجام می شود که سود معقولی از آن انتظار برود. بنابراین قرض الحسنه در مقیاس کلان و برای مدت طولانی عملاً امکانپذیر نیست. بهمین دلیل است که علی رغم تشویق معنوی و مادی و تبلیغات زیاد برای قرض الحسنه در ۳۰ سال گذشته، باز هم سرمایه های قرض الحسنه بخش بسیار کوچکی از سرمایه ی بانکها را تشکیل می دهد. از طرف دیگر قرض الحسنه ی طولانی مدت و زیاد، غیر عادلانه هم هست. چون فردی که قرض گرفته با پول قرض گرفته شده، سرمایه گذاری می کند، تولید میکند و یا کار تجاری میکند و در آمد بدست می آورد. آیا عادلانه است که از این سود چیزی به صاحبان اصلی سرمایه نپردازد؟ قطعاً خیر. بعد از انقلاب صندوقهای قرض الحسنه ی خصوصی چون قارچ روئیدند و منشاء مشکلات فراوانی هم بودند. یکی از دلایل آن همین ناعادلانه بودن قرض الحسنه است چون دست اندر کاران صندوقها، پول مردم را جمع می کنند و با آن کار اقتصادی، مخصوصاً تجارت می کنند و سودهای کلان بدست می آورند و چیزی از سود را هم به مشتریان نمی دهند. چه چیز از این بهتر؟ بنابر این قرض الحسنه در مقیاسهای بزرگ نه عادلانه است و نه قابل اجرا. بالعکس قرض ربوی هم عادلانه است و هم قابل اجرا. تمام کارهای عظیم اقتصادی در جهان امروز با تکیه به قرض ربوی ایجاد شده اند که هم به جامعه سود می رساند هم به صاحبان پول و هم به قرض گیرندگان. قرض الحسنه برای کارهای خیر و کمک به افراد بی بضاعت مناسب است مثلاً برای ازدواج جوانان، برای

مخارج روزمره زندگی، برای بهداشت و درمان و کمک به مسکن. آنهم باید توسط دولت دموکراتیک نظارت شود که پول مردم خیر دستمایه ی ثروت اندوزی نشود. شاید علت اینکه ربا حرام شده این باشد که در زمان پیامبر سرمایه گذاری و صنعت و تجارت‌های بزرگ وجود نداشته و افراد بی بضاعت برای مخارج روزمره ی زندگی مخصوصا تغذیه ی فرزندانشان دچار مشکل می شدند و مجبور به قرض ربوی می شدند و مجبور بودند در سال بعد برای خرما یا گندم قرض گرفته شده مقدار بیشتری بپردازند که این امر آنها را بیشتر در تنگنا می گذاشت. بنابر این لازمست که دولت منتخب مردم شرائطی را فراهم کند که برای نیازهای ضروری زندگی از جمله تغذیه و درمان و مسکن به افراد نیازمند قرض الحسنه بدهد. بنابر این قرض الحسنه در موارد محدود به نیازهای زندگی، کارائی دارد و نمی تواند روشی برای رشد و توسعه باشد. همچنین تحریم کلی ربا برای زمان و محیط پیامبر مناسب بوده است ولی امروزه نه اجرائی است و نه عادلانه. شواهد تجربی فراوانی هم بر این نتیجه گیری وجود دارد. از جمله بانکهای ایران بهیچ عنوان نتوانستند بهره را حذف کنند و نرخ بهره هم اکنون بسیار بالاست. تنها کاری که روحانیون کردند، ایجاد نوعی کلاههای شرعی است که در مواردی وام تحت عنوان شرکت یا مضاربه و امثالهم پرداخت می شود. و گرنه هم بانک و هم قرض گیرنده می دانند که این معاملات صوری است و همان قرض ربوی است مثلا با نام مضاربه.

وقف

وقف تعیین زمین یا ساختمان یا چیز قابل استفاده ی دیگری است برای مصرف خیر خاصی بطور دائمی. مثل وقف زمینی برای مسجد یا مدرسه و امثالهم. قطعاً انجام کار نیکو پسندیده است. اما اشکال مهمی که وقف ایجاد می کند این است که کاربری موقوفه را برای همیشه تثبیت می کند. موقوفه را نمی توان فروخت و نمی توان کاربری اش را تغییر داد. یعنی قابلیت تغییر و تبدیل به احسن را از دست می دهد و طبیعی است که با تغییرات پیوسته ای که در استفاده از دارائیها و املاک ایجاد می شود تثبیت دائمی سرنوشت موقوفه، امری بازدارنده و دست و پاگیر است.

ابهام در مالکیت زمین، منابع و تکنولوژی در اسلام

هر انسانی در یک شرائط تاریخی و جغرافیائی خاص متولد می شود. این انسان نسبت به منابع اقتصادی که در شرائط تولدش موجود است مثل زمین، منابع آب، معادن، جنگلها، مراتع و غیره چه حقی دارد؟ همچنین آیا نسبت به دانش و تکنولوژی و ابزار تولید موجود حقی دارد یا نه؟ و آیا به او حقوق اساسی اقتصادی و غیر اقتصادی دیگری مثل غذا، بهداشت و درمان، مسکن و آموزش تعلق می گیرد؟

دانش اقتصاد تعیین کننده ی این حقوق نیست. این انسان است که بر اساس ارزشهای مورد قبولش و بر اساس اصول اخلاقی و انسانی از جمله عدالت، این حقوق را تعیین می کند. تعیین تکلیف این حقوق اساسی، تأثیر بسیار جدی بر عدالت اقتصادی و اجتماعی دارد. برای مثال اگر زمینهای یک کشور عمدتاً متعلق به عده ای خاص و نه عموم مردم باشد واضح است که هیچگاه عدالت مطلوبی در آن کشور برقرار نمی شود.

زمین

زمین منشاء زندگی و تمام درآمدهای ماست و توزیع عادلانه ی آن نقش کلیدی در ایجاد عدالت دارد. بنابر این تعیین تکلیف زمین اساسی ترین حق اقتصادی است که باید مشخص شود.

مالکیت زمین در اسلام سه گونه است:

۱- ملک شخصی: افرادی که بدون زور مسلمان شده اند زمینهایشان در مالکیت خودشان باقی می ماند.

۲- ملک عموم مسلمین: اینها شامل اراضی است که از طریق زور از کفار گرفته می شود بهمین دلیل به آنان "اراضی مفتوح عنوة" می گویند (شرائع الاسلام ۱۷۲/۳ و مغنی ۵۷۹/۲)

۳- ملک پیامبر (یا امام): که به آن انفال می گویند که شامل این موارد می شود. زمینهایی که اهل کتاب برای حفظ جانیشان به مسلمانان داده اند (فیء)

مثل فدک- اراضی موات (غیر آباد) - اراضی آباد بدون مالک - ساحل دریاها و رودخانه‌ها-قلل کوهها- زمینهای پادشاهان که مغلوب اسلام شده اند - ارث بدون وارث- اشیاء برجسته و قیمتی غنائم که پیامبر برای خود بر می‌گزیند مثل دختر یا زن زیبا، لباس فاخر، اسب عالی و امثالهم (شیعه: وسیله النجاه، باب انفال). اهل سنت انفال را غنائم می‌دانند و شامل زمین نمی‌شود و طبعاً زمینهای مطرح شده در دسته ۳ جزو دسته ی ۲ محسوب می‌شوند (تفسیر طبری ۱۶۹/۹).

اشکالات برجسته ای که در مالکیت زمین در اسلام وجود دارد عبارتند از:

اولاً: اسلام مالکیت زمین را برای انسانها مطرح نکرده بلکه برای مسلمین مطرح کرده است. چون اصولاً کفار غیر اهل ذمه حق مالکیت و حتی حق حیات ندارند و املاک آنان جزو اراضی اشغالی به زور یا اراضی که از روی ترس به مسلمین داده میشود بحساب می‌آیند. نفی حق غیر مسلمین، غیر انسانی، غیر عادلانه و غیر قابل اجراست.

ثانیاً: اسلام مالکیت شخصی (خصوصی) زمین را برسمیت شناخته است و هیچگونه محدودیتی نیز برای آن مشخص نکرده است. در حقیقت اسلام هیچ ایده ی عادلانه ی جدیدی در مالکیت زمین ابداع نکرده و همان روش قبل را ادامه داده است. تنها ایده ی جدید، گرفتن زمینهای کفار به زور است که اینهم غیر انسانی است. زمینهای موات و و ساحل دریاها و قلل کوهها،

هم در محیط عربستان وهم در اکثر نقاط دیگر جهان آنروز، مالک نداشته و ملک عموم بحساب می آمده است. مالکیت شخصی زمین بدون محدودیت یکی از بزرگترین علل بی عدالتی اقتصادی بوده و هست. و با توجه به اینکه تصرف زمین در طول تاریخ بستگی به قدرت افراد داشته، بنابر این زمینهای مناسب جهان در دستان زورمداران قرار گرفته است و زمین و درآمدهای آن پشتوانه ی زورگوئی و بی عدالتی آنان بوده است. چنانچه در بخش اول کتاب توضیح داده شد، اصولاً مالکیت شخصی زمین و منابع عمومی غیر معقول و غیر عادلانه است. زمین و منابع کشور باید در دست دولت منتخب مردم باشد. دولت منتخب مردم باید زمین لازم برای مسکن را بطور عادلانه در اختیار تمام خانواده های کشور قرار دهد (این حق هر انسانی است که زمین لازم برای مسکن را داشته باشد چون او شریک تمام زمینهای کشور است) که می تواند بصورت مالکیت باشد یا اجاره. اما زمینهای کشاورزی، مراتع و زمینهای لازم برای امور تولیدی و خدماتی را دولت باید بصورت اجاره (نه مالکیت) در اختیار افراد قرار دهد.

ثالثاً: اسلام زمینهایی که مالک خصوصی ندارند (عمدتاً زمینهای موات) را ملک عموم می داند. که این ایده از قبل از اسلام هم وجود داشته است و ایده ی درستی هم هست. اما حداقل دو اشکال بزرگ در مورد موات در اسلام وجود دارد. اول در مورد اختیار زمین موات دو نظر است یکی اینکه اختیار زمینهای موات در دست امام مسلمین است که امام (چنانچه قبلاً بحث شد) بصورت دموکراتیک انتخاب نمی شود. اهل سنت هر حاکمی را

امام می دانند و شیعیان امامان دوازده گانه را امام می دانند و پس از آنان هم فقها را. دیگر اینکه موات آزاد است و اختیارش در دست هیچ کس نیست و هر کس قطعه ای از آن را آباد کر مالک می شود و نیازی به اجازه ی امام ندارد (مغنی ۱۴۷/۶ و فقه آسان ۴۳۱). در صورتیکه باید اختیار کلیه ی اموال عمومی از جمله زمین در دست خود مردم یا نمایندگان آنان (حکومت دموکراتیک) باشد. وقتی اختیار اموال عمومی در دست نمایندگان واقعی مردم نباشد طبعاً منافع واقعی مردم و عدالت در نظر گرفته نمی شود. چنانچه در تمام دوره ی خلافت‌های اسلامی و دوره حاکمیت ولایت فقیه در ایران، بسیاری از زمینها و منابع کشور به افراد قدرتمند و خویشان رؤسا تعلق گرفته است. دومین عیب در مورد نحوه ی مالکیت موات است. در حدیثی از پیامبر نقل شده که " من احیا ارضا میتة فهی له " (مغنی ۱۴۷/۶ و فقه آسان ۴۳۱). یعنی هر کس زمین غیر آبادی را آباد کند ملک او خواهد شد. البته از قول عمر و بعضی امامان شیعه (نه از قول پیامبر) نقل شده که زمینی را که کسی احیا می کند اگر ۳ سال رها کند افراد دیگر می توانند آن زمینرا تصرف و آباد کنند. البته این سه سال مورد اختلاف است چون از پیامبر نیست. بهر صورت مالکیت بدنبال احیاء حرف غلطی است. چون بستگی به قدرت مالی و سیاسی فرد دارد و طبعاً موجب می شود زمین به مالکیت قدرتمندان در آید و دیگر مردم عمه ی آنان شوند. روش معقول و عادلانه آنست که زمین موات در دست حکومت منتخب مردم باشد و حکومت، زمین را به افرادی که می خواهند کار کشاورزی و یا صنعتی کنند

به مقدار حساب شده و عادلانه بصورت اجاره واگذار کند و اگر زمین بلا استفاده ماند حکومت آنرا در اختیار افراد دیگر قرار دهد.

رابعاً: اشکال دیگری اختصاصاً به نظر شیعه وارد است که انفال را شامل زمینهای موات و سواحل و .. هم می داند (در بالا توضیح داده شد) و انفال را ملک پیامبر و یا امامان دوازده گانه می داند. یعنی عملاً بخش عمده ی کره ی زمین ملک امام است. برای مثال فقط در اصول کافی ۲ / ۲۶۶ تحت عنوان "ان الارض كلها للامام" هشت حدیث نقل کرده است از جمله: امام باقر از قول پیامبر نقل کرده: "انا و اهل بیتی الذین اورثنا الله الارض و نحن المتقون و الارض كلها لنا" ترجمه: من و اهل بیت من کسانی هستیم که خداوند زمین را به ما ارث داده است ما متقون هستیم و تمام زمین مال ماست.

چنانچه قبلاً در باب ولایت فقیه بحث کردیم امامان شیعه هم، وضعیت مسئولیت بعد از خودشان را مشخص نکرده اند. بر این اساس بیشتر فقهای شیعه معتقدند که انفال در زمان غیبت برای شیعیان (فقط) حلال شده است (مثلاً: وسیله النجاه، باب انفال). که این یعنی بی عدالتی محض نسبت به دیگر انسانها و حتی نسبت به دیگر مسلمانها و در مورد شیعیان هم یعنی شیر تو شیر. اما بعضی فقهای سیاسی مثل خمینی، خود را جایگزین امام کرده اند که بدتر از قبل است یعنی ولی فقیه مالک بخش اعظم زمین و منابع جهان است.

معادن

ابهام در مورد معادن بیش از زمین است. علت این ابهام این است که در ۱۴۰۰ سال پیش در محیط عربستان معادن کوچک کم اهمیت مثل معادن نمک و امثالهم شناخته بوده است و پیامبر هم بر اساس همان اطلاعات دستور وضع کرده است. آنچه از پیامبر دیده شده عبارتند از: واگذاری معادن به فرد (مغنی ۱۵۸/۶) و نفی تملیک اختصاصی معادن نمک (مغنی ۱۵۸/۶) و گرفتن زکات از معادن. پس قطعی است که اسلام مالکیت شخصی بر معادن را برسمیت شناخته است. و بهمین دلیل بر معادن خمس قرار داده شده است. نظر اکثر فقهاء سنی و شیعه این است که معادن از زمین تبعیت می کند. بنابراین کسی که معدنی را استخراج می کند در حقیقت آن زمین را آباد کرده است و ملک شخصی اوست و فقط مکلف به پرداخت زکات (اهل سنت) یا خمس (شیعه) است. (مغنی ۱۵۸/۶-۱۵۹).

کلیه ی اشکالاتی که بر انواع مالکیت زمین مطرح شد در مورد معادن نیز صادق است. در زمان حاضر بدیهی است که مالکیت شخصی معادن فاجعه است، اوج بی عدالتی است مخصوصا در معادن عظیم مثل نفت و چنین کاری غیر معقول و غیر قابل اجرا است.

روش عادلانه و معقول آنست که معادن هم مثل زمین در اختیار دولت دموکراتیک باشد و معادن عظیم را خود دولت استخراج کند و معادن

کوچک را با مشارکت بخش خصوصی استخراج کند بنحویکه سود معقولی هم به بخش خصوصی برسد و معدن مطلقا نباید به مالکیت شخصی کسی درآید.

منابع طبیعی

در اسلام در مورد مالکیت منابع دیگر مثل دریاها و ذخائر آنان، چشمه ها، رودخانه ها، مراتع و جنگلها ابهام وجود دارد. علت این ابهام شاید این باشد که بعضی از این منابع در محیط مکه ومدینه وجود نداشته است. و اهمیت این منابع هم شناخته نبوده است. آنچه در سنت پیامبر وجود دارد عبارتند از: مالکیت خصوصی چاهی که توسط فردی کنده می شود (مغنی ۱۷۱/۶) و حدیث "الناس شركاء فی الماء و الکلاّ و النار" (مغنی ۱۵۸/۶) ترجمه: مردم در سه چیز شریکند آب و مرتع و آتش، که بعضی از علما این حدیث را ضعیف دانسته اند (فقه آسان ۴۳۲). بهر صورت با توجه به موقعیت بیان حدیث، پیداست که منظور از آب، مخازن مختصر آب عربستان بوده است. بهر روی، روش عادلانه و معقول آنست که منابع هم نباید به مالکیت شخصی در آید و باید استفاده از آنان تحت نظر دولت دموکراتیک باشد.

در مجموع در اسلام، تکلیف زمین، معادن و منابع بطور واضح و عادلانه مشخص نیست. همین ابهام موجب شده که در جمهوری اسلامی

وضعیت زمین و منابع هیچ تغییر جدی نسبت به زمان شاه نکند. فقط نوع زمینداران تفاوت کردند. در ابتدای انقلاب تحت تاثیر سوسیالیسم سعی کردند همه چیز را دولتی کنند و بسیاری از اموال را بدون بررسی صحیح مصادره کردند و با گذشت چند سالی تقریباً اکثر آنان را برگرداندند و در چندین سال گذشته، از سردمداران سیستم سرمایه داری هم، معتقد تر به سرمایه داری شده اند. این برای آنست که اسلام خود طرح و سیستم اقتصادی ندارد.

معقولترین و عادلانه ترین روش آنست که، زمین، ومعدن و دیگر منابع طبیعی حق همه ی مردم بطور مساوی است نه حق شخصی و نه حق امام و نه حق ولایت فقیه است. و استفاده ی عادلانه و صحیح از آنان تنها در حکومت منتخب خود مردم امکانپذیر است

دانش و تکنولوژی (ابزار تولید)

علم و تکنولوژی محصول تلاش پیوسته ی بشر در طول تاریخ و در سراسر جهان است و در جهان امروز، مهمترین عامل تولید کالا و ثروت است. واضح است که همه ی انسانها مولد علم و تکنولوژی نیستند. علم و تکنولوژی توسط نخبگان که اقلیت کوچکی از جوامع را تشکیل می دهند تولید می شود. دوم: تمام کشورها بصورت یکسان در تولید علم نقش ندارند و سوم اینکه تولید علم و تکنولوژی نیاز به سرمایه گذارهای بزرگی

دارد. بر اساس سه نکته ی فوق عقلا نمی توان گفت که علم و تکنولوژی حق همه ی بشر است و تولید کنندگان آن، باید آنرا به رایگان در اختیار بشر قرار دهند. اما انساتیت (نیکی به مردم) اقتضاء می کند که دانش و تکنولوژی را فی الجمله در مالکیت عمومی بشر بدانیم. خوشبختانه دانشمندان معمولا انسان ترین افرادند و معمولا نتیجه ی تلاش خویش را به رایگان در اختیار بشریت قرار می دهند. از طرف دیگر تولید علم در دنیای معاصر امری جهانی شده است و هر دانشمندی در هر نقطه ی جهان می تواند به آخرین یافته های علمی جهانی دسترسی داشته باشد و تولید علمی خود را نیز با افتخار در اختیار تمام جهان می گذارد. استثناء معقولی که وجود دارد حق انحصاری تولید (copyright) است. چون در تولید تکنولوژی معمولا مخارج بسیار سنگینی مصرف می شود. مثلا یک شرکت داروسازی میلیونها دلار صرف تولید یک دارو می کند یا یک شرکت صنعتی سرمایه ی عظیمی را صرف تولید و گسترش تکنولوژی خاص میکند. در این موارد لازمست که سود این تولیدات بطور معقولی به تولید کنندگان برگردد و گرنه تولید علم و تکنولوژی متوقف می شود. برای سود بردن شرکت یا فرد تولید کننده حق copyright را ابداع کرده اند بدین نحو که تولید آن تکنولوژی تا زمانی که جایگزین نشده، انحصارا در اختیار تولید کننده ی اولیه ی آن است. البته لازمست که اصلاحاتی جهانی در این قانون انجام گیرد که از سود افراطی بعضی شرکتها جلوگیری بعمل آید و از تولیدکنندگان تکنولوژی هم باندازه ی معقول حمایت شود. متاسفانه حق

copyright در اسلام وجود ندارد و خمینی هم آنرا رد کرده است، بهمین دلیل در ایران، کتابها بدون رضایت نویسندگان و ناشران اصلی ترجمه و یا چاپ می شوند. نرم افزارها بصورت دزدی و مفت در اختیار همگان است و محصولات صنعتی نیز بدون توجه به حق تولید کننده، کپی سازی می شوند. جالب است که بیشترین دزدی علمی یعنی دزدیدن مقالات علمی و کتابها و اختراعات محققان خارجی و مدارک قلابی در بین مؤتمترین افراد مخصوصا در دولت احمدی نژاد که متعصبترین مؤمنان را تشکیل می دهند، جریان داشته و دارد. بنحویکه به هیچیک از مدارک سران جمهوری اسلامی نمی توان اعتماد کرد. دانشگاهیان مخصوصا کسانی که در خارج، در دانشگاههای معتبر درس خوانده اند می دانند که برای گرفتن دکترای تخصصی (PhD) حد اقل ده سال درس خواندن عالی از سطح دیپلم نیاز دارد و هم استعداد برجسته و هم سالها مطالعه و تحقیق شبانه روزی در دوره ی دکترای تخصصی نیاز دارد. در حالیکه در ابتدای انقلاب، اکثر سران جمهوری اسلامی، مخصوصا جهاد و سپاه، یا زیر دیپلم بودند و یا دیپلم داشتند، و در حالیکه اینان مثلا یک وزارتخانه را اداره می کردند و یا در جنگ بودند و یا فرماندهی یک لشکر را بعهده داشتند به ناگهان دارای لقب دکتر هم شدند. اینهم از معجزات سیستم آخوندی است. جالب است که بسیاری از اینان با روابطی که داشته اند در دانشگاهها بعنوان هیئت علمی استخدام شده اند و جای اساتید لایق را گرفته اند (بقول یکی از اساتید برجسته ی دانشگاه تهران، بعد از انقلاب هفتاد درصد اساتید دانشگاه تهران

از طریق پارتی وارد دانشگاه شده اند و این در حالیست که اساتید با سواد درستکار را یا اصلا استخدام نمی کنند و یا به دورترین نقاط ایران پرتاب می کنند) و به اینهم قانع نیستند و در دانشگاه هم می خواهند ارتقاء پیدا کنند در حالیکه نه سوادش را دارند و نه حال تحقیق دارند. طبعاً در دانشگاه هم دست به نیرنگ و دزدی می زنند. از جمله به معدود محققان سالم فشار می آورند که اسمشان را در مقالات بنویسند و دانشجویان را مجبور می کنند برای آنان کار کنند و مقالات خارجی را کپی برداری می کنند و به اسم خودشان به چاپ می رسانند. و احمدی نژاد هم به این مقالات قلابی در تلویزیون افتخار می کند. یک لحظه بیندیشید آیا آخوندها هیچ جای آلوده نکرده را در این مملکت باقی گذاشته اند؟.

البته این تضييع حق بیش از همه به تولید علم و تکنولوژی داخلی ضربه می زند. چون هر ایرانی می داند که اگر سرمایه و کار فراوانی را صرف تولید یک نرم افزار، یک دارو و یا یک قطعه ی تکنولوژیک بکند به محض ورود به بازار، کپی برداری می شود و حتی مخارجش را هم بدست نمی آورد. بنابراین گرچه حکومت ولایت فقیه از این دزدی از غریبهها خوشحالند ولی بیشترین ضربه را در درازمدت به ملت ایران وارد می کنند.

پس در مورد مالکیت علم و تکنولوژی، چیزی در اسلام وجود ندارد چون در زمان پیامبر علم و تکنولوژی وجود نداشته است. بنابر این تکلیف این عامل اساسی تولید و ثروت نیز در اسلام مهمل گذاشته شده است.

حقوق اقتصادی دیگر

براساس میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی به هر انسان حقوق اساسی دیگری از جمله غذا، بهداشت و درمان، مسکن و آموزش تعلق می‌گیرد. این موارد در مواد ۱۱-۱۳ این میثاق آمده‌اند:

ماده ی ۱۱: ۱. کشورهای طرف این میثاق حق هر کس را به داشتن سطح زندگی کافی برای خود و خانواده‌اش شامل خوراک - پوشاک و مسکن کافی همچنین بهبود مداوم شرایط زندگی به رسمیت می‌شناسند.

ماده ی ۱۲-۱ کشورهای طرف این میثاق حق هر کس را به تمتع از بهترین حال سلامت جسمی و روحی ممکن‌الحصول به رسمیت می‌شناسند.

ماده ۱۳-۱. کشورهای طرف این میثاق حق هر کس را به آموزش و پرورش به رسمیت می‌شناسند.

البته تعیین این حقوق بدین معنی نیست که افراد از کار سرباززند و منتظر باشند دولت زندگی آنانرا تامین کند. چنانچه در همین میثاق آمده است دولت با همکاری مردم با گسترش دانش و آموزش، سرمایه‌گذاری، ایجاد زمینه ی کار و استفاده ی بهینه از منابع طبیعی و انسانی زمینه ی بکارگیری افراد جامعه را فراهم می‌کند و بدین طریق حقوق مزبور برای همگان تامین می‌شود. طبعاً بازهم عده ای قادر به تامین این حقوق خویش نیستند و دولت با استفاده از مالیات، حقوق آنانرا تامین می‌کند.

در اسلام چنین حقوقی برای انسان برسمیت شناخته نشده است، در اکثر ادیان از جمله اسلام در ارتباط با روزی (رزق) سه ایده مطرح شده است:

اول: اختلافات مالی بین طبقات اجتماعی از جمله فقر دسته ای و ثروت دسته ای دیگر، خواست خداوند است. مثلاً:

- أَمْ يَقْسُمُونَ رَحْمَةً رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سَخِرِيًّا وَرَحْمَتِ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ (زخرف ۳۲).

ترجمه: آیا آنانند که رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند ما معاش آنان را در زندگی دنیا میانشان تقسیم کرده‌ایم و برخی از آنان را درجاتی بالاتر از بعضی قرار داده‌ایم تا بعضی از آنها بعضی [دیگر] را مسخر خویش کنند (در خدمت گیرند) و رحمت پروردگار تو از آنچه آنان می‌اندوزند بهتر است.

- امام باقر از قول پیامبر نقل کرده است: جبرئیل به من خبر داد که هیچکس نمی‌میرد مگر اینکه رزقش را تمام می‌کند، پس تقوی پیشه کنید و طلب رزق را کوتاه کنید (کافی ۸۰/۵).

دوم: وقتی تفاوت به خواست خداست و رزق هر کس هم به او می‌رسد، پس افراد تهیدست باید به این تفاوتها راضی باشند و اعتراضی نکنند. مثلاً:

- لَا تَمْدَنَّ عَيْنِيكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ (حجر ۸۸)

ترجمه: و به آنچه ما دسته‌هایی از آنان را بدان برخوردار ساخته‌ایم چشم مدوز.

این ایده های دوگانه، آرامش و پذیرش را در طبقات پائین اجتماع ایجاد می کند و آنها را در پی گیری حقوق اساسی شان سست می کند. این ایده ها تفاوت بین غنی و فقیر را طبیعی جلوه می دهد و آنها را تثبیت و پایدار می کند. بهمین دلیل است که معمولا در جوامع بسیار مذهبی کمترین در گیری برای حقوق اقتصادی وجود دارد. مذهب چون مخدری مردم را آرام می کند و آنها را به رضا و قناعت فرامی خواند.

سوم: افراد ثروتمند به فقراء بعنوان یک کار خدایپسندانه کمک کنند، بصورت زکات و صدقه. پرداخت صدقه در تمام ادیان وجود دارد. صدقه پرداختی اختیاری است. صدقه کاری تحقیر آمیز و نوعی گداپروزی است. در صورتیکه با به رسمیت شناختن حق مردم در زمین، معادن و منابع دیگر و برسمیت شناختن حق آنان بعنوان انسان، طبقات کم در آمد یا بیکار، حق خود را از جامعه می گیرند و منتظر گدائی از ثروتمندان نمی مانند. اما زکات اجباری است و چنانچه قبلا گفتیم زکات عمدتا غیر قابل اجرا است. بهر روی با این سه ایده گرچه تا حدود کمی وضع طبقات ضعیف بهبود می یابد ولی چنانچه تاریخ کشورهای اسلامی نشان داده، عدالت برقرار نمی شود و فقر از بین نمی رود. بلکه فقر و ناداری از نظر روانی قابل تحمل می شود. در جمهوری اسلامی نیز می بینید که کل تلاش حکومت برای رفع

فقر، به گذاشتن صندوقهای گدائی بر سر هر کوی و برزن خاتمه یافته است.

نتیجه گیری

واقعیت این است که اقتصاد یک علم مفصل و تخصصی پیچیده است که در دهها شاخه دارای دکترای تخصصی است. حل مشکلات اقتصادی متناسب با ارزشهای انسانی، متکی به استفاده ی بهینه از دانش اقتصاد است و سختی این موضوع را همگان امروزه درک کرده اند. آنچه در اسلام آمده است، مطالبی ساده در حد زندگی ابتدائی ۱۴۰۰ سال قبل عربستان است. همانطور که قبلا اشاره شد همان معاملات ساده مثل خرید و فروش و مزارعه و غیره که در عربستان جریان داشته در اسلام هم تداوم یافته است. اسلام به معاملات ساده ی آنزمان زکات و خمس را هم اضافه کرده که بخش عمده ای از این مالیاتها برای گرداندن دستگاه مذهبی است و البته بخشی هم به مستمندان پرداخت می شود. گرچه این دو نوع مالیات در صدر اسلام قابل اجرا بوده اند، امروزه غیر عادلانه و غیر قابل اجرا هستند. در اسلام از مسائل اساسی اقتصادی مثل ابزار تولید، نقش سرمایه در تولید، سرمایه گذاری، ارزش کار، ارزش اضافی، برنامه ریزی اقتصادی، توسعه ی اقتصادی، قیمت گذاری کالاها، مسائل پول و بانک، تورم و دهها موضوع دیگر اقتصادی صحبتی نشده است. در اسلام، مالکیت زمین، معادن

و مخصوصاً مالکیت منابع و تکنولوژی مبهم گذاشته شده است. در اسلام هیچ تعریف واضحی از عدالت اقتصادی وجود ندارد، و در تمام طول تاریخ در کشورهای اسلامی، اقتصادی برتر و عادلانه تر از کشورهای غیر اسلامی هم عصر، وجود نداشته است. ارزشهای اقتصادی مثل حقوق اقتصادی مردم که در حقوق بشر امروز مطرح است، در اسلام وجود ندارد. خلاصه اسلام نه دانش اقتصاد دارد و نه ارزشهای درست اقتصادی دارد. اقتصاد موجود در اسلام، روابط ساده ی اقتصادی محیط کوچک و عقب افتاده ای مثل مدینه ی آنزمان است و بس که تفاوت مهمی هم با روابط اقتصادی در قبل از اسلام ندارد. پیامبر هم هیچ کار برجسته ی اقتصادی انجام نداد، نه کشاورزی، نه تولید برجسته یا کاری متفاوت با قبل. اصولاً زندگی پیامبر و یارانش متکی به غارت اموال کفار بود چنانچه در تاریخ نقل شده و از خود او در صفحات قبل نقل کردم که رزق او متکی به سرنیزه بوده است به هزینه ی نابود کردن همه چیز مردم غیر مسلمان. علاوه بر آنچه گفتم متأسفانه در اسلام یک سری ایده های ضد پیشرفت و توسعه هم وجود دارد که وضع را وخیمتر می کند این ایده ها در فصل آتی بحث می شوند.

بنابراین اگر جامعه ای مؤمن باشد و بخواهد بر اساس مسائل اقتصادی اسلام واقعا عمل کند، نه تنها پیشرفت نمی کند بلکه بیشتر و بیشتر، واپس می رود. چنانچه طالبان و حکومت ایران هر دو نشان دادند. در ایران ۳۰ سال است که لغت عدالت لقلقه ی زبان ولایت فقیه است و از عدالت هیچ خبری نیست. نه اینکه مسئولین نخواهند، چیزی در اسلام

نیست که بتوان با آن عدالت برقرار کرد. در ایران اگر فروش سرسام آور منابع ملی مثل نفت و گاز و دهها نوع معدن دیگر نبود، همه چیز فرو می ریخت. اگر نانی هست به برکت نفت است و اگر سیستم اداری- اقتصادی دست و پا شکسته ای وجود دارد به برکت دانش اقتصاد و مدیریت نوین است. فروش منابع آینده ی کشور و در ماندگی دائمی در مشکلات اقتصادی، دال بر ناکارائی چیزی بنام اقتصاد اسلامی است. همه ی تلاشهایی هم که در ۳۰ سال گذشته برای تولید چیزی بنام اقتصاد اسلامی شده با شکست مواجه شده است. مثلا مطهری کتاب کوچکی بنام اقتصاد اسلامی نوشته که در مجموع کمتر از ۱۰ صفحه ی آن بر گرفته از احکام اسلامی است و بقیه، مباحث متمایل به سوسیالیسمی است که هیچ ربطی به اسلام ندارد و جالب است که خمینی دستور توقف چاپ آن کتاب را صادر کرد چون با اسلام سازگار نبود.

فصل ۴

موانع پیشرفت و توسعه در اسلام

در اسلام آموزه‌هایی وجود دارند که موجب کند کردن توسعه و پیشرفت می‌شوند. در این فصل به این آموزه‌ها می‌پردازیم.

علم ارزشمند در اسلام، علم دین است

با توجه به اینکه پایه‌ی تمام پیشرفتهای جدید بشری، علوم تجربی است، لازم است بدانیم که نظر اسلام در مورد علوم تجربی چیست.

در قرآن تاکید فراوانی بر اهمیت و ارزش تفکر، تعقل و علم شده است و همچنین در سنت نیز این اهمیت تکرار شده است. آیات و احادیث بسیار زیادند در اینجا چند نمونه ذکر می کنیم:

– قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ (زمر ۹)

ترجمه: بگو آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند تنها خردمندانند که پندپذیرند (۹)

– إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمَّ الْأَذِينَ لَا يَعْقِلُونَ (انفال ۲۲)
ترجمه: قطعاً بدترین جنبنندگان نزد خدا کران و لالانی اند که تعقل نمی کنند

– آل عمران: إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ ۱۹۰ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ۱۹۱

ترجمه: مسلماً در آفرینش آسمانها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز برای خردمندان نشانه هایی است (۱۹۰) همانان که خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می کنند و در آفرینش آسمانها و زمین فکر می

کنند. پروردگارا اینها را بیهوده نیافریده‌ای منزهی تو پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان بدار (۱۹۱)

- قال النبی: من سلک طریقاً یطلب به علماً سهل الله له طریقاً الی الجنة (اهل سنت: صحیح بخاری ۲۷/۱)

ترجمه: پیامبر گفت کسی که راهی را در طلب علم طی کند خداوند راهی به بهشت را برایش تسهیل می کند.

- الامام علی: العلم اصل کل خیر (غررالحکم ۲۰)
ترجمه: علم اصل هر خیری است.

آیا منظور از علم ارزشمند در اسلام، همه ی علوم است؟

منظور از اینهمه تاکید بر علم، علم دین است و تعقل و تفکر مورد نظر اسلام تعقل و تفکر در دین است.

برای اثبات این امر شواهد بسیاری وجود دارد از جمله:

اول: اگر در آیاتی که در آنان از علم، تفکر و تعقل یادشده دقت کنید همگی در زمینه ی ایمان و عمل به اسلام است. برای مثال به آیات زیر توجه کنید:

- أَمِنْ هُوَ قَائِلٌ أَنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةً رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ (زمر ۹)

ترجمه: [آیا چنین کسی (کافر) بهتر است] یا آن کسی که در طول شب در سجده و قیام اطاعت [خدا] می کند [و] از آخرت می ترسد و رحمت

پروردگارش را امید دارد بگو آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند تنها خردمندانند که پندپذیرند (۹)

منظور آیه کاملاً واضح است یعنی کسانی که در طول شب به اطاعت خدا مشغولند، علم دارند (یعلمون) و در مقابل کسانی که عبادت نمی‌کنند علم ندارند (لا یعلمون) بنابر این منظور از علم، علم به خدا و دین است.

آیات ۱۹۰-۱۹۱ آل عمران که در بالا ذکر شد نمونه‌ی عالی هستند از اینکه تفکر مورد نظر قرآن تفکری است که منجر به ایمان شود: ترجمه: مسلماً در آفرینش آسمانها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز برای خردمندان نشانه‌هایی است (۱۹۰) همانان که خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند و در آفرینش آسمانها و زمین فکر می‌کنند. پروردگارا اینها را بیهوده نیافریده‌ای منزهی تو پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان بدار. (۱۹۱)

دوم: ایندو آیه از سوره ی انفال را مجاور هم بگذارید:

- إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمَّ الْأَذِينَ لَا يَعْقِلُونَ (انفال ۲۲)

ترجمه: قطعاً بدترین جنبندها نزد خدا کران و لالانی‌اند که تعقل نمی‌کنند

- إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (انفال ۵۵)

ترجمه: قطعاً بدترین جنبندها پیش خدا کسانی‌اند که کفر ورزیدند و ایمان نمی‌آورند

نتیجه این می شود: کفر و بی ایمانی = تعقل نکردن، به عبارت دیگر: ایمان = تعقل

سوم: أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا (فرقان ۴۴)

ترجمه: یا گمان داری که بیشترشان (کفار) می شنوند یا می اندیشند آنان جز مانند چهارپایان نیستند بلکه گمراه ترند.

در آیه فوق کفار را فاقد تعقل قلمداد کرده است. یعنی ایمان مساوی تعقل است.

چهارم: وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ (ملک ۱۰)

ترجمه: و (کافران) گویند اگر شنیده بودیم یا تعقل کرده بودیم در دوزخیان نبودیم.

در این آیه اصحاب جهنم را فاقد تعقل می داند. این تفحص را می توانید در بقیه ی آیاتی که لغت فکر یا عقل و یا علم دارند ادامه دهید به همین نتیجه می رسید.

بنابراین با توجه به کلیه ی آیات مربوط به علم و تعقل در قرآن (که چند مورد آن ذکر شد)، کسی که ایمان ندارد فاقد تعقل و تفکر و علم بحساب می آید هر چند استاد ریاضی یا نجوم و یا فیزیک باشد. به بیان

دیگر، علمی که یادگیری و آموزشش صواب دارد و معلم و متعلمش محترم است دانش دین است.

اما شواهدی از احادیث:

- النبی: من ابتغی العلم من غیره اضله الله (تفسیر عیاشی ۶/۱)
ترجمه: کسیکه برای علم به غیر از قرآن رجوع کند خدا او را گمراه می کند.

- امام کاظم از پیامبر نقل کرده: روزی پیامبر وارد مسجد شد. دید عده ای دور فردی جمع شده اند. پرسید این کیست؟ گفتند علامه (بسیار دانا). پرسید علامه چیست؟ گفتند او داناترین فرد به انساب عرب و وقایع عرب و ایام جاهلیت و اشعار آنست (تاریخ و ادبیات و نسلهای عرب را میداند). پیامبر گفت این علمی است که ندانستنش ضرری نمی رساند و دانستنش نفعی ندارد. سپس گفت "انما العلم ثلاثه: آیه محکمه، او فریضه عادلانه او سنه قائمه و ما خلاهن فهو فضل" یعنی علم سه گونه است: آیه ی محکم، یا واجب الهی عادلانه و یا سنت استوار (که هر سه علم دینند) و غیر از آن فضل است (اصول کافی ۳۲/۱).

یعنی پیامبر غیر از علم دین را علم نمی داند. و بقیه ی علوم را فضل می داند. فضل به معنی زیادی است یا زیادی نیکو (فضیلت) و یا زیادی بیهوده. با توجه به فحوای سخن پیامبر بنظر می رسد که منظور وی زیادی بیهوده

باشد. نظر اکثریت قریب به اتفاق علمای دینی هم همین است. در اینجا برای نمونه نظر دوتن از بزرگترینها را می آورم:

مولوی بزرگترین شاعر و عارف اسلامی می گوید:

خرده کاریهای علم هندسه یا نجوم و علم طب و فلسفه
کان تعلق با همین دنیستش ره به هفتم آسمان بر نیستش
این همه علم بنای آخور است که عماد بود گاو و اشتر است
بهر استبقای حیوان چند روز نام آن کردند این گیجان رموز

در جای دیگر می گوید:

علم های اهل حس شد پوزبند تا نگیرد شیر زان علم بلند
یعنی همانطور که پوزبند بره یا گوساله، مانع شیر خوردن آنان از پستان مادر می شود، علوم غیر الهی هم پوزبندی بیش نیستند که مانع یادگیری علم الهی می شوند.

صدر المتالهین شیرازی بزرگترین فیلسوف تاریخ اسلام به بو علی سینا خرده می گیرد که چرا عمر باارزش خویش را در علوم بی ارزش طب و ریاضیات و امثالهم سپری کرده است.

بنابراین دانشهای غیر دینی در اسلام ارزشی ندارند از جمله علوم تجربی. در قرآن و سنت هیچ آیه و یا حدیثی یافت نمی شود که با اطمینان بتوان گفت در مورد علوم تجربی است، که طبیعی است چون علوم تجربی حدود ۲۰۰ سال عمر دارند و در زمان پیامبر ناشناخته بوده است. محمدرضا

حکیمی در کتاب الحیات، بسیار تلاش کرده که حدیثی در مورد علوم تجربی پیدا کند اما نیافته است. ایشان حدود ۲۰ حدیث که در آنان لغت تجربه یا مفهوم آن وجود داشته گرد آورده است (مثل: قال علی: "کل معونه تحتاج الی التجارب " یعنی هر کاری نیاز به تجربه دارد). ولی خودش هم می داند که این تجربه همان تجربه ی روزمره ی شناخته شده بین مردم است نه علم تجربی.

بنابر این دانش تجربی به مفهوم امروزی، در اسلام ناشناخته است و اگر هم شناخته شده بود تازه می شد علم آخور و بی ارزش، و این است گوهر عقب افتادگی، چون گوهر پیشرفت، علم تجربی است. در نظر یک انسان مؤمن خواندن یک آیه ی قرآن یا ذکر یک صلوات، صواب و ارزشش بیش از خواندن یک کتاب فیزیک است. بنابر این هیچگاه یک مؤمن آگاه به اسلام، یک دانشمند موفق علوم تجربی نمی شود. مؤمن ترینها، از علوم تجربی گریزانترینند. این وضعیت اسف باری است که در سراسر جهان اسلام وجود دارد. توجه کنید که کشورهای اسلامی جزو اولین کشورهایی بودند که دانشجو به اروپا اعزام کرده اند از حدود ۱۰۰ سال قبل (مثلا ما از زمان امیر کبیر چنین کردیم). و هنوز هم اعزام می کنند ولی سطح علمی و تولید علمی چه تغییری کرده است؟ نزدیک به هیچ. هنوز هم کشورهای اسلامی از نظر علمی در پائین ترین رده های کشورهای جهان هستند.

اعتقاد به همه چیز داشتن اسلام

- در قرآن بیان شده که قرآن شامل همه چیز است:
- وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ (نحل ۸۹)
- ترجمه: ما بر تو کتابی نازل کردیم که بیان کننده ی همه چیز است
- مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ (انعام ۳۸)
- ترجمه: ما هیچ چیزی را در کتاب فروگذار نکرده ایم.
- عن النبي: ..و انزل على القرآن فيه تبيان كل شيء (تفسیر طبری ۸/۱۵)
- ترجمه: بر من قرآن نازل شد که در آن بیان همه چیز هست
- النبي: من ابتغى العلم من غيره اضله الله (تفسیر عیاشی ۶/۱)
- ترجمه: کسیکه برای علم به غیر قرآن رجوع کند خدا او را گمراه می کند (یعنی همه ی علوم در اسلام هست).
- النبي: من التمس الهدى في غيره اضله الله (تفسیر عیاشی ۳/۱)
- ترجمه: کسیکه برای هدایت به غیر قرآن رجوع کند خدا او را گمراه می کند.
- الامام صادق: ان الله انزل في القرآن تبيان كل شيء، حتى والله ما ترك شيئاً يحتاج العباد اليه الا بينه للناس..(تفسیر قمی ۷/۴۵)
- ترجمه: امام صادق: خداوند در قرآن بیان همه چیز را نازل کرده است. حتی به خدا سوگند چیزی که مردم به آن احتیاج داشته باشند را ترک نکرده است.

بنابراین بر اساس قرآن و سنت، مسلمانان بر این باورند که اسلام همه چیز دارد و پاسنگوی تمام نیازهای آنان است. علاوه بر قرآن، تقریباً هر آنچه پیامبر گفته یا انجام داده جزو سنت شده است و خودش هم محدوده ای برای آن مشخص نکرده یعنی نگفته که کدام جزو سنت است و کدام نیست. بنابر این از رفتار خصوصی جنسی او با زنانش تا نحوه دستشویی رفتن وی و همگی جزو اسلام محسوب می شوند. بنابراین در طی ۲۳ سال پیامبری، برخورد با انواع پدیده ها روی داده و حداقل اشاره ای به بسیاری امور در اسلام وجود دارد. پیامبر نیز گمان می کرده که چون هر موردی در زندگی اعراب زمانش را پاسخ داده، پس چیز دیگری نمانده و اسلام همه نیازهای دنیوی و اخروی را در بر می گیرد. بهر روی مسلمین از آغاز تا کنون بر این تصورند که در امور خصوصی، پاکیزگی و حتی پزشکی، تربیتی، اجتماعی، سیاسی، قضائی، اقتصادی و اخلاقی نیازی به غیر قرآن ندارند. بر اساس این اعتقاد بود که مسلمانان در طی جنگهای مسلمان سازی، تمامی مظاهر تمدن و فرهنگ از جمله کتابخانه های ملل مغلوب را نابود می کردند. مثلاً در فتح مصر، عمرو عاص، فرمانده ی مسلمانان، از عمر در مورد کتابخانه ی عظیم اسکندریه کسب تکلیف کرد. عمر در پاسخ نوشت: "اگر در آن کتابها مطالبی موافق کتاب خدا (قرآن) است، با وجود قرآن ما را به این کتابها نیازی نیست. و اگر در آنها چیزی بر خلاف کتاب خداست، حاجتی به آنها نیست. پس به نابودی آنها اقدام کن". بدنبال در یافت این دستور، عمرو عاص کل کتابها را که محصول فرهنگ چند

هزارساله ی مصر بود به آتش کشید (تاریخ علوم عقلی ص ۳۳). پس از فتح ایران نیز سعد بن ابی وقاص از عمر در مورد کتابخانه های ایران سوال کرد. عمر به او نوشت " آنها درآ به آب انداز" (تاریخ علوم عقلی ص ۳۳). و بدین نحو آثار تمدن عظیم ایران هم نابود شد. ممکن است بعضی بگویند که عمر اینکار را خودسرانه انجام داده، اما جالب است که هیچ اعتراضی از سوی هیچیک از صحابه از جمله علی بر اینکار عمر وجود ندارد یعنی اینکارها مطابق اسلام بوده است.

بر اساس این تصور است که در صدر اسلام و حکومت امویان و اوائل عباسیان هیچ کتابی از یونان ترجمه نشد. (چون مسلمانان تا آنزمان یونان را فتح نکرده بودند کتابها و تمدن یونان برای بشریت باقی ماند. و گرنه امروز هیچ اثری از سقراط و افلاطون و ارسطو و فیثاغورث و امثالهم و کتابهایشان وجود نداشت. و آگاهان می دانند که کتب و فرهنگ و هنر یونان چه اثر عظیمی در تمدنهای بعدی از جمله تمدن امروز داشته است). عباسیان چون دانش دوست بودند اجازه دادند که کتب یونانی ترجمه شود و در همان زمان هم مترجمان با مخالفت شدید روبرو بودند. و تنها از آنزمان بود که دانشهای دیگر به سرزمینهای اسلامی وارد شد و بعد ها دانشمندانی چون بوعلی دنباله ی دانش یونان را در طب و فلسفه و ریاضیات گرفتند و مقداری هم بدان افزودند. بر اساس این باور است که علمای اسلام معتقد بودند که با وجود اسلام، بشر به هیچ قانون دیگری نیاز ندارد. چنانچه شیخ فضل الله نوری می گوید "قانون الهی ما مخصوص به

عبادات نیست، بلکه حکم جمیع مواد سیاسیه را بر وجه اکمل و اوفی داراست. لذا ما ابدا محتاج به جعل قانون نخواهیم بود" (مکتوبات ص ۵۷). باز می گوید " ما اهل اسلام شریعتی داریم آسمانی و جاودانی که در هر موضوع حکمی و برای هر موقع تکلیفی مقرر فرموده است" (لوايح ص ۳۱). همچنین خمینی در کشف الاسرار ص ۲۳۸ خطاب به کسروی می نویسد " ای بی خرد که عیب قانون اسلام را این می دانی که برای مردگان و مردم دوسر نیز تکلیف معین کرده. این قانون خدائی است که از قبل از ولادت تا پس از مردن و از تخت سلطنت تا تخته ی تابوت، هیچ جزئی از جزئیات اجتماعی و فردی را فروگذار نکرده است. اینجا قانونگذار خدای داناست که غفلت از هیچ چیز بشر ندارد در حالیکه زندگی مادی او را به بهترین طرز و بزرگترین اساس تمدن و تعالی اداره می کند زندگی معنوی او را با نیکوترین و سعادت مند ترین طور تامین می نماید. و در عین حال که تکلیف انسان دو سر را گفته، تکلیف انسان خود سر افسار گسیخته چون شماها را نیز معین کرده است و بخواست خدا یکروز عملی می شود" (که عملی شد و کسروی را کشتند). غیر از موضوع مورد بحث، امیدوارم از ادب والا و قلم زیبا و استدلال اوفای خمینی نیز لذت ببرید!! خمینی در ص ۲۸۹ کشف الاسرار می نویسد "جمله ی کلام آنکه بشر چنین حقی (قانونگذاری) ندارد و هر قانونی که وضع کند جز سیاه مشقی نیست"

این باور که جواب همه ی نیازهای بشر در اسلام هست یک فاجعه ی بزرگ است و یک عامل اساسی در عقب افتادگی مسلمانان است

و موجب می شود مسلمانان از دانش بشری در اداره ی حکومت و امور زندگی شان محروم شوند. مسلمانان بجای اینکه برای امور اجتماعی، تربیتی، سیاسی، اقتصادی، حقوقی و قضائی به کتب علمی مراجعه کنند به کتب دینی نوشته شده در ۱۴۰۰ سال پیش مراجعه می کنند. این یعنی رکود و سکون. برای مثال اگر به کتابهایی سیاسی و ... روحانیون بزرگ مثل ولایت فقه و کشف الاسرار خمینی، یا دراسات فی ولایه الفقیه منتظری و یا تنبیه الامه و تنزیه المله نائینی مراجعه کنید هیچ ارجاعی به کتابهای دانشمندان علوم جدید نمی بینید. کسانی که مدعیند مشکلات جهان بشری را حل می کنند حتی برای فهم مسائل جدید هم حاضر نیستند به کتب علمی دانشگاهی جدید مراجعه کنند. این نوع دیگری از آتش زدن کتابخانه ها توسط عمر است چه بسوزانی و چه استفاده نکنی، نتیجه یکسان است. این فاجعه خیلی عمیق است چون همراه با فرهنگ دینی جزو ساختار رفتاری مسلمانان می شود. جوانان مومن دانشگاهی هم وقتی می خواهند یک کتاب غیر درسی در امور اجتماعی بخوانند کتب دینی را می خوانند. چند در صد از جوانان مسلمان اعلامیه ی جهانی حقوق بشر را خوانده اند؟ چند در صد یک کتاب خوب در مورد دموکراسی خوانده اند؟ و قس علی هذا. این سؤال را می توان در مورد نمایندگان مجلس و وزرا و دیگر مقامات کشوری هم مطرح کرد. نتیجه یکسان است. بندرت یک انسان مؤمن کتابی علمی در مورد امور سیاسی اجتماعی می خواند. چون اسلام را کافی می داند.

بر اساس آنچه گفته شد، پیدایش دموکراسی در کشورهای اسلامی از هر جای دیگر جهان سختتر است. کشورهای هند و پاکستان را مقایسه کنید. نژاد و سرزمین و تاریخ هر دو یکی است چنانچه می دانید مسلمانان بطور مخلوط با بقیه ی مردم در سراسر هند زندگی می کردند. و پس از استقلال هند، علی رغم مخالفت گاندی، مسلمانها جدا شدند. بنابراین تفاوت هند و پاکستان تنها در مذهب است. مذهب هندو بیشتر به امور معنوی کار دارد بنابر این دست هندوها در تغییر و پیشرفت باز است و بالعکس اسلام به همه چیز کار دارد و هر چه مذهبی احکام بیشتری داشته باشد بیشتر مانع تغییر و پیشرفت می شود. ببینید دموکراسی در پاکستان چه سرنوشت غم انگیزی داشته در حالیکه در هند پایدار بوده و همچنین است سطح علمی و فنی و مسائل دیگر.

سلب آزادی

در فصل "اسلام و حقوق بشر" نشان دادیم که اسلام بهیچ روی آزادی عقیده را قبول ندارد. بعلاوه، هر گونه نقد احکام اسلامی و هر آنچه به اسلام مربوط است، را گناه و جرم می داند. حال اگر این سلب آزادی را بگذارید در کنار این اصل، که اسلام مدعی است که پاسخ همه ی نیازهای بشری را دارد و عملا هم سعی کرده برای بسیاری جنبه های زندگی انسان تکلیف تعیین کند. نتیجه این می شود که طبعاً حق هرگونه اختیار و اندیشه

و نقد در امور وسیعی از زندگی را از بشر سلب کرده است. یک ایدئولوژی فراگیر مثل اسلام، بصورت فراگیری دست محققان و متفکران را می بندد و نقد و تفکر و اندیشه را فلج می کند. یعنی آزادی فکر و بیان فقط در اموری قابل تصور است که اسلام از آنها حرفی نزده باشد. این گستردگی قانونگذاری در اسلام موجب شده که زندگی افراد متدین بیش از هر چیزی با دین بگذرد. حتی نحوه ی توالی رفتنشان را نیز دین تعیین می کند و این در حالیست که از نقد و خردورزی در مورد این احکام منع شده اند. این پرهیز از تفکر در بخش عظیمی از امور زندگی، منجر به رکود و ایستائی ذهن و خرد آنان میشود. این امر قدرت نقد و خلاقیت (قدرتهای ذهنی که تنها وسیله ی پیشرفت اند) آنان را فلج می کند. چنانچه می بینید کمترین خلاقیتهای فکری، هنری و فرهنگی مربوط به متدین ترین افراد است.

نبود آزادی، موجب توقف رشد فردی و اجتماعی می شود. برای اینکه استعدادهای فرد بتوانند شکوفا شوند. لازم است که آزاد باشد بیاموزد یعنی به کتب و منابع لازم آزادانه دسترسی داشته باشد، آزاد باشد بیندیشد، آزاد باشد نقد کند و آزاد باشد بنویسد و بیان کند و آزاد باشد نقد و خلاقیت خویش را عرضه کند. نفی هر کدام از این آزادی ها، فرد را از رشد باز می دارد. بقول یکی از بزرگان " بدون آزادی، چیزی بنام فرزاندگی وجود نخواهد داشت". اصولا بدون آزادی، اندیشمند و متفکری بوجود نمی آید. رشد اجتماعی هم نتیجه ی جمع و کنش متقابل رشد های فردی است. پس نفی آزادیها، رشد اجتماعی را هم متوقف می کند. در زمینه ی

سیاسی هم، عدم آزادی بیان موجب پایدار شدن خطاها و فساد دستگاه حکومتی می شود. همچنین سیستم سیاسی از تکامل، بهبود و رشد باز می ایستد. بطور خلاصه اصلاح و رشد در هر زمینه ای از زندگی فردی و اجتماعی، نیازمند آزادی در آن زمینه است و بدون آزادی همه چیز را کد می شود و به فساد می گراید. نگاهی به تاریخ، این حقیقت را آشکار می کند. مثلا رشد علمی در مقاطعی از تاریخ اتفاق افتاده که اندیشمندان از آزادی های فوق، بطور نسبی برخوردار بوده اند. در شوروی سابق رشد تکنولوژیک و کشاورزی نسبتا خوب بود چون در این زمینه ها حساسیت ایدئولوژیک کمتر بود و طبعاً آزادی نسبی وجود داشت. البته این رشد کمتر از غرب بود چون برنامه ریزیها در دست دولت بود و بخش خصوصی هم وجود نداشت. اما در زمینه های سیاسی، اجتماعی، حقوق، اقتصاد، تعلیم و تربیت، تاریخ و فلسفه، محدودیتهای شدید ایدئولوژیک موجب رکود و ضعف و عقب افتادگی شد. چون دانشمندان نمی توانستند پا را از حریمهای کمونیسم فراتر بنهند. و همین عقب افتادگی ها قطعاً از عواملی بودند که به سقوط کمونیسم کمک کردند.

همین وضعیت در مورد مسلمانان وجود دارد. اسلام در بسیاری از زمینه ها نظر داده و یا جعل قانون کرده است و طبعاً مسلمین بهیچ روی حق ندارند چیزی بگویند که کمترین برخوردی با این احکام داشته باشد. بنابر این هیچ دانشمندی در اقتصاد، سیاست، روانشناسی، تعلیم و تربیت، انسان شناسی، جامعه شناسی و حتی فیزیک و زیست شناسی و پزشکی و

بهداشت نمی تواند چیزی را مطرح کند که با مطالب اسلام اصطکاک داشته باشد. مثلا به تئوری تکامل در زیست شناسی توجه کنید. در همه ی کشورهای اسلامی صحبتی و تحقیقی در مورد این تئوری پایه در زیست شناسی، نمی شود. و بصورت گذرا و با احتیاط تمام، فقط به آن اشاره می شود. چون این تئوری با سخنان قرآن در مورد خلقت موجودات و انسان ناسازگار است.

حال اگر به محدودیتهای فوق، سلب آزادی ها توسط حکومت اسلامی را هم بیفزائید وضعیت دهشتناک می شود. ببینید چه بلایی بر سر رشته علوم سیاسی در این کشور در ۳۰ سال گذشته آمده است. هر استاد یا محققى که بخواهد چیزی بگوید یا بنویسد و یا تحقیق کند، بنحوی با ولایت فقیه در گیر می شود و مجبور است که لب بگذرد و حرف نزند و با اندک بی احتیاطی، اساتید شغل خود را از دست می دهند.

پرهیز از غیر مسلمانان

عدم دوستی با کافران و دشمنی با آنان، پلید دانستن آنان که اختلاط با آنان را بشدت مشکل می کند موجب می شود که مسلمانان از معاشرت و برخورد با اندیشه ها و فرهنگهای دیگران و از استفاده از دست آوردهای علمی و فرهنگی آنان محروم شوند و از پیشرفت و تکامل باز مانند. اگر دقت کنید بیشتر مسلمانانی که در کشورهای غربی دوام می آورند

آنانی هستند که ایمان قوی ندارند. بنظر می رسد که این حکم عمدا توسط پیامبر وضع شده تا مبادا ایمان مسلمانان در اختلاط با غیر مسلمانان تضعیف شود.

تقدیر گرائی

تقدیر گرائی اعتقاد به این است که سرنوشت فرد از پیش تعیین شده است. اینکه چگونه زندگی می کند، چه مقدار روزی می خورد، چه حوادثی بر سرش می آید، صالح است یا طالح و چه زمانی و به چه نحو می میرد، همه از قبل برنامه ریزی شده است. بنابر این تلاش فرد تاثیری در سرنوشت او ندارد. نتیجه ی تقدیر گرائی، بی تلاشی، عدم برنامه ریزی، بطالت و تسلیم است که طبعاً مانع پیشرفت و توسعه می شود. اگر سرنوشت افراد چنین محتوم است، جامعه هم که از افراد تشکیل شده سرنوشت محتومی دارد و تلاش برای بهبود وضع جامعه هم بیهوده است. این باور برای توسعه و پیشرفت سم مهلك است. در اینجا نمونه کوچکی از آیات و احادیث مؤید تقدیرگرائی را می آوریم:

- قُلْ لَنْ يَصِيْبَنَا اِلَّا مَا كَتَبَ اللّٰهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (توبه ۵۱)

ترجمه: : بگو هرگز چیزی جز آنچه خداوند برای ما مقرر داشته است، به ما نمی رسد، او مولای ماست و مؤمنان باید بر خداوند توکل کنند.

این آیه بوضوح و با قطعیت نقش عوامل دیگر، غیر از خواست خداوند را نفی می کند. این آیه در زمینه ی جنگ است. به مؤمنین می گوید که اگر به جنگ بیایید یا نیایید، در همان زمان و بهمان نحو که خدا مقرر کرده می میرید. طبیعی است که این باور ترس از جنگ را زائل می کند و این همان چیزی است که پیامبر نیاز داشت. دقیقاً همین مطلب در دو آیه ی زیر آمده است و در آیه ی ۷۸ صریحاً می گوید که همه (سرنوشت‌های نیک و بد) از جانب خداست:

– أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَىٰ وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا نساء ۷۷ أَيْنَمَا تَكُونُوا يَدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ وَإِنْ تُصَبِّهُمُ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصَبِّهُمُ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكُمْ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَا لَهُؤَلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا (نساء ۷۸)

ترجمه: آیا ندیدی کسانی را که به آنان گفته شد [فعلاً] دست [از جنگ] بردارید و نماز را برپا کنید و زکات بدهید پس چون جنگ بر آنان مقرر شد بناگاه گروهی از آنان از مردم (کفار) ترسیدند مانند ترس از خدا یا ترسی سخت‌تر و گفتند پروردگارا چرا بر ما جنگ را مقرر داشتی چرا ما را تا مدتی کوتاه مهلت ندادی بگو برخورداری دنیا اندک و برای کسی که تقوا پیشه کرده آخرت بهتر است و [در آنجا] به قدر نخ هسته خرمایی بر شما

ستم نخواهد رفت (۷۷) هر کجا باشید شما را مرگ درمی‌یابد هر چند در برجهای استوار باشید و اگر [پیشامد] خوبی به آنان برسد می‌گویند این از جانب خداست و چون صدمه‌ای به ایشان برسد می‌گویند این از طرف توست بگو همه از جانب خداست، این قوم را چه شده است که سخن را نمی‌فهمند (۷۸)

- ما أصاب من مصيبةٍ فی الأَرْضِ وَلاَ فی أَنْفُسِكُمْ إِلاَّ فی كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (حدید ۲۲) لَكَيْلًا تَأْسُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلاَ تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ (حدید ۲۳)

ترجمه: هیچ مصیبتی در زمین و به جانهای شما نرسد مگر آنکه پیش از آنکه آن را آفریده باشیم در کتابی (ثبت) است؛ بیگمان این امر بر خداوند آسان است. (۲۲). تا بر آنچه از دست شما رفته اندوهگین نشوید و به [سبب] آنچه به شما داده است شادمانی نکنید و خدا هیچ خودپسند فخرفروشی را دوست ندارد (۲۳)

در آیه ی ۲۲ حدید به صراحت می‌گوید که هر اتفاقی در زندگی ما می‌افتد از قبل از خلقت ما در کتاب تقدیر الهی نوشته شده و بتدریج اجرا می‌شود. در آیه ی ۲۳ سود تقدیر گرائی را ذکر می‌کند که آرامش است.

در آیه ی زیر پیروزی در جنگ را نتیجه ی کار خدا می‌داند نه

جنگجویان:

- فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتُ إِذْ رَمَيْتُ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى (انفال)
(۱۷)

ترجمه: پس شما آنان را نکشته‌اید بلکه خداوند کشته است؛ و چون تیر انداختی، به حقیقت تو نبودی که تیر می‌انداختی بلکه خداوند بود که تیر انداخت

در آیه ی زیر و آیات متعدد دیگر به صراحت می‌گوید که خدا هر که را خواست هدایت می‌کند و هر که را خواست گمراه می‌کند.
- وما أرسلنا من رسول إلا بلسان قومه ليبين لهم فيضل الله من يشاء ويهدى من يشاء وهو العزيز الحكيم (ابراهيم ۴)

ترجمه: ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم تا برای آنان بیان کند پس خدا هر که را بخواهد گمراه میکند و هر که را بخواهد هدایت می‌کند و اوست ارجمند حکیم.

در آیه ی زیر بیان شده که بسیاری از جن و انس برای رفتن به جهنم آفریده شده‌اند.

- وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (اعراف ۱۷۹)

ترجمه: و در حقیقت بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم دل‌هایی دارند که با آن درک نمی‌کنند و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند و

گوشه‌هایی دارند که با آنها نمی‌شنوند آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند
آنها همان غافلانند.

آیه ی زیر به صراحت تقدیر گزائی در سیاست را بیان می‌کند.
یعنی حکومتها به خواست اوست که می‌آیند و می‌روند و تلاش ملتها بی
نتیجه است.

– قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ
مَنْ تَشَاءُ وَتُذَلِّلُ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ آل (عمران
۲۶)

ترجمه: بگو بار خدایا تویی که مالک ملک هستی هر آن کس را که خواهی
فرمانروایی بخشی و از هر که خواهی فرمانروایی را باز ستانی و هر که را
خواهی عزت بخشی و هر که را خواهی ذلیل کنی همه خوبیها به دست
توست و تو بر هر چیز توانایی.

و آیه ی زیر به صراحت تقسیم رزق را بدست خدا و ثروت عده
ای و فقر عده ای را خواست خدا می‌داند

– أَمْ يَقْسُمُونَ رَحْمَةً رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سَخِرِيًّا وَرَحْمَتِ رَبِّكَ
خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ (زخرف ۳۲).

ترجمه: آیا آنانند که رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند ما معاش آنان را
در زندگی دنیا میانشان تقسیم کرده‌ایم و برخی از آنان را درجاتی بالاتر از

بعضی قرار داده‌ایم تا بعضی از آنها بعضی [دیگر] را مسخر خویش کنند (در خدمت گیرند) و رحمت پروردگار تو از آنچه آنان می‌اندوزند بهتر است.

آیات تقدیر زیادند و بهمین اکتفاء می‌کنیم. اما احادیث تقدیر هم بسیارند که چند عدد را نقل می‌کنیم:

پیامبر در حدیثی خلقت بشر را در شکم مادر توضیح می‌دهد:

قال النبی إن أحدکم یجمع خلقه فی بطن أمه أربعین یوما ثم یكون علقه مثل ذلک ثم یكون مضغه مثل ذلک ثم یبعث الله ملکا فیؤمر بأربع کلمات ویقال له اکتب عمله ورزقه وأجله وشقی أو سعید ثم ینفخ فیہ الروح فإن الرجل منکم لیعمل حتی ما یكون بینہ وبين الجنة إلا ذراع فیسبق علیه کتابة فیعمل بعمل أهل النار ویعمل حتی ما یكون بینہ وبين النار إلا ذراع فیسبق علیه الکتاب فیعمل بعمل أهل الجنة (اهل سنت: صحیح بخاری ۴/۱۳۵)

ترجمه: هر کس از شما خلقتش در شکم مادر در ۴۰ روز جمع می‌شود. سپس علقه می‌شود بمدت ۴۰ روز سپس مضغه مشود بمدت ۴۰ روز سپس خدا فرشته‌ای را مبعوث می‌کند و به او ۴ فرمان امر می‌شود. به فرشته گفته می‌شود که عمل و رزق و مرگ و شقی یا سعید بودنش را بنویس (یعنی همه‌ی اینها از قبل از تولد مشخص می‌شوند) سپس در او روح دمیده می‌شود. پس فردی از شما عمل (نیکو) انجام می‌دهد تا فاصله‌ی او تا بهشت یک ذرع است در آن هنگام کتاب (سرنوشتش) بر او غلبه

پیدا می کند و عمل اهل آتش را انجام می دهد (و جهنمی می شود) و (یا فردی) عمل (شر) انجام می دهد تا فاصله ی او تا جهنم یک ذرع است در آن هنگام کتاب (سرنوشتش) بر او غلبه پیدا می کند و عمل اهل بهشت را انجام می دهد (و بهشتی می شود). (یعنی اگر فرد عمری را کار شر یا خیر انجام دهد بی نتیجه است چون در انتها سرنوشت اوست که بهشتی یا جهنمی بودن او را تعیین می کند). شبیه این حدیث در جاهای دیگر هم وجود دارد از جمله در ج ۴ صحیح بخاری ص ۱۶۱ و ۱۶۲.

- قال الصادق: ان الله خلق السعاده و الشقاء قبل ان يخلق خلقه فمن خلقه الله سعيدا لم يبغضه ابدا وان عمل شرا ابغض عمله و لم يبغضه و ان كان شقيا لم يحبه ابدا وان عمل صالحا احب عمله و ابغضه لما يسير اليه (شيعه: اصول کافی ۲۱۱/۱)

ترجمه: همانا خدا سعادت و شقاوت را آفرید پیش از آنکه مخلوقش را بیافریند. هر که را خدا سعادتمند آفرید هرگز او را دشمن ندارد و اگر عمل شر انجام دهد عملش را دشمن دارد ولی هرگز خود او را دشمن ندارد. و اگر فردی شقی خلق شده باشد خدا هرگز او را دوست ندارد و اگر عمل صالحی انجام دهد عملش را دوست دارد ولی هرگز خود شخص را دوست ندارد بخاطر سرنوشتی که بسوی او می رود.

- قال النبي اجملوا في طلب الدنيا فإن كلا ميسر لما كتب له منها
(المستدرک علی الصحیحین ۴/۲)

ترجمه: طلب دنیا را کوتاه کنید زیرا به هرکس هرچه قسمت اوست می
رسد.

- امام علی: تذال الامور للمقادیر حتی یكون الحتف فی التدبیر (نهج البلاغه
حکمت ۱۶)

ترجمه: کارها در مقابل (قضاء و) قدر ذلیلند بحدیکه در تدبیر (پیش بینی و
برنامه ریزی) تباهی است.

در قرآن و سنت گفته های ضد قضا و قدر یعنی در تأیید اختیار
هم آمده است. برای مثال حتی در دو آیه ی پشت سر هم دو مفهوم جبر و
اختیار آمده است. ملاحظه کنید:

- إن تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ
عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَا لَهُؤَلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا (نساء
۷۸) ما أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ (نساء
۷۹)

ترجمه: اگر [پیشامد] خوبی به آنان برسد می گویند این از جانب خداست و
چون صدمه ای به ایشان برسد می گویند این از طرف توست بگو همه از
جانب خداست، این قوم را چه شده است که نمی خواهند سخنی را دریابند

(۷۸) هر چه از خوبیها به تو می‌رسد از جانب خداست و آنچه از بدی به تو می‌رسد از خود توست (۷۹)

در آیه ی ۷۸ می‌گوید خوب و بد همه از جانب خداست و در آیه ی ۷۹ می‌گوید خوبیها از خداست و بدیها از توست (ضد هم). همچنین تعیین تکلیف و ارسال پیامبر بمعنی نقش و اختیار انسان در سرنوشت خویش است.

در اینجا اشاره ی کوتاهی به تاریخچه ی این بحث می‌کنم. وجود این آیات متناقض در قرآن منجر به پیدایش معتزله (طرفداران اختیار) و اشاعره (طرفداران جبر) شد که قرن‌ها جدال داشتند و انسانهای بسیاری در این جدالها کشته شدند و نهایتاً هم راه به جایی نبرد و درگیری به سردی گرائید. شیعیان هم "امر بین الامرین" یعنی حد واسط بین جبر و اختیار را برگزیدند که آنهم ابهامی بر ابهام‌ها افزود. فیلسوفان و متکلمان و مفسرین هم تلاش بی‌حاصل بسیاری کرده‌اند که این تناقض را برطرف کنند. من از این مباحث اطلاع دارم و خود نیز تدریس کرده‌ام. خلاصه سر در گمی ادامه دارد.

اگر از منظر برون دینی نگاه کنیم، متوجه می‌شویم که پیامبر به هر دو ایده نیاز داشته است. تقدیر گرائی، آرامش و تسلیم ایجاد می‌کند و ترس را زایل می‌کند مخصوصاً در جنگ. بنابراین تقدیر گرائی برای تسلیم مطلق اعراب در مقابل پیامبر و راندن اعراب به جنگ ضرورت داشته است.

و اختیار گرائی برای واداشتن آنان به تلاش و مخصوصا برای ترساندن آنان از قیامت مورد نیاز بوده است و پیامبر از هر دو استفاده کرده است.

بهر روی تقدیر گرائی جزو ساختار روانی هر فرد مسلمانی است که از جملات روزمره ی آنان بخوبی روشن است جملاتی مثل: اگر خدا بخواهد- خواست خدا بود- امان از چیزی که خدا بخواهد- سرنوشت اینطور بود تقدیر من چنین بود از قضا و قدر نمی توان پیشی گرفت و دهها جمله ی مشابه دیگر. تقدیر گرائی موجب کند کردن توسعه و پیشرفت می شود. چون فرد تقدیرگرا تلاش را کم نتیجه می داند. نقش خود و مردم را در بهبود اوضاع کم ارزش می داند. برنامه ریزی را بیهوده می پندارد و یا بدان اهمیت کافی نمی دهد. آموزش در انجام کارها را دست کم می گیرد. محاسبات دقیق و کارشناسی را پیش از انجام کارها کم اهمیت می داند. آیا تمام این رفتارها در اکثریت مسلمانان مشاهده نمی شود؟ این رفتارها در مسئولین حکومتی و مدیران مسلمانان هم وجود دارد. مثلا در حالیکه غربیها برای دهها و گاه بیش از صد سال برنامه ریزی می کنند مسلمانان بصورت روزمره امور کشور را اداره می کنند. تقریبا تمام رفتارهای فوق در کشورهای پیشرفته بر عکس است.

پستی دنیا و ثروت آن

در اسلام، دنیا یک پل گذر است، موقتی و بی ارزش. حیات واقعی و پایدار در آخرت است. بنابر این از مؤمن انتظار می رود که بهمین گونه با دنیا رفتار کند. زندگی ساده در حد کفایت، عدم تلاش زیاد و بی اهمیت دانستن آن. مال دنیا هم همینطور. آیات و احادیث بسیار زیادی در این مورد وجود دارد که به ذکر نمونه ی اندکی اکتفاء می کنیم.

پستی دنیا و مال

– اَعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مَصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حِطَّامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعٌ الْغُرُورِ (حدید ۲۰)

ترجمه: بدانید که زندگی دنیا در حقیقت بازی و سرگرمی و آرایش و فخرفروشی شما به یکدیگر و فزونجویی در اموال و فرزندان است. مثل بارانی است که کشاورزان را رستنی آن [باران] به شگفتی اندازد سپس [آن کشت] خشک شود و آن را زرد بینی آنگاه خاشاک می شود و در آخرت [دنیا پرستان را] عذابی سخت است و [مؤمنان را] از جانب خدا آمرزش و خشنودی است و زندگانی دنیا جز کالای فریبنده نیست (۲۰).

– النبی: إِنْ اللَّهُ تَعَالَى لَمَا خَلَقَ الدُّنْيَا أَعْرَضَ عَنْهَا فَلَمْ يَنْظُرْ إِلَيْهَا مِنْ هَوَانِهَا عَلَيْهِ (کنز العمال ۷۸/۳)

ترجمه: خدا وقتی دنیا را خلق کرد از آن روی بگردانید و هرگز بدان نگاه نکرد بخاطر پستی دنیا نزد او.

- النبی: ما بقى من الدنيا إلا بلاء وفتنه (صحیح ابن حیان ۱۵۹/۷)
ترجمه: از دنیا باقی نمی ماند بجز بلا و فتنه.

- امام علی: انما الدنيا جيفة و المؤمنون عليها اشباه الكلاب (غررالحکم ۱۳۴)
ترجمه: دنیا مردار است و جویندگان آن مثل سگانند.

- امام علی: انا يعسوب المومنين و المال يعسوب الفجار (نهج البلاغه حکمت ۳۰۸)
ترجمه: من امیر مومنان هستم و مال امیر فاجران است.

نتیجه گیری: وقتی دنیا اینقدر بی ارزش و پست است مؤمن باید از آن پرهیز کند چنانچه در احادیث متعددی به صراحت گفته شده که از دنیا پرهیز کنید. در حالیکه لازمه ی هرگونه پیشرفتی توجه جدی به دنیا، اهمیت دادن به اقتصاد و جدی گرفتن آن است.

رضایت به فقر

در اسلام به فقرا توصیه شده که به فقر خویش راضی باشند تا در قیامت پاداش گیرند. احادیث فراوانی در این مورد وجود دارد از جمله:

- النبی: اطلعت فی الجنة فرأیت أكثر أهلها الفقراء (صحیح بخاری ۱۱۸۴/۳)
ترجمه: بر اهل جنت آگاه شدم و دیدم که اکثر اهل آن فقیرانند

- قال رسول الله: قمت علی باب الجنة فإذا عامه من دخلها المساکین
(صحیح مسلم ۲۰۹۶/۴)

ترجمه: بر در بهشت ایستادم، پس اکثر کسانی که داخل می شدند مسکینان بودند

- عن عبد الله بن عمرو قال كنت عند رسول الله وطلعت الشمس فقال يأتي الله قوم يوم القيامة نورهم كنور الشمس فقال أبو بكر أنحن هم يا رسول الله قال لا ولكم خير كثير ولكنهم الفقراء والمهاجرون الذين يحشرون من أقطار الأرض (مسند احمد بن حنبل ۲۲۲/۲)

ترجمه: عبد الله بن عمرو گوید نزد پیامبر بودم که خورشید طلوع کرد. پس پیامبر گفت در روز قیامت گروهی می آیند که نورشان مانند نور خورشید است. پس ابوبکر گفت آیا ما آنهائیم. پیامبر گفت نه و برای شما خیر

فراوانی است. ولیکن آنان فقرا و مهاجرینی هستند که از اقطار زمین محشور شده اند.

- النبی: یا معشر الفقراء أعطوا الله الرضا من قلوبکم تظفروا بثواب فقرکم
وإلا فلا (کنز العمال ۶/۲۰۷)

ترجمه: ای گروه فقیران به خدا رضایت قلبی خود را ابراز دارید تا به ثواب فقرتان دست یابید و گرنه نه (اگر راضی به فقر نباشید ثواب آنرا نمی برید).

روایاتی در منابع شیعه وجود دارد (الحیات ج ۴) که فقر را سخت و مشکل و رنج آور می داند ولی آن احادیث مخالفتی با احادیث رضا و احادیث فوق ندارند.

نتیجه گیری: البته بی قراری و ناراحتی روانی در فقر مطلوب نیست ولی قبول فقر و راضی بودن به آن، موجب عدم تلاش در کسب حقوق و عدم تلاش برای بهبود وضع اقتصادی می شود که طبعا ضد توسعه است.

قناعت به حد کفاف

مؤمن باید به حداقل ضروری از مال اکتفاء کند و به مقدار کمی که دارد راضی باشد و بدان قناعت کند چنانچه در احادیث فراوانی آمده است

- النبی: اترکوا الدنیا لأهلها فإنه من أخذ منها فوق ما یکفیه أخذ من حتفه وهو لا یشعر (کنز العمال ۱۷۵/۳)

ترجمه: دنیا را به مردم دنیا واگذارید زیرا هرکس از دنیا بیش از حد کفایت برگیرد در هلاک خویش می کوشد ولی نمیداند.

- قال النبی: لتکن بلغه أحدکم من الدنیا مثل زاد الراكب (المستدرک علی الصحیحین ۳۵۳/۴)

ترجمه: باید بیشترین حد شما از دنیا مثل توشه ی یک مسافر باشد

- النبی: وارض بما قسم الله لک تکن أغنی الناس (سنن ترمذی ۵۵۱/۴)

ترجمه: به آنچه خدا به تو داده است راضی باش تا غنی ترین مردم باشی.

- الامام کاظم: من قنع بما یکفیه استغنی (الکافی ۱۸/۱)

ترجمه: کسیکه به حد کفاف قانع باشد بی نیاز میشود

نتیجه گیری: اکتفاء و قناعت در نقطه ی مقابل توسعه هستند. اصولاً توسعه ی اقتصادی بشدت بر مصرف تکیه دارد. کاهش شدید مصرف موجب بحران اقتصادی، بیکاری و فقر می شود، چنانچه در بحران اخیر اقتصاد جهانی مشاهده شد. اگر واقعا مردم جهان به اکتفاء و قناعت عمل می کردند بشر هنوز در خانه های گلین صدر اسلام زندگی می کرد. مثلاً در نهج البلاغه آمده است که یکی از والیان امام علی خانه ای بزرگتر از

معمول ساخته بود و علی او را توبیخ کرد و گفت تو در آخرت به خانه ی بزرگ محتاج تری. و اگر بشر به قناعت عمل می کرد، برای مسافرت بر الاغ سوار می شد و هیچ پیشرفت و تمدنی ایجاد نمی شد. مثلا وقتی کشاورز با بیل می تواند روزی خود را بدست آورد نباید دنبال تراکتور برود و قس علی هذا.

مخالفت اسلام با جمع کردن ثروت

اسلام شدیداً با انبوه کردن ثروت (تکاثر) مخالف است: آیه ی زیر می گوید که ثروتمندان نباید ثروت خویش را انبوه کنند بلکه باید آنرا در راه خدا ببخشند.

وَالَّذِينَ يَكْنُزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (توبه ۳۴) یوم یحیی علیها فی نار جهنم فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنُزُونَ (توبه ۳۵)

ترجمه: و کسانی که زر و سیم را گنجینه می کنند و آن را در راه خدا هزینه نمی کنند ایشان را از عذابی دردناک خبر ده (۳۴) روزی که آن [گنجینه]ها را در آتش دوزخ بگدازند و پیشانی و پهلو و پشت آنان را با آنها داغ کنند [و گویند] این است آنچه برای خود اندوختید پس [کیفر] آنچه را می اندوختید بچشید (۳۵)

دکتر شریعتی می خواست از این آیه سوسیالیسم را بیرون بکشد. غافل از اینکه این آیه نه با سوسیالیسم می سازد و نه با سرمایه داری و نه با دانش اقتصاد. محمدرضا حکیمی احادیث بسیاری را از منابع شیعه بر ضد تراکم ثروت در کتاب الحیات جمع آوری کرده است. در اینجا فقط ۳ حدیث را برای نمونه ذکر می کنیم.

- الامام علی: اعلموا ان کثره المال مفسده للدين، مقساء للقلوب (تحف العقول ۱۴۱)

ترجمه: بدانید کثرت مال موجب مفسده در دین و سخت شدن قلب می شود.

- النبی: شرامتی الاغنیاء (مجمع البیان ۳۳۴/۱۰)

ترجمه: پیامبر گفت: بدترین افراد امت من ثروتمندانند.

- الامام علی: فلتکن مسألتک فیما یبقی لک جماله و ینفی عنک وبالہ، فالمال لا یبقی لک و لا تبقی له (نهج البلاغه ۹۲۵)

ترجمه: باید چیزی را جستجو کنی که زیباییش می ماند و دردسرش می رود. و مال برای تو نمی ماند و تو برای مال نمی مانی.

بدیهی است که تراکم ثروت برای بیشتر کارهای اقتصادی مخصوصا برای کارهای بزرگ صنعتی، کشاورزی، تجاری و خدماتی ضروری است. بلی اگر کسی پول یا طلا را در صندوقچه ای بگذارد و

پنهان کند کار غلطی است و آن ثروت بلا استفاده می ماند. ولی امروزه حتی سپردن پول به بانک هم به کارهای اقتصادی کمک می کند. چون بانکها انبوه پول حاصله را در سرمایه گزاریهای مختلف بکار می گیرند. بنابر این صرف انبوه کردن ثروت کار غلطی نیست. بکار گیری ثروت در راههای غلط یا غیراقتصادی نادرست است. نکته ی دیگر اینکه در مورد ثروت نباید صرفا طول زندگی یک فرد یا یک نسل را در نظر گرفت. این نگاهی کوتاه بینانه است. ثروت چه بصورت منابع و چه بصورت سرمایه گزاری، سرمایه ی زندگی نسلهای بشری است. کارخانه ای که ساخته می شود تعداد زیادی انسان را بکار می گیرد، مقدار زیادی کالا تولید می کند، ثروت عمومی جامعه را می افزایش دهد و رفاه و آسایش عمومی را افزایش می دهد و فقر را نیز می کاهش دهد و نکته ی اساسی دیگر اینکه کارخانه متعلق به یک نسل یا فرد نیست که با مردن او آن ثروت از بین برود. حتی اگر سرمایه گذاریهای اقتصادی مثل صنعت ملک شخصی یک نفر هم باشد باز فوائد مذکور را به ارمغان می آورد و با مردن مالک، باز هم به خدمت اقتصادی ادامه می دهد. این نکته ای است که در تفکر سوسیالیستی در نظر نمی گرفتند. مالک یک دستگاه تولیدی چیزی بیش از یک مدیر نیست تا هست او دستگاه را اداره می کند و وقتی مرد کس دیگری. بنابر این چه عیبی دارد که افراد با هوش و توانای جامعه بتوانند سرمایه ای از خود جمع کنند و یا مشارکت کنند و یا حتی دولت بصورت استقراض در اختیار آنان بگذارد و آنان وسیله ی رشد و توسعه و رفاه جامعه شوند. رشد اقتصادی

چه توسط سیستم خصوصی و چه دولتی موجب رشد و توسعه در جنبه های فرهنگی و هنری و خدماتی هم می شود. بدیهی است که تولید ثروت که در منطقه ای افزایش پیدا کرد، مسکن، مدارس، مراکز آموزشی دیگر، مراکز هنری و امثالهم نیز گسترش پیدا می کند. هیچ سرمایه داری، کارخانه یا دستگاه اقتصادی خود را به گور نمی برد. مالکیت همه ی ما انسانها بر اموال و سرمایه ها، چیزی شبیه یک اجاره کاری دراز مدت است که اجاره کاری با اجاره کار دیگر عوض می شود.

نکته ی مهم دیگری که در اسلام در نظر گرفته نشده است این است که گرچه کمک مستقیم به مستمندان کاری پسندیده است ولی اینکار تسکین دهنده ی زودگذری بیش نیست که هیچگاه فقر را از بین نمی برد. کار اساسی تر این است که سرمایه های خرد و کلان را در کنار هم گذاشت و کار و ثروت تولید کرد تا افراد بیکار، شغل پیدا کنند و روی پای خود بایستند. بنابر این مهمتر و اساسی تر از انفاق، سرمایه گذاری است که در اسلام صحبتی از آن نشده است. علت این بی توجهی این است که این مفاهیم اقتصادی در صدر اسلام اصلاً شناخته شده نبوده است و طبعاً پیامبر نمی دانسته است.

نتیجه گیری: نفی تکاثر (جمع کردن مال) نفی رشد و توسعه است.

نفی آرزو

اسلام با داشتن آرزو مخصوصاً با آرزوهای بلند مخالف است.

ذره‌م یا کُلُّوا ویتمِّعوا ویلِّهَم الأملُ فسوف یعلمون (حجر ۳)
ترجمه: بگذار کافران بخورند و برخوردار شوند و آرزو سرگرمشان کند
پس به زودی خواهند دانست.

- عن بن عمر قال أخذ رسول الله ببعض جسدى فقال كن فى الدنيا كأنك
غریب أو عابر سبیل وعد نفسك فى أهل القبور (سنن ترمذی ۵۶۷/۴)
ترجمه: ابن عمر گوید که پیامبر جایی از بدن مرا گرفت و گفت در دنیا
آنگونه باش که انگار غریب یا رهگذر هستی، و خودت را جزو مردگان
بحساب آور (یعنی آرزو و ایدی برای آینده نداشته باش).

- النبى: أخوف ما أخاف على أمتي الهوى وطول الأمل (كنز العمال ۱۹۶/۳)
ترجمه: بیشترین ترسی که من در مورد امتم دارم هوی (امیال) و آرزوی
بلند است.

- النبى: لو رأيتم الأجل ومسيره لأبغضتم الأمل وغروره (كنز العمال
۲۳۴/۵۱)
ترجمه: اگر مرگ و مسیر آنرا می دیدید، نسبت به آرزو و فرییش خشمگین
می شدید.

- النبى: كلکم یحب أن یدخل الجنة قالوا نعم یا رسول الله قال فانصروا من
الأمل وثبتوا آجالکم بین أبصارکم (كنز العمال ۳۹۴/۱۵)

ترجمه: (پیامبر به جمعی از یاران گفت آیا) آیا همه ی شما دوست دارید که به بهشت داخل شوید؟ گفتند بلی ای رسول الله. گفت خود را از دست آرزو نجات دهید و مرگتان را در جلوی چشم خود داشته باشید.

- امام علی: اشرف الغنی ترک المنی (نهج البلاغه حکمت ۳۳)
ترجمه: برترین بی نیازی ترک آرزو است.

نتیجه گیری: واقعیت اینست که نداشتن امید و آرزو نوعی مرگ است. اصولاً لازمه ی پیشرفت و توسعه در زندگی فردی و جمعی، داشتن اهداف بلند و برنامه ریزی و تلاش برای رسیدن به آن اهداف است. آرزو های کوتاه فرد را به جایی نمی رساند جوان باید قله های ترقی را هدف خویش قرار دهد و بدنبال آن برود. جامعه ها هم باید اهداف و آرزوهای فرا نسلی را در نظر بگیرند و با طراحی و تلاش بدان برسند. زندگی انسانهای بزرگ و کشورهای پیشرفته نمونه ی عالی از این هدفمندی است. بنابراین مقابله ی اسلام با آرزو، مقابله با پیشرفت و توسعه است.

حرمت نقاشی، مجسمه سازی، موسیقی و آواز خوانی

همه ی مسلمانان می دانند که موارد فوق در اسلام تحریم شده است و شعر هم تحقیر شده است. ذکر احادیث و آیات مربوطه برای هر مورد، بحث را طولانی می کند.
برای نمونه در مورد نقاشی:

- قال النبی: ان الملائکه لا تدخل بیتا فیه صوره و ان من صنع الصوره یعذب یوم القیامه فبقول احیوا ما خلقتم (صحیح بخاری ۴/۱۳۸).

ترجمه: پیامبر گفت: فرشتگان به خانه ای که در آن تصویر باشد داخل نمی شوند و روز قیامت کسی را که نقاشی کرده عذاب می کنند و به او می گویند آنچه را خلق کرده ای زنده کن.

این حدیث صراحت در حرمت دارد چون گفته شده، نقاش مورد عذاب واقع می شود. بطریق اولی فیلم هم حرام است چون تصویر متحرک است. بنابراین این تلویزیون و سینما و عکاسی همگی حرام هستند و دیدید که طالبان هم که تعبد و صداقت بیشتری از روحانیون حاکم در ایران دارند در ابتدای حکومتشان تلویزیونها را خرد کردند و کلیه ی لوازم بصری را نابود ساختند.

شبهه حدیث فوق بطور مکرر در منابع شیعه و سنی وجود دارد. و در احادیث دیگری از جمله در منبع فوق، مجسمه هم تحریم شده است. در مجموع، احادیث حرمت نه تنها شامل رسم نقاشی و مجسمه سازی می شوند بلکه شامل نگهداری آنان هم می شود. چون بارها پیامبر وارد خانه هائی شد که در آنان نقاشی و یا مجسمه بود و پیامبر دستور ازبین بردن و دور انداختن آنانرا صادر کرد. بنابراین مثلا ساختن و خریدن عروسک و بازی کودک با آن حرام است. بازهم دیدید که طالبان برای اجرای دستورات اسلام مجسمه های بسیار قدیمی بودا را، علی رغم مخالفت تمام جهانیان مخصوصا یونسکو، تخریب کردند.

سؤال اصلی این کتاب این بود که آیا این احکام صحیح و قابل اجرا هستند؟ امروز مؤمنترین مؤمنان نیز این احکام را اجرا نمی کنند و مراجع نیز این احکام را از رساله های خود حذف کرده اند. آیا می توان تصویر را از زندگی امروز برداریم یعنی حذف تلزیون، سینما، اینترنت و کلیه ی فیلمهای مستند طبیعت و علمی - آموزشی. آیا امکانپذیر است؟

موسیقی نیز حرام است. تعدد احادیث تحریم موسیقی در منابع شیعه و سنی بر حرمت قطعی موسیقی از هر نوعی دلالت دارد. و در طول تاریخ، اقلیت کمی از علما مثل خمینی آنرا جائز دانسته اند. تازه اینها هم گفته اند که اگر موسیقی متناسب با مجالس لهو لعب باشد حرام است. بنظر من خمینی هم بدلیل سیاسی این جواز نسبی را بعد از به قدرت رسیدن صادر کرد. آوازخوانی، که همان غناء است، نیز در اسلام تحریم شده است که همگان می دانند. شعر هم بشدت تحقیر شده است. چنانچه در قرآن آمده است:

- الشعراء: وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ (۲۲۴) أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ (۲۲۵) وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ (۲۲۶) إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مَنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ (۲۲۷)

ترجمه: شاعران را گمراهان پیروی می کنند (به بیان دیگر: شاعران رهبر گمراهانند) آیا ندیده‌های که آنان در هر وادی سرگردانند (۲۲۵) و آنانند که

چیزهایی می‌گویند که انجام نمی‌دهند (۲۲۶) مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و خدا را بسیار به یاد آورده و پس از آنکه مورد ستم قرار گرفته‌اند یاری خواسته‌اند و کسانی که ستم کرده‌اند به زودی خواهند دانست به کدام بازگشتگاه برخواهند گشت (۲۲۷)

بنابر آیات فوق تنها شعری مجاز است که در باب دین و عمل صالح باشد و بدین صورت اکثر شعرا مثل فردوسی و عنصری و رودکی و... وارد حیطة ی غیر مجاز می‌شوند. اینکه می‌بینید متدینین و علمای اسلام، بهائی به بزرگترین شاعر پارسی‌گوی ایران یعنی فردوسی نمی‌دهند، بدلیل شرعی است.

به مجموعه ی محرمات فوق اگر تجمل و زینت را هم بیفزائید، که شدیداً مورد نکوهش اسلام هستند، در نتیجه زینت و تجمل در ساختمانها و خیابانها و حتی در مساجد و هنرهای مثل منبت کاری و کاشیکاری و آینه کاری و امثالهم همگی وارد حیطة ی ممنوعه ی شرعی می‌شوند. واقعیت این است که تجمل مساجدی مثل مسجد شاه و مسجد شیخ لطف الله اصفهان و مقابر ائمه نیز از نظر شرعی مشکل دارد.

نتیجه گیری: بدیهی است که حرمت موارد فوق، موجب دوری مسلمانان از آنها و عقب افتدگی شدید هنری در جهان اسلام شده و می‌شود. برای مثال در ایران که در هنر سنگ و مجسمه سازی سرآمد روزگار بود (تخت جمشید را نگاه کنید) پس از آمدن اسلام به ایران، این هنر بکلی نابود شد. در حالیکه در مسیحیت که نقاشی و مجسمه سازی جایز بود این

هنرها، حتی در قرون وسطی، بشدت رشد کرد؛ چنانچه دیدن کلیساهای اروپا انسان را به حیرت وا می دارد. همین وضعیت در مورد نقاشی وجود دارد. اگر به گالری و موزه های نقاشی اروپا سری بزنید، انسان از زیبایی و پیشرفت این هنر، انگشت حیرت به دندان می گزد. همین وضع در مورد موسیقی و آواز وجود داشته است. در تمام تاریخ بعد از اسلام، خوانندگان و نوازندگان، قومی مطرود، بی دین و بی ارزش بحساب می آمده اند. و اگر چیز کمی هم باقی مانده است به همت مردان سترگی بوده که این تحقیقها و راندنها را بجان خریده اند و از جان خویش برای موسیقی و هنر مایه گذاشته اند و واقعا هم اکثرا ضعیف الایمان بوده اند.

نتیجه گیری فصل

اینکه می بینید مسلمان بودن با عقب افتادگی سر در گریبان هم دارند و به تعبیر علم آمار، مسلمان بودن با عقب افتادگی رابطه همبستگی مثبت دارد و به بیان دیگر چندین قرن است که مسلمانان هیچ نقش جدی در پیشرفت و توسعه ی جهانی و در تولید علم و تکنولوژی نداشته اند و امروز هم عقب افتاده ترین اقوام جهان را تشکیل می دهند (ممکن است بعضی کشورهای قحطی زده ی آفریقائی بدتر از ما باشند)، همه ی اینها بی دلیل نیست. اعتقادات و احکام باز دارنده ی رشد و توسعه، در متن اسلام است و ما هم مسلمانییم. این احکام در گوشت و پوست ماست چون با آن

لحظه به لحظه رشد کرده ایم. فرهنگ اسلامی، فرهنگ بازدارنده است و ما
در متن این فرهنگیم.

فصل ۵

احکام قضائی

قضاوت در اسلام شامل:

- قضاوت در مسائل خانواده از جمله ازدواج، طلاق، مهریه، نفقه و ولایت فرزندان،

- قضاوت در مسائل مالکیت و ارث و معاملات مثل خرید و فروش، اجاره، مضاربه و مساقات،

- مجازات انواع گناهان (جرائم) است، که بتدریج بحث می شود.

با توجه به اینکه اسلام انسانها را طبقه بندی کرده است و مساوات بین آنان قائل نیست، هر کجا که طرفین تخاصم از دو طبقه ی مختلف باشند، دستگاه قضائی بصورت متفاوت و نه مساوی با آنان برخورد می کند. یعنی احکام یکسانی بر همه ی انسانها اعمال نمی شود، جنس فرد، برده یا آزاد بودن و کافر یا مسلمان بودن، اثر شگرفی بر حکم قضائی می گذارد

چون در هر مورد یک طرف دارای حقوق بیشتری است. این تفاوتها موجب شده که حقوق پایه ی انسانها در اسلام غیر عادلانه باشد و طبعاً قضاوت نیز بر پایه های غیر عادلانه استوار باشد و طبعاً نتیجه ی غیر عادلانه بدهد. مثلاً اگر دختری که او را در کودکی به ازدواج کسی در آورده اند از ازدواج بی اختیارش راضی نباشد برای او چه حکمی می شود؟ اگر زنی کتک خورده باشد؟ اگر غلامی تنبیه شده باشد یا زندانی شده باشد یا گرسنگی خورده باشد؟ اگر اهل ذمه ای کشته شده باشد؟ اگر کافری مورد تجاوز قرار گرفته باشد؟ در تمام امثال این موارد حکم به نفع متجاوز می شود و اگر مسلمانی تغییر عقیده داده باشد؟ اگر متفکری به بند کفش پیامبر انتقاد کرده باشد؟ چنین افرادی اصلاً نیاز به قضاوت ندارند چون دیگر انسان نیستند و هر مسلمانی می تواند و باید آنان را بکشد. بخشی از این بی عدالتی ها را در فصلهای قبلی بحث کردیم و برخی را در اینجا مطرح می کنیم.

قضاوت در مسائل خانواده

چون در اسلام، زن رتبه ی بسیار پائینتری از مرد دارد، مخصوصاً در خانواده که چیزی قریب به کنیز است، بنابراین در اکثر قضاوتها در اختلافات خانوادگی، زن مورد ظلم واقع می شود. زنی که مورد ضرب و شتم قرار گیرد از نظر اسلام حق اعتراض ندارد مگر اینکه بیش از اندازه شدید باشد که تازه باید در دادگاه اثبات کند که واقعا شوهر او را زده است

که نیاز به چند شاهد دارد. زنی که در خانه زندانی است حق اعتراض ندارد. زنی که جانش به لبش رسیده حق طلاق ندارد و واقعا مرد می تواند او را طلاق ندهد تا به اصطلاح موهای سرش چون دندانهایش سفید شوند. زنی که فرزندی را بزرگ کرده در صورت طلاق، بچه ها به پدر تعلق دارند و این یکی از عواملی است که موجب می شود زنان به هر قیمتی شوهر خویش را تحمل کنند. زنی که زندگی خود و کودکانش تأمین نیست باید به بیچارگی بسازد و قس علی هذا. واقعیت این است که هیچیک از احکام اسلام در مورد زنان در خانواده عادلانه نیست. رابطه ی جنسی زن و مرد مساوی نیست و خواست زن هیچگاه مورد نظر نیست و زن نوعی کنیز جنسی مرد است که به هر نوع لذت جوئی مرد در هر شرائطی باید تسلیم باشد. زن فرمانبر مرد است و مکلف به اطاعت از مرد است و اگر اطاعت نکرد مرد می تواند او را بزند. زن حق خروج از منزل را ندارد مگر به اجازه ی شوهر و بسیاری از مردان بی انصاف زنانشان را واقعا زندانی خانه می کنند. زن حق کار بیرون از منزل را ندارد مگر به اجازه ی شوهر. زن حق مهمان آوردن به منزل ندارد مگر با اجازه ی شوهر. بدتر از همه زن نمی تواند خود را از شر شوهرش نجات دهد. کدامیک از این احکام عادلانه است؟ البته در بعضی موارد هم به مردان ظلم شده است. در ازدواج دو انسان برابر، دلیلی ندارد که نفقه و مهریه به مرد تحمیل شود و یا جهیزیه به زن تحمیل شود. دقت کنید که در جامعه ی ما بسیاری زنان دارای شغل هستند و شوهرانشان بیکارند و با اینحال مرد مجبور به تأمین مخارج

خانواده است و در صورت ناتوانی ممکن است به زندان بیفتد. یا مهریه که همان قیمت خرید زن در گذشته بوده چه مشکلات عظیمی در شروع و ادامه ی ازدواج ایجاد کرده است که ظلم بزرگی در حق مرد است.

واقعیت این است که این احکام ظالمانه که همگی متکی بر مرد سالاری است دهها هزار سال در سراسر جهان اجرا شده اند و تقریباً بدون تغییر جدی وارد اسلام شده اند. و تنها در ۶۰ سال گذشته است که به مدد علوم تجربی، زن به عنوان یک انسان به رسمیت شناخته شده است. جالب است بدانید که حتی در بعضی تمدنهای گذشته، وضعیت زن بهتر از اسلام بوده است. مثلاً در تمدن بسیار قدیمی بابلی در قوانین حمورابی (پادشاه بسیار برجسته ی آنان) در اصل ۱۴۲ آمده است که اگر زن بتواند به دادگاه ثابت کند که شوهرش مناسب نیست می تواند بدون اینکه چیزی به شوهرش بپردازد طلاق بگیرد. یعنی حق طلاق برای زن به رسمیت شناخته شده است. لازم به ذکر است که مسئولین جمهوری اسلامی هم در ۳۰ سال گذشته متوجه شده اند که این قوانین ظالمانه و غیر قابل اجرا هستند و بارها اصلاحیه هائی را به زور تشخیص مصلحت و حکم ثانویه به تصویب رسانده اند ولی کمک مهمی به رفع بی عدالتی نکرده اند. به قول سعدی:

خانه از پای بست ویران است خواجه در بند نقش ایوان است

قضاوت در مسائل مالکیت و معاملات

چنانچه قبلا بحث شد بعضی از مالکیتها در اسلام نادرست است مثل مالکیت زمین و معدن و منابع طبیعی که بخش بسیار مهمی از ثروت عمومی را تشکیل می دهند. بنابر این قضاوت بر اساس آنها، طبعاً قضاوتی غیر عادلانه خواهد بود. چنانچه پس از انقلاب اسلامی مالکین بزرگ زمین که از طریق قدرت، بخش عظیمی از زمینهای مفید کشور را تصاحب کرده بودند دست نخورده باقی ماندند و مالکین بزرگ جدیدی از روحانیون و پاسداران و آقا زادگان نیز به آنها افزوده شدند، بی عدالتی فوق بی عدالتی. و همینگونه است در مورد معادن و منابع طبیعی.

ارث نیز در اسلام غیر عادلانه است چنانچه دختران نصف پسران ارث می برند و مثلاً شوهر یک چهارم از تمامی اموال همسر (اگر فرزند داشته باشد) را ارث می برد در حالیکه زن یک هشتم (مغنی - فقه آسان) و در شیعه یک هشتم از اموال منقول و ساختمان و درختان شوهر (اگر فرزند داشته باشد) را ارث می برد نه زمین (رساله های عملیه). این امر موجب شده که در بسیاری موارد زنان بعد از مرگ شوهرانشان نه چیزی برای خوردن داشته باشند و نه مسکنی برای سکونت.

در مورد معاملات، چنانچه قبلاً گفتیم معاملات مورد بحث در فقه اسلامی معاملات ساده ای است که در ۱۴۰۰ سال پیش رواج داشته است. در دوران معاصر معاملات جدیدی بوجود آمده اند که قبلاً نبوده است مثل انواع بیمه. و از طرف دیگر معاملات

ساده ی قبلی نیز دارای فرمهای بسیار متنوع و پیچیده شده است. مثلاً بحث شرکت در فقه، نوع اولیه و ساده ی شرکت را در بر می گیرد در حالیکه امروزه انواع متعدد و کاملاً متفاوتی از شرکتهای با قوانین مفصل وجود دارد. بنابر این نقشی که فقه در اینجا می تواند بازی می کند این است که بگوید فلان قانون با شرع سازگار است یا خیر.

مجازاتهای اسلامی

مجازاتهای اسلامی شامل حدود، قصاص، دیات و تعزیرات می شوند که بطور خلاصه بررسی می کنیم. برای منبع می توانید به کتاب "قوانین مجازات اسلامی"، کتب فقهی ساده مثل رساله های توضیح المسائل شیعه (تا آنجا که من دیده ام فقط رساله ی آیه الله منتظری مباحث قضا را دارد)، فقه آسان (شافعی) و برای تفصیل به کتابها ئی مثل مغنی ابن قدامه (اهل سنت) و مستمسک عروۃ الوثقی (شیعه) مراجعه کنید.

حدود

حدود مجازاتهایی است که در شرع مقدار و کیفیت آن مشخص است. یعنی برای گناه مشخص، مجازات مشخصی وجود دارد. در اینجا بطور کوتاه به حدود می پردازیم.

حد زنا

اثبات زنا با چهار بار اقرار و یا چهار شاهد مرد که با چشم دقیقاً دیده باشند میسر است. حد زنای محصن (کسی که همسر دارد) رجم (سنگسار) است و حد زنای غیر محصن ۱۰۰ ضربه شلاق (اهل سنت: و یکسال تبعید) است. رجم خشن ترین و وحشیانه ترین مجازات است که امروزه حتی مسلمانان هم به اجرای آن تن نمی دهند و حتی خمینی دستور محدود کردن آنرا صادر کرده است. نکته ی مهم دیگر این است که چرا باید دو انسانی که بالغ و عاقل اند و اختیار جسم خود را نیز دارند و در اثر غلبه ی شهوت دست به چنین کاری زدند محکوم به چنین مرگ وحشتناکی شوند. بنابراین حتی اگر زنای از روی اختیار دو طرف را جرم بدانیم (در بسیاری کشورهای جهان فقط تجاوز به عنف جرم است یعنی مردی به زور با زنی نزدیکی کند)، آیا این مجازات با این گناه تناسب دارد یعنی عادلانه است؟ چرا باید فرد جانش را در یک خطای شهوتش از دست بدهد؟ با اطمینان می گویم که اکثر مردم جهان امروز این مجازات را بسیار نامتناسب با جرم و بسیار وحشیانه می دانند.

حد همجنس بازی

حد لواط برای دو طرف مرگ است و حد مساحقه (همجنس بازی زنان) صد ضربه شلاق است و راه اثبات هم با چهار بار اقرار و یا چهار

شاهد مرد که با چشم دقیقاً دیده باشند میسر است. با توجه به اینکه موارد همجنس بازی، بیشتر در سنین نوجوانی اتفاق می افتد که فرد در اوج شهوت است و بخاطر مشکلات ازدواج دسترسی به همسر ندارد، بنابراین مجازات مرگ برای لواط بسیار ناعادلانه و نامتناسب با جرم است. یعنی فرد از همسر محروم است و بخاطر خطایی که تحت فشار فلج کننده ی شهوت انجام داده جانش را از دست می دهد.

در مورد شهادت برای اثبات جرم بعداً بیشتر صحبت می کنیم ولی یک اشکال اساسی در اثبات زنا و لواط از راه شهادت است. فرض کنید زنی یا پسری به زور مورد تجاوز جنسی قرار گرفت این شخص در اسلام چه راه دادخواهی دارد؟ هیچ. چون اگر به دادگاه مراجعه کند از او چهار شاهد عادل مرد می خواهند که با چشم دیده باشند. یعنی چیزی غیر ممکن از وی می خواهند. جالب است بدانید که در مورد تجاوزهایی که به زندانیان تظاهرات بعد از انتخاب دوم احمدی نژاد در زندانهای جمهوری اسلامی اتفاق افتاد عیناً همین موضوع اتفاق افتاد. به بعضی دختران و پسران بطور وحشیانه ای تجاوز جنسی کرده اند و افراد مورد تجاوز که به دادگاه رفته اند از آنان چهار شاهد عادل می خواهند. و جالب است بدانید که دادگاه می تواند این افراد مورد تجاوز را به حد قذف (تهمت تجاوز جنسی) هشتاد شلاق بزند. و بالاتر، آنان را به جرم تهمت به نظام ولایت فقیه به مجازات سنگینتر و دلخواهی برساند. این یکی از ضعفهای مهمی است که به اثبات جرم از راه شاهد مطرح است.

قذف

قذف نسبت دادن زنا و یا لواط به دیگری است و حد آن هشتاد شلاق است. قبلا اشاره شد که برای اثبات زنا و لواط چهار شاهد مرد عادل لازم است که هر چهار نفر در یک جلسه شهادت دهند. اگر شاهد ها از چهار نفر کمتر باشند حد قذف بر آنان جاری می شود حتی اگر هر چهار نفر در دادگاه حاضر شوند و یکی شهادت ندهد سه نفر دیگر شلاق می خورند. مسلما اینکار درست نیست و غیر عادلانه است. درست است که کسیکه تهمت بزرگی به دیگری بزند باید مجازات شود اما مجازات باید بعد از اثبات عمدی بودن تهمت انجام گیرد. چطور کسیکه جرمش ثابت نشده مجازات می شود. نکته ی مهم دیگر این است که مجازات شاهد های کمتر از چهار نفر، موجب می شود که افرادی که شواهد یا اطلاعی از تجاوز به عنف دارند آنرا به دادگاه عرضه نکنند و متجاوزان به کار خویش ادامه دهند. این عاملی می شود که جنایتکاران حرفه ای به دام قانون نیفتند. بنابراین نباید شاهد های کمتر از چهار نفر را مجازات کرد. فقط هنگامیکه فردی در بین مردم کسی را مورد تهمت قرار دهد و دروغ بودن و تعمد وی ثابت شود باید مجازات شود.

شرابخواری

از طریق شهادت یا اقرار ثابت می شود و حدش هشتاد ضربه شلاق است (شیعه: و در مرتبه ی سوم اعدام). اولاً شرابخواری فقط در اسلام جرم است و از نظر علمی، خوردن کم شراب زیان جدی ندارد و حتی زیانش از سیگار هم کمتر است. چنانچه اکثر مردم جهان هزاران سال است که مصرف می کنند و در خود عربستان هم قبل از تحریم، معمول بوده است و هیچ فاجعه ای هم رخ نداد. ولی مصرف زیاد شراب در دراز مدت زیانبار است. عقلاً مستی در حین رانندگی یا کارهایی که نیاز به دقت دارد مخصوصاً کارهای عمومی باید ممنوع باشد که در کشورهای غیر مسلمان هم همینطور است.

ثانیاً مجازات شرابخواری با جرم تناسب ندارد و بسیار شدید است، مخصوصاً اینکه در مرتبه ی سوم، برای خطائی به این کوچکی، شرابخوار کشته می شود. آیا جان انسان اینقدر کم ارزش است.

ثالثاً: مصرف مواد بسیار زیانباری مثل سیگار، تریاک، هروئین و حشیش و داروهای روانگردان در اسلام حتی حرام هم نیست چه رسد به حد. چون در زمان پیامبر در عربستان شناخته شده نبودند و پیامبر از آنان اطلاعی نداشت تا حکمی بدهد. و همینطور که می دانید طالبان یعنی اسلامی ترین گروه در جهان، با تولید ۹۰ درصد مواد مخدر جهان، پول جهاد با کفار را بدست می آورد.

دزدی

بر دزدی که بطور پنهانی از دیوار بالا برود یا دیوار را سوراخ کند و یا چیزی را از جای نگهداریش مثلا صندوق خارج کند حد جاری می شود. دزدی با شهادت و یا اقرار ثابت می شود. حد دزدی در مرتبه ی اول قطع دست راست در مرتبه ی دوم قطع پای چپ و در مرتبه سوم یا چهارم یا پنجم (اختلاف نظر وجود دارد) مرگ است. میزان مال دزدی باید یک چهارم دینار طلا (چهار نخود و نیم طلا) یا بیشتر باشد. پیامبر برای دزدی یک عبا، دست دزد را از مچ قطع کرد (قفه آسان ۶۴۴).

سه ایراد اساسی به حد دزدی وجود دارد:

اولا: چنانچه گفته شد بر دزدی که بطور پنهانی از دیوار بالا برود یا دیوار را سوراخ کند و یا چیزی را از جای نگهداریش مثلا صندوق خارج کند حد جاری می شود و نه دزدان دیگر. بنابر این کسی که با زور مال دیگری را می رباید مثلا کسی که با اسلحه بانک می زند و یا کسیکه با کلاهبرداری و اختلاس پول افراد یا دولت را می دزدد یا کسانی که با ارتباط با مراکز قدرت، زمین و منابع کشور را غارت می کند و یا دولتهای دیکتاتوری که همه ی ثروت مملکت را تصاحب کرده اند، حد جاری نمی شود. این یعنی رها کردن گردن کلفت و مجازات کردن ضعیف. این چه روش ظالم پرورانه ای است؟. اگر به احتمال ضعیف یکی از این دزدان گردن کلفت به دام افتاد

پول دزدی را اگر موجود بود و توانستند از او می گیرند و چند ماهی او را زندان می کنند، که این زندان هم در اسلام پیش بینی نشده است. ثانیاً: در حالیکه همه ی اموال مسلمانان در زمان پیامبر در مدینه، اموال غارت شده ی (دزدی علنی به زور) کفار بود و بسیاری هم صرفاً از طریق کاروان زنی بدست آمده بود، چرا باید دست دزدی که عبائی را از یک مسلمان می دزدد قطع کرد. چرا باید دزدی از انسانهای غیر مسلمان جایز و از مسلمان ممنوع باشد؟

ثالثاً: این مجازاتهای دزد هیچ تناسبی با جرم ندارد و بطور وحشتناکی افراطی و خشن و ناعادلانه است. مگر در تقریباً همه ی کشورهای جهان که دست دزد را نمی برند همه دزد شده اند و مگر در ایران اسلامی که دست دزد را می برند، دزدی تمام شده است. واقعیت این است که اگر جلوی دزدی دولتها و دزدان وابسته به دولتها گرفته شود و حق طبقات پائین تأمین شود دزدی بشدت کاسته می شود.

ارتداد

به معنی خروج از اسلام که حکمش مرگ است این حکم تضييع بدیهی ترین حق انسان یعنی آزادی عقیده است. و قبلاً تو ضیح داده شد.

محاربه، فساد فی الارض و بغی

اگر کسی با اسلحه ی سرد یا گرم به قصد ایجاد ترس، ترور و یا غارت به مردم یورش ببرد محارب و مفسد بحساب می آید. حکم محارب اعدام یا دار زدن یا قطع دست راست و پای چپ و یا تبعید است، بر اساس آیه ی:

– إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعُونَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (مائده ۳۳)

ترجمه: جزای کسانی که با خدا و پیامبر او می جنگند و در زمین به فساد می کوشند جز این نیست که کشته شوند یا بر دار آویخته گردند یا دست و پایشان در خلاف جهت یکدیگر بریده شود یا از آن سرزمین تبعید گردند این رسوایی آنان در دنیاست و در آخرت عذابی بزرگ خواهند داشت.

در قانون مجازات اسلامی کسانی را که مسلحانه بر علیه جمهوری اسلامی قیام کنند و هوادارانشان را، محارب قلمداد کرده در صورتیکه در روایات مربوطه چیزی در مورد حکومت نیست.

اما باغی فرد یا گروهی از مسلمین اند که به گروه دیگری از مسلمین تجاوز کند. اکثر اهل سنت بدون دلیلی از قرآن یا سنت، باغی را به کسی تفسیر کرده اند که بر علیه حکومت (حتی حکومت جائر) اقدام کند (فقه آسان ۶۵۴). با باغی باید جنگید تا تسلیم شود، بر اساس آیه ی:

- وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَت إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءت فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (حجرات ۹)

ترجمه: و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم بجنگند میان آن دو را اصلاح دهید و اگر [باز] یکی از آن دو بر دیگری تعدی کرد با آن [طایفه‌ای] که تعدی می‌کند بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد پس اگر باز گشت میان آنها را دادگرا نه سازش دهید و عدالت کنید که خدا دادگران را دوست می‌دارد.

دقت کنید که شیعه از محارب، و سنی از باغی، شمشیر برنده ای بر علیه مخالفان حکومت درست کرده اند. بنابراین به لطف این احکام، حکومت‌های نالایق عربی، پیوسته برسر کار می مانند و ولایت فقیه ایران هم مخالفان را درو می کند. حکومت‌های اسلامی در حالیکه خود بر علیه مخالفان از انواع سلاحها و خشونت‌ها استفاده می کنند به محضی که فرد یا گروهی سلاحی برای دفاع از خود یا مردم در مقابل حکومت برگرفت، آنانرا محارب، مفسد و باغی می خوانند و آنانرا قتل عام می کنند. اگر آزادی و حقوق اساسی مردم برسمیت شناخته شده باشد و مردم در حکومت منتخب خودشان (دموکراسی) زندگی کنند و به راحتی بتوانند با آزادی بیان خواسته هایشان را بیان کنند و از طریق انتخابات آنانرا دنبال کنند. تنها در چنین شرائطی است که بر گرفتن سلاح بر ضد حکومت جرم محسوب می شود همانطور که در حکومت‌های دموکراتیک جهان اینچنین است. ولی در حکومت‌های دیکتاتوری اسلامی که مردم حقی در حکومت ندارند و هر نظر

مخالفی سرکوب می شود طبیعی است که بعضی حق طلبان مجبور می شوند دست به اسلحه ببرند. البته این به این معنی نیست که هر کس سلاح بر گرفت حق طلب است. متأسفانه تاریخ نشان داده که حق طلبانی هم که با شمشیر به قدرت می رسند خود دیکتاتوری بد تر از پیشینیان می شوند. بنابر این بهترین راه مبارزه با حکومت‌های نالایق نافرمانی مدنی است.

نکاتی کلی در مورد مجازات‌های اسلامی

علاوه بر ایراداتی که قبلاً مطرح شد ایرادات کلی دیگری قابل ذکر است:

اولاً: مجازات‌ها، شامل زدن و بریدن اندام و کشتن است که همگی بسیار سنگین و غیر عادلانه اند و امروزه بهیچ وجه مورد پذیرش نیستند. وقتی تلویزیون‌های غربی دست‌های بریده یا رجم را از کشورهای ایران و افغانستان و سودان نشان می دهند، آنچنان مردم را متأثر و متنفّر می کند که باور کردنی نیست. حتی حداقل مجازات‌ها که شلاق است نیز امروزه شکنجه محسوب می شود.

در اینجا بد نیست اشاره ای به تاریخچه ی این قوانین بکنیم. در کشفیات باستانشناسی در منطقه ی شوش در سال ۱۹۰۴ الواح باستانی اکدی یافت شد که مربوط به ۳۷۰۰ سال پیش است (۱۶۸۶-۱۷۲۸ پیش از میلاد). بر یک لوح بزرگ، ۲۸۲ قانون حقوقی از حمورابی پادشاه برجسته ی بابل به خط میخی وجود دارد. این قوانین منظم ترین و کاملترین

مجموعه‌ی حقوقی باستانی است و بصورت جزئی وارد بسیاری مباحث حقوقی شده است. و شامل مجموعه‌ای از قوانین خشن و ملایم و ظالمانه و عادلانه است. ده فرمان و بسیاری از قوانین حقوقی تورات تقریباً بطور تحت‌اللفظی از قوانین حمورابی گرفته شده است و سپس این قوانین به اسلام راه یافته است البته هم در تورات و هم در اسلام تغییراتی در بعضی از این قوانین داده شده است ولی هنوز هم قوانین حمورابی کاملتر و در مواردی عادلانه‌تر از قوانین تورات و اسلام است. مثلاً در مورد دزدی، در اسلام اگر صاحب مالی در هنگام حمله‌ی دزد، برای دفاع از مالش دزد را کشت مجرم نیست. و دزدی‌های از قیمت عبا به بالا را محکوم به قطع دست کرده در حالیکه در قوانین حمورابی دزدی یک نوع نیست درجات مختلف با مجازاتهای مختلف دارد از جمله کشتن، قطع دست دزد (فقط در یک مورد) و در بیشتر موارد، جبران خسارت و جریمه‌ی دزد است. یعنی قانون حمورابی هم دقیقتر است و هم عادلانه‌تر.

حکم زنای محصنه در قوانین حمورابی مرگ (قوانین ۱۲۹-۱۳۰) و در تورات (سفر تثنیه و لویان) و در اسلام سنگسار است که علی‌رغم شباهت کلی، باز قانون حمورابی انسانی‌تر است.

حکم لواط در تورات و اسلام مرگ است و در قوانین حمورابی نیست که باز قانون حمورابی انسانی‌تر است.

حکم مرتد در تورات سنگسار، در اسلام مرگ و در قوانین حمورابی نیست که باز قانون حمورابی انسانی‌تر است.

جالب است که در قوانین حمورابی مجازات شلاق برای گناهان در نظر گرفته نشده و در بسیاری موارد جریمه ی نقدی در نظر گرفته شده است که باز قانون حمورابی انسانی تر است.

بنظر می رسد که قوانین مجازات با پیشرفت بشر در سیر تاریخی تا زمان امروز، بتدریج انسانی تر شده اند ولی وقتی جزو مذاهب یهودیت و اسلام شده اند راکد شده اند. مثلا در جوامع قدیمی حکم زندان بندرت وجود دارد مخصوصا در اسلام، چون جامعه ی عربستان در ۱۴۰۰ سال پیش جامعه ای بدوی و بیابانگرد و فاقد حکومت بود و تشکیلات حکومتی از جمله زندان و دادگاه نداشت. بنابراین در مجازاتهای اسلامی زندان و جریمه ی نقدی بندرت مشاهده می شود و مجازاتها شامل زدن و بریدن و کشتن است. تجربه ی بشر مخصوصا در دوره های اخیر نشان داده که این مجازاتهای وحشیانه هیچ ضرورتی ندارند و به بهبود وضعیت جامعه هم کمکی نمی کنند. اگر جهان امروز را حتی با صد سال پیش مقایسه کنید متوجه می شوید که امنیت، آسایش، همکاری، و انسانیت بطور حیرت انگیزی بیشتر و بهتر از گذشته است؛ شما می توانید به دور کره ی زمین مسافرت کنید و مطمئن باشید که مورد هجوم و تجاوز قرار نمی گیرید. همه ی اینها نه بخاطر بریدن دست و شکنجه و کشتن بدست آمده است بلکه بخاطر تربیت و دانش است. همچنین وجود زندان در مجازاتهای امروزه موجب می شود که فرد جانی را محبوس نگه دارد و جامعه را از آسیب وی مصون کند. و در بسیاری موارد هم افراد خطاکار متنبه می شوند

و بعنوان یک انسان خوب به جامعه بر می گردند. لازم به ذکر است که زندان و جریمه های نقدی که در قوانین قضائی جمهوری اسلامی وجود دارد منشاء اسلامی ندارند و بدلیل ناکافی بودن احکام اسلامی در نظر گرفته شده اند.

ثانیا: بعضی اموری که در اسلام جرم محسوب شده اند امروزه جرم بحساب نمی آیند. امروزه در تعریف جرم، آسیب و تضییع حقوق دیگران اصل است. بنابر این امور خصوصی افراد ربطی به حکومت ندارد. امروزه در کشورهای پیشرفته فقط تجاوز جنسی به عنف جرم است که حق انسان دیگری را ضایع می کند. مصرف شراب جرم نیست مگر اینکه موجب تضییع حقوق دیگران شود مثلا در هنگام رانندگی یا در هنگام کار. ارتداد هم که مطلقا جرم نیست، چون انسان آزاد است که هر عقیده ای را که خواست بپذیرد و یا از آن خارج شود.

ثالثا: همانطور که دیدید یکی از راههای اثبات جرائم در اسلام اقرار متهم است. که این دلیل اشکال جدی دارد. چون بطور طبیعی انسان از متهم کردن و آبروریزی و ایجاد مجازات برای خودش پرهیز دارد. از نظر عقلی هم اقرار ناپذیرفتنی است چون فرد متهم اگر مؤمن باشد می داند که می تواند توبه کند و اگر مؤمن هم نباشد که بطریق اولی باید خودش را از مجازات و آبروریزی حفظ کند. بنابر این اقرار امری غیر طبیعی است و بهیچ عنوان نباید افراد را مجبور به اقرار کرد. بهمین دلیل است که در کشورهای دموکراتیک در هنگام دستگیری متهم به او یادآور می شوند که

حق سکوت دارد و اگر چیزی گفت ممکن است به زیان او در دادگاه استفاده شود. البته اگر فردی بدون زور اقرار کرد طبعاً به عنوان دلیل معتبر استفاده می شود. البته در حکومت‌های استبدادی مثل جمهوری اسلامی استثناء است، مخصوصاً در مسائل سیاسی، آنقدر فرد را شکنجه ی جسمی و روحی می دهند که فرد به گناهان نکرده نیز اقرار می کند. جمله ی فرج سرکوهی، روزنامه نگار ایرانی که مدتها زیر شکنجه بود، را هرگز فراموش نمی کنم. او گفته بود که آنقدر مرا شکنجه کرده بودند که من با شکنجه گران شرط کردم که هر آنچه می خواهید می گویم بشرطی که مرا بکشید تا از این شکنجه ها نجات یابم. و یا همسر پاکدامن سعید امامی را آنقدر شکنجه کردند تا اقرار به کارهایی کرد که به ذهنش هم خطور نکرده بود و اقرار به رفتن به جاهائی (اسرائیل) کرد که هرگز ندیده بود همه ی اینها برای این بود تا اقرار هایی متناسب با گفته های خامنه ای را بیان کند که مبدا حرف خامنه ای، این خدای بزرگ، غلط از آب در آید. اینگونه اعتراف گیری ها و دادگاهها به دادگاههای استالینی معروف است. استالین واقعا شاهکار اینگونه اعمال بود. کتاب استالین اثر ادوارد رازینسکی را بخوانید و با اعمال نیروهای امنیتی و دستگاه قضائی جمهوری اسلامی مقایسه کنید.

رایعاً: دلیل دیگر اثبات جرم در اسلام شهادت است که اینهم، بنحوی که در اسلام رایج است، اشکال جدی دارد و دلیلی ضعیف برای اثبات جرم است. از جمله اتکاء به شهادت صرف برای اثبات جرم کاری نادرست است. در اسلام شاهد باید ایمان و عدالت داشته باشد تا شهادتش مورد پذیرش واقع

شود. عدالت هم به معنی عدم ارتکاب گناهان کبیره است. اما ایمان که ضرورتی ندارد چون اولاً اثبات ایمان امکانپذیر نیست. ثانیاً موجب می شود که شاهدان غیر مسلمان بی ارزش قلمداد شوند که باز درست نیست. ثالثاً متکی بر این پیش فرض است که غیر مسلمانان دروغگو هستند که چنین نیست. اما اثبات عدالت نیز غیر ممکن است و ترک گناهان کبیره مستلزم عدم دروغگوئی نیست و عوامل زیادی مثل دوستی، دلسوزی، کینه و دشمنی و اقناع مالی می تواند فرد را به شهادت یا کتمان شهادت وادارد. همانگونه که می توان چند شاهد در تایید امری پیدا کرد می توان چند شاهد هم بر خلاف آن پیدا کرد. اثبات جرم در دادگاه باید متکی به همه ی دلائل قابل کشف باشد که در دانش جرم شناسی مورد بحث قرار می گیرد و شاهد هم می تواند دلیلی باشد در کنار دلائل دیگر. و شهادتی ارزش دارد که با انجام روشهای مدرن از جمله باز پرس متقابل از شاهدان، قابل اعتماد تشخیص داده شود. بنابر این اتکاء به شاهد تنها و در نظر نگرفتن دلائل دیگر کار غلطی است.

نکته ی دیگر اینکه چنانچه قبلاً ذکر شد مجازات شاهدان کمتر از تعداد لازم (مثلاً کمتر از ۴ در زنا) کار درستی نیست چون موجب می شود افرادی که از جرمی اطلاع دارند آنرا به دادگاه اطلاع ندهند و مجرم به جرمش ادامه دهد. بلی اگر کسی بدون دلیل در جامعه تهمت ناروایی به دیگری زد باید در حد معقول مجازات شود. و باز چنانچه قبلاً گفته شد اتکاء به شهادت صرف موجب می شود که کسانیکه خود مورد تجاوز به

عنف واقع شده اند نتوانند تجاوزگر را به مجازات برسانند چون نمی توانند چهار شاهد فراهم کنند.

خامسا: چون آغاز بلوغ جنسی با بلوغ عقلی در اسلام یکی گرفته شده است. بنابراین کلیه ی مجازاتهای اسلامی شامل کودکان دختر ۹ ساله و کودکان پسر ۱۵ ساله هم می شود که این امر امروز غیر قابل قبول است و حداقل سن برای مجازات ۱۸ سال تمام در نظر گرفته شده است.

تعزیرات

در گناهایی که در اسلام برای آنان حد مشخص نشده است مجازات بعهدہ ی قاضی گذاشته شده که هر چقدر مصلحت بداند گناهکار را شلاق بزند.

اولا: اجازه ی تعزیر در حقیقت دادن اجازه ی شکنجه به قاضی است که درست نیست.

ثانیا: میزان مجازات گناهان نباید در اختیار قاضی باشد بلکه باید قانون واحدی برای کل کشور وجود داشته باشد که لاقبل محدوده ی مجازات را معین کرده باشد. و گرنه برای یک نوع گناه انواع مجازات صورت می گیرد که غیر عادلانه است. البته روحانیون در قانون مجازات اسلامی به اصلاح این نقیصه در احکام اسلام دست زده اند.

ثالثا: امور خصوصی افراد نباید مشمول مجازات شود در صورتیکه در اسلام اینگونه نیست مثلا اگر کسی استمناء کرد و قاضی آنرا دانست می تواند او را تعزیر کند.

رابعا: این ابهام در نوع گناه و میزان مجازات در تعزیرات، زمینه ی مناسبی را برای شکنجه گران جمهوری اسلامی فراهم کرده است. یکی از دلایلی که وزیر اطلاعات باید مجتهد باشد همین است که خودش بتواند برای اقرار گیری در امور سیاسی دستور شکنجه ی دلخواه بدهد بدون نیاز به هیچ قانونی و بدون هیچ کنترلی. و از این اصل بیشترین استفاده در طول ۳۰ سال گذشته در جمهوری اسلامی برای شکنجه ی مخالفان شده است. مثلا فرد را شکنجه می کنند که به جرم سیاسی اقرار کند، متهم می گوید نکرده ام. حال می گویند دروغ گفته پس برای تعزیر دروغ او را می زنند تا جایی که بالاخره به جرم دلخواه شکنجه گر اعتراف کند. البته چنانچه قبلا گفتیم جواز شکنجه را خود پیامبر صادر کرده است؛ چنانچه برای یافتن محل اختفای طلاهای یهودیان، رئیس قبیله را در حد مرگ شکنجه کرد. وقتی پیامبر برای طلا شکنجه می کند، مسلم است که ولایت فقیه می تواند برای امور سیاسی، که قطعا از طلا مهمترند، شکنجه کند. من خود از دوستان متفکری که مدتها زیر شکنجه ی جمهوری اسلامی بوده اند شنیده ام که شکنجه گران وزارت اطلاعات وضو می گرفتند و آیه ی قرآن می خواندند و قربه الی الله ما را شکنجه می کردند. و حتما برای این زحمات (شکنجه

کردن) علاوه بر پادشاهای عظیم دنیوی ولایت فقیه، بهشت جاوید و حوریان زیبا را در آخرت در آغوش خواهند کشید.

قصاص

قصاص کیفری است که در آسیب جسمی، بر جنایتکار اعمال می شود و مساوی با جنایت است. مثلاً اگر کسی عمداً دیگری را کشت، کشته می شود یا اگر چشم کسی را کور کرد چشمش را کور می کنند. قصاص از هزاران سال قبل، از جمله در قوانین حمورابی (بیش از ۳۷۰۰ سال قبل) و تورات (حدود ۳۰۰۰ سال قبل)، وجود داشته است. قصاص در قرآن در آیاتی چند مورد تأیید قرار گرفته است از جمله:

- فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ (بقره ۱۹۴)
ترجمه: پس هر کس بر شما تعدی کرد همان گونه که بر شما تعدی کرده بر او تعدی کنید.

- وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذْنَ بِالْأُذْنَ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (مائده ۵۴)

ترجمه: و در [تورات] بر آنان مقرر کردیم که جان در مقابل جان و چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان و زخمها قصاصی دارند و هر که از آن [قصاص] درگذرد پس کفاره

[گناهان] او خواهد بود و کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده داوری نمی کنند آنان خود ستمگرانند.

این آیه بسیار شبیه به قوانین ۱۹۶ تا ۲۰۵ حمورابی است.

بعضی نکات مهم که در مورد قصاص قابل ذکرند عبارتند از:

اولاً: قصاص چون مقابله به مثل است بنظر انسان باستانی عادلانه می آمده است. اما انسان امروز بدرستی تشخیص داده است که قصاص در اکثر موارد غیرعادلانه و غیر انسانی است. چون در اکثر موارد، آسیب جسمی به دیگری در هنگام نزاع اتفاق می افتد که در این حالت، فرد بشدت عصبانی است و کنترل ارادی خویش را تا حد زیادی از دست داده است و معمولاً پس از آسیب هم بلافاصله پشیمان می شود. با در نظر گرفتن این شرایط اگر فرضاً زخمی به دیگری وارد کرد یا چشمی را کور کرد درست نیست که بهمان نحو ضارب را زخمی کنیم. یا چشم او را از حدقه در آوریم. قصاص یک انتقام گیری سبانه است. البته ضارب باید مجازات شود. اما هدف از مجازات نباید انتقام گیری باشد. هدف از مجازات بازدارندگی است و تجربه ی دوره ی تمدن بشری در کشورهای پیشرفته نشان داده است که بازدارندگی را می توان با مجازاتهای انسانی تر مثل زندان و مجازات مالی ایجاد کرد و نیازی به این اعمال وحشیانه نیست. می دانید که در اکثر کشورهای پیشرفته، مجازات اعدام لغو شده است؛ اما در آمریکا هنوز مجازات اعدام در مورد قتل عمد اجرا می شود ولی مقایسه ی آماری نشان داده است که وجود مجازات اعدام در آمریکا تاثیر جدی در کاهش

قتل نداشته است و عامل اصلی بالا بودن قتل در آمریکا، آزاد بودن اسلحه ی گرم است که حتی افرادی که از سلامت روانی نیز برخوردار نیستند، می توانند به آن دسترسی داشته باشند که گهگاه منجر به جنایتهای بزرگ می شود. البته عده ای معتقدند که قصاص در مورد جنایتکاران حرفه ای و یا نظامیانی که با استفاده از زور و با اراده ی کامل آدم می کشند و یا شکنجه می کنند مناسب است ولی برای توده ی مردم مناسب نیست.

ثانیا: طبقه بندی غیر عادلانه ی انسانها در اسلام، در قصاص هم اثر گذاشته است و در صورت قبول اصل قصاص، آنرا ناعادلانه کرده است. درآیه ی ۱۷۸ بقره این تفاوتها تصریح شده است: اگر زنی مردی را کشت زن کشته می شود ولی اگر مردی زنی را کشت قصاص نمی شود مگر اینکه نصف دیه به قاتل پرداخت شود چون زن نصف مرد ارزش دارد. نتیجه این می شود که خانواده ایکه مثلا دخترش کشته شده باید در زمان حاضر ۶۰ میلیون تومان هم به قاتل بدهد تا قاتل قصاص شود و طبیعی است که در اکثر موارد خانواده ها توان مالی پرداخت را ندارند و قاتل مرد قصاص نمی شود.

همچنین اگر برده ای فرد آزادی را کشت، برده قصاص می شود اما اگر فرد آزاد برده ای را کشت هرگز قصاص نمی شود تنها قیمت برده (نه دیه) را به مالک برده پرداخت می کند؛ مثل اینکه گوسفندی کشته شده باشد که پولش را به صاحب گوسفند می دهند.

همچنین اگر یک فرد اهل ذمه (اهل کتابی که جزیه می پردازد) مسلمانی را بکشد، قصاص می شود ولی اگر مسلمانی یک فرد اهل ذمه را بکشد، قصاص نمی شود و تنها دیه ی ناچیزی پرداخت می کند.

همچنین اگر مسلمانی هر تعداد از غیر مسلمانان غیر اهل ذمه و غیر معاهد (معاهد: غیر مسلمانانی که بطور موقت با مسلمانان قرارداد عدم تخاصم بسته اند) را بکشد هیچ مجازاتی ندارد؛ تازه صواب هم کرده است که کفار را کشته است. بهمین دلیل است که جمهوری اسلامی و طالبان که دائم به کشتار و ترور کفار مشغولند در ازای این کشتارها منتظر پاداش اخروی اند و البته عاملان این ترورها هم که مورد تشویق قرار می گیرند. چنانچه تروریستها و شکنجه گران جمهوری اسلامی دائما ارتقاء درجه و ارتقاء ثروت می یابند. مثلا وزیر دفاع کابینه ی دوم احمدی نژاد (سرتیپ پاسدار وحیدی)، چون در انفجار یک مرکز یهودیان در آرژانتین دخالت داشته که در آن ۸۵ نفر انسان بیگناه کشته شدند و صدها نفر زخمی شدند، مورد تشویق مجلس ولایت فقیه قرار گرفت و بیشترین رای و الله اکبر را بدست آورد.

آنچه گفته شد در قصاص اعضاء هم صادق است مثلا اگر برده ای دست فرد آزادی را قطع کند دست برده قطع می شود ولی اگر فرد آزاد دست برده ای را قطع کند دستش قطع نمی شود.

ثالثا: اگر چند نفر یک نفر را بکشند همگی کشته می شوند مثلا اگر ده نفر با همدیگر یک نفر را بکشند هر ده نفر کشته می شوند. این امر مورد

اتفاق شیعه و سنی است. (شرائع ج ۴، فقه آسان، مغنی ج ۸). این حکم ظاهرا برای جلوگیری از کشتارهای قبیله ای در عربستان در نظر گرفته شده است و بدیهی است که امروزه قابل اجرا نیست و بشدت غیر عادلانه است چون مجازات با جرم تناسب ندارد.

رابعا: در اسلام، اگر کسی دستور قتل بدهد و فرد دیگری (مامور) قتل را انجام دهد، مامور کشته می شود ولی آمر محکوم به حبس ابد می شود. این حکم ظالمانه است. چون عامل اصلی آمر است، مخصوصا در سیستمهای نظامی - امنیتی و در گروههای اشراک مثل باندهای قاچاق مواد مخدر، مسئولین و سرکردگانند که همه ی جنایات را رهبری می کنند و معمولا مامورین نمی توانند سرپیچی کنند و گرنه کشته می شوند یا مورد مجازات سنگین قرار می گیرند. این حکم موجب می شود که زیر دستان کشته شوند و سرکردگان نجات یابند. البته مامورین قتل نیز باید مجازات شوند اما عدالت حکم می کند که مقدار مجازات متناسب با میزان اختیار فرد مامور باشد. یک مامور نظامی - امنیتی در سیستمهای دیکتاتوری فاقد اختیار است ولی اگر ماموری مختار بوده باید مجازات سنگینی را تحمل کند، ولی بهر صورت عدالت حکم می کند که آمر مجازات سنگینتری را تحمل کند.

خامسا: قتل به دو شاهد اثبات می شود. چنانچه قبلا مطرح شد شهادت روش ضعیفی برای اثبات جرم است و دقتهای لازم برای درست بودن شهادت باید انجام گیرد و نباید اثبات جرم صرفا متکی به شهادت

باشد. اما از نظر اسلام اگر دو شاهد عادل بر قاتل بودن شخصی شهادت دهند، برای قصاص متهم کافی است. این فاجعه است دو نفر براحتمی می توانند باهم قرار بگذارند و قتل خاصی را به گردن فرد بیگناهی بیندازند. این امر نشاندهنده ی این است که روشهای قضائی اسلام بسیار ابتدائی و غیر علمی و متناسب با زندگی ساده ی بیابانی و قدیمی است. آخر چطور می توان جان یک فرد را تنها با شهادت دو نفر گرفت؟

دیات

دیه مالی است که به سبب کشتن یا آسیب جسمی به فردی به او و یا اولیای او پرداخت می شود. دیه به موارد متعددی تعلق می گیرد شامل:

- قتل عمد که اولیای مقتول بجای قصاص به دیه راضی شوند
- قتل شبه عمد
- قتل خطا
- دیه ی اعضائی که در شرع برای آنان دیه تعیین شده باشد و به دلائلی مثل خطا بودن یا راضی شدن به دیه، قصاص انجام نگیرد.
- مواردی که قصاص جایز نیست مثل جنایت دیوانه یا فرد نابالغ. پرداخت دیه در سرزمینها و فرهنگهای قبل از اسلام جریان داشته است از جمله در قوانین حمورابی دیه های دقیقی برای جنایات مختلف در نظر گرفته شده است.

دیه ی قتل

دیه ی قتل مرد مسلمان آزاد یکی از شش چیز است، به انتخاب اولیای مقتول، شامل: ۱- صد شتر با مشخصات خاص ۲- دویست گاو ۳- هزار گوسفند ۴- هزار مثقال طلا ۵- ده هزار درهم ۶- دویست حوله ی تولید یمن. در غیر از شتر، اختلافاتی بین فرق مختلف اسلامی وجود دارد که مورد بحث ما نیست.

بعضی اشکالات دیه ی قتل در اسلام عبارتند از:

اولاً: تعیین دیه ی ثابت برای تمام کشورها و برای تمام تاریخ (چنانچه اسلام مدعی است) کاری کاملاً غلط است. چون قیمت اجناس ذکر شده در طول زمان و در کشورهای مختلف در حال تغییر است. و این امر موجب تغییر قیمت جان و اندامهای انسان می شود. بعلاوه بعضی از این اقلام مثل شتر در همه جا یافت نمی شود. مثلاً شتر در عربستان فراوان است، اما در آمریکا وجود ندارد طبعاً اگر ولی مقتول در آمریکا، شتر طلب کند، قیمت سر به فلک می زند. همچنین دیه ی ثابت برای همه ی شرائط تاریخی- جغرافیائی غیر عادلانه است. چون سطح اقتصادی مردم در یک زمان در کشورهای مختلف و زمانهای مختلف متفاوت است. مثلاً هزار مثقال طلا برای فردی در عربستان فعلی زیاد نیست اما برای فردی در کشورهای فقیر آفریقائی یا افغانستان، کمر شکن و غیر قابل تأمین است. این امر موجب می شود که یک جرم، مکافاتهای متفاوتی را بر جانی تحمیل

کند. تعیین حوله ی یمن که فقط در ۱۴۰۰ سال پیش وجود داشته از بقیه ی موارد نامعقولتر است. تعیین دیه ی ثابت توسط پیامبر نشان می دهد که پیامبر هم شبیه حمورابی و نویسندگان تورات، به این واقعیات ساده آگاهی نداشته است و گرنه دیه ی ثابتی برای همیشه و همه جا تعیین نمی کرد. همانطور که در جوامع پیشرفته ی امروز انجام می شود، دیه نفس و یا اعضا باید توسط قضات برجسته در هر کشور، متناسب با سطح اقتصادی مردم آن کشور، تعیین شود و در طول زمان هم با تغییر سطح اقتصادی، مورد بازنگری قرار گیرد. و بهتر است دیه دارای حداقل و حد اکثر باشد تا قاضی متناسب با ثروت جانی، آنرا تعیین کند.

ثانیا: طبقه بندی غیر عادلانه ی مردم در اسلام، بر دیه هم اثر گذاشته است. دیه ی زن نصف مرد است. اگر برده ای کشته شود فقط قیمت آن به مالک داده میشود. دیه ی اهل کتاب ذمی یک دوازدهم (فقه شیعه) یا یک سوم (فقه سنی) مسلمان است. یعنی اگر مسلمانی بطور عمد ۱۲ نفر مسیحی ذمی را بکشد قصاص نمی شود و تنها معادل خونهای یک مسلمان می پردازد. کشتن غیر مسلمانان غیر ذمی یا غیر معاهد هم که صواب دارد و قصاص و دیه ندارد. آیا اینها عادلانه اند؟ آیا اینها قابل اجراء هستند؟

ثالثا: در اسلام دیه ی قتل خطا بعهدہ ی عاقله (خویشان پدری قاتل) است. یعنی دیه را باید خویشان پدری قاتل بپردازند نه خود قاتل. این حکم بشدت غیر معقول است چه ربطی به خویشان پدری دارد؟. شاید این

حکم متناسب با شرایط قبیله ای زمان پیامبر بوده که در مقابل قتلها کل قبیله بنحوی مدیون بودند ولی چه ربطی به زمان حاضر دارد؟ هیچ. همچنین اگر قاتل، دیوانه یا کودک غیر بالغ باشد، دیه بعهدہ ی عاقله است که اینهم غیر معقول است. درست آن است که اگر فرد خاصی مسئول نگهداری کودک یا دیوانه بوده است و در نگهداری او سهل انگاری کرده باشد و منجر به قتل شده باشد، تنها فرد مسئول بحد معقولی مجازات شود نه اینکه کل دیه را بپردازد و نه اینکه خویشان پدری مسئول دیه باشند.

رابعاً: اگر قتل در ماههای حرام اتفاق افتاده باشد، دیه باندازه یک سوم افزایش می یابد. اعراب بدوی چون دائماً در جنگ و خونریزی بسر می بردند، چهار ماه سال را حرام کرده بودند که در آن ماهها قتل و جنگ ممنوع بود تا فرصت آرامش و مسافرت و غیره فراهم شود. متأسفانه این موضوع عیناً در اسلام وارد شده و اگر کسی در این ماهها قتل خطا یا شبه عمد انجام دهد باید دیه بسیار سنگینتری را بپردازد. در صورتیکه این موضوع هیچ ربطی به غیر عربستان و زمان حاضر ندارد.

خامساً: در مواردی که احتمال قاتل بودن شخصی وجود دارد ولی قابل اثبات نباشد، مثل حضور شخصی با آثار جرم در محل قتل، یا شهادت یک کودک بر قاتل بودن کسی، اینگونه موارد را لوث می گویند. در چنین مواردی با انجام قسمهای مکرر (قسامه) قاتل بودن یا رفع اتهام، اثبات می شود. مثلاً اگر اولیای مقتول ۵۰ قسم بخورند که فردی قاتل است فرد متهم مجرم شناخته می شود و باید دیه بپردازد. اینهم از عجائب است چطور

قتلی را با قسم می توان به گردن کسی انداخت قسامه بشدت غیر معقول است. قسم خوردن برای اثبات یا رد اتهام در قوانین حمورابی نیز وجود دارد. اما در حقوق امروز، قسم هیچگونه ارزش قضائی ندارد و این کاملاً درست است. بسیاری مردم اصلاً ایمان ندارند بنابراین این قسم خوردن برایشان اهمیتی ندارد. و کسانی که ایمان دارند براحتی قسم دروغ می خورند. مخصوصاً اگر با قسم دروغ بتوانند پول کلانی بدست بیاورند. بنابراین این قسم هیچ ارزشی برای اثبات جرم یا رفع اتهام ندارد و غیر عادلانه و غیر قابل اجراست.

دیه ی اعضاء

اگر اعضاء بدن آسیب دیده باشد یا از بین رفته باشد یا کارش را از دست داده باشد، فرد جانی باید دیه بپردازد. در اسلام در حدود ۳۰ مورد، دیه ی اعضاء معادل دیه ی کامل (معادل قتل) تعیین شده است (شرائع الاسلام ج ۴ و مغنی ج ۹) شامل: از بین رفتن یا کوری دو چشم، از بین رفتن چهار پلک چشم، بریدن دو گوش، کوری دو گوش، از بین رفتن کل موهای سر، از بین رفتن کل موهای ریش، قطع بینی تا قبل از استخوان، از بین رفتن حس بویائی، بریدن لبها، بریدن زبان، از بین رفتن تکلم، از بین رفتن حس چشائی، از بین رفتن کل دندانها، از بین رفتن آرواره های پائین، قطع دستها، قطع ده انگشت دستها، قطع ده انگشت پاها، قطع پاها، قطع رانها، بریدن پستانها در مرد یا زن، قطع آلت تناسلی مرد یا بریدن ظاهر آلت

تناسلی زن، قطع بیضه ها، قطع باسنها، ضربه به پشت بنحوی که فرد مضروب دیگر نتواند بنشیند، از بین رفتن کنترل ادرار، از بین رفتن کنترل مدفوع، کج شدن گردن، افشاء غیر همسر، قطع انزال در مرد.

بعضی ایرادات مهم که بر دیه ی اعضاء وارد است عبارتند از:

اولا: در دیه ی اعضاء انتظار می رود که حداقل دو اصل مهم در نظر گرفته شود: یکی اهمیت عضو برای ادامه ی حیات و دوم اینکه دیه ی کل اعضاء چندان بیشتر از دیه ی نفس (کشتن) نباشد. این دو اصل معقول در ۳۰ مورد فوق در نظر گرفته نشده است. اما اصل اول: نگاهی به ۳۰ مورد فوق نشان می دهد که بعضی آسیبهای کم اهمیت مثل از بین رفتن دائمی موی ریش، بهمان اندازه ی کوری دو چشم دیه دارد. یا مثلا از بین رفتن قسمت نرم و غضروفی بینی یک دیه ی کامل دارد مثل کوری کامل. باز بریده شدن پستانهای مرد دیه ی کامل دارد در صورتیکه هیچ اهمیتی برای ادامه ی حیات ندارند. یا بریدن ظاهر آلت تناسلی زن یک دیه ی کامل دارد در صورتیکه در ادامه ی حیات و در توالد و تناسل هیچ تأثیری ندارد. همچنین بریدن ظاهر گوشها به اندازه ی کری کامل، یک دیه ی کامل دارد، در صورتیکه بریدن گوشها هیچ تأثیر جدی در شنوائی ایجاد نمی کند. یا به ازبین رفتن چشائی و بویائی و بینائی به یک اندازه اهمیت داده شده که کاملا غلط است. همچنین انگستان پاها و دستها معادل هم دیه دارند که بدیهی است که انگستان دستها در ادامه ی حیات نقش بسیار مهمتری دارند.

ثانیا: در تعیین دیه ی اعضاء اصل دوم هم در نظر گرفته نشده است. چطور از بین رفتن یک انسان مرد بطور کامل (کشتن) با نرخ امروز ۱۲۰ میلیون تومان دیه دارد و از بین رفتن موهای ریش یک انسان هم ۱۲۰ میلیون تومان دیه دارد و همچنین بقیه ی ۳۰ مورد فوق. کشتن یک زن با بریدن ظاهر آلت تناسلی اش یک بها دارد. بقیه را هم خودتان تأمل کنید. تعیین بهای یک انسان کامل برای از بین رفتن هر کدام از ۳۰ مورد فوق کاملاً غیر معقول است. اگر دیه ی ۳۰ مورد فوق را فقط محاسبه کنید ۳/۶ میلیارد تومان می شود و این ۳۰ مورد شامل اعضاء داخلی و جراحات هم نمی شود و گرنه از ۴۰ دیه هم فراتر می رود. نتیجه این می شود که یک انسان بطور کامل ۱۲۰ میلیون تومان بها دارد و بهای کل اعضاء و اندامهایش حداقل ۳/۶ میلیارد تومان است. این با کدام عقلی جور در می آید؟ بدلیل این خطای فاحش در دیه ی اعضاء، بسیاری موارد در حوادث رانندگی و امثالهم فرد مقصر مجبور میشود به فرد صدمه دیده چندین دیه ی کامل پرداخت کند که بدیهی است که موجب نابودی فرد مقصر و خانواده اش تا پایان عمر می شود. اینها با الفبای عقل و عدالت هم جور در نمی آید. همچنین این عیب بزرگ موجب شده که در حوادث رانندگی اگر فردی آسیب جدی دیده باشد رانندگان برای نجات از پرداخت چندین دیه، سعی می کنند که فرد مجروح را با ماشین بکشند تا یک دیه بیشتر نپردازند.

ثالثاً: طبقه بندی انسانها در اسلام در دیات هم موجب بیعدالتی شده است. مثلاً دیه ی اعضای یک زن از یک سوم دیه که بیشتر شد نصف مرد خواهد

بود. دیه ی اعضای برده تفاوت قیمت برده است که به مالک برده پرداخت می شود نه به خود برده ی آسیب دیده.

رابعاً: بدلیل عدم اطلاع پیامبر از جزئیات و وظائف و اهمیت اعضاء داخلی، دیه ای برای آنان در اسلام معین نشده است. اعضاء داخلی مثل مغز یا اعصاب مختلف، کلیه ها، قلب، ریه، کبد، طحال، معده، روده ی بزرگ و کوچک، کیسه ی صفراء، رحم، تخمدانهای زن، مثانه، پیشابراه، میزنای، غدد داخلی مثل تیروئید، فوق کلیه و اثنی عشر. عدم تعیین دیه برای اعضاء داخلی در اسلام، نقصان بسیار بزرگی است. چون بعضی از اندامهای داخلی، مثل قلب و مغز و ریه و کلیه و کبد، برای حیات اهمیتی بیشتر از تمام اعضا ی خارجی دارند چون نبود هرکدام به تنهایی موجب مرگ می شود در صورتیکه نبود هیچکدام از اعضاء خارجی موجب مرگ نمی شود. در اسلام یک سوم دیه برای جائفه در نظر گرفته شده است (شرائع الاسلام ج ۴ و مغنی ج ۹). منظور از جائفه وارد شدن چیزی مثل کارد یا گلوله به داخل بدن است. این حکم، کلی، مبهم و غیر عادلانه است. چون اینکه کارد یا گلوله به کجا وارد شود و به کدام اندام داخلی آسیب برساند بسیار مهم است، اما در اسلام به آن توجهی نشده است. مثلاً گلوله ای میتواند تنها یک سوراخ ایجاد کند و به هیچ اندام مهم داخلی آسیبی نرساند، یک سوم دیه دارد و اگر گلوله ای به غده لوز المعده خورد که منجر به بیماری قند و بیماریهای گوارشی تا پایان عمر می شود، اینهم یک سوم دیه دارد. اینهمه

بی اطلاعی واضح قوانین شرع تعجیبی ندارد در ۱۴۰۰ سال پیش علمی وجود نداشت.

خامسا: در اسلام برای انواع آسیبهای روانی دیه ای در نظر گرفته نشده است اینهم نقصان بزرگی است در دیات اسلام. در زمان پیامبر و در اسلام فقط مردم را به دیوانه و عاقل تقسیم می کردند و اطلاعی از انواع بسیار گسترده ی آسیبهای روانی نداشتند، در صورتیکه بعضی آسیبهای روانی بسیار مهمتر از آسیبهای جسمی اند.

سادسا: برای ایجاد بیماریهایی که در اثر مواد نامناسب مثل غذای مسموم یا داروی نامناسب ایجاد می شوند و یا ایجاد بیماریهایی که در اثر انتقال میکروب یا ویروس ایجاد می شوند، نیز در اسلام دیه ای در نظر گرفته نشده است چون اینها هم در صدر اسلام ناشناخته بوده است. مثلا اگر یک مسئول انتقال خون در بررسی بیماریهای خونی دقت کافی نکرد و با انتقال خون آلوده، فرد دریافت کننده ی خون بیمار شد چه باید کرد و همچنین صدها مورد دیگر؟ در بسیاری موارد، مسمومیتها و عفونتها، موجب آسیب در اعضا ظاهری نمی شوند که بتوان بر اساس دیه ی اندامهای ظاهری عمل کرد.

سابعا: برای مشکلاتی که در اثر آلوده کردن منابع طبیعی مثل رودخانه ها و دیگر منابع آبی ایجاد می شوند و برای بیماریهایی که در اثر ایجاد آلودگی منابع دیگر مثل خاک و جنگلها و مراتع و دریاها ایجاد می شود نیز اندیشه ای در اسلام وجود ندارد؛ عرب جاهلی کجا و این اطلاعات کجا؟

در فقه اهل سنت و شیعه اصلی برای مواردی که در اسلام دیه ای تعیین نشده است، وجود دارد بنام ارش یا حکومت. بدین صورت که فرض کنند که فرد آسیب دیده برده باشد در اثر آسیب چه مقدار از قیمتش کاسته می شد آنگاه همان درصد را از دیه ی کامل حساب کنند. مثلاً اگر برده ی سالم ۱۰۰ و برده ای با عیب مشخص ۸۰ سکه ارزش دارد برای آن آسیب ۲۰ درصد از دیه ی کل در نظر گرفته شود. این روش باستانی و غیر قابل اجرا و غیر علمی است. چون تاجر برده که بر اساس ضوابط علمی قضاوت نمی کند. و امروزه هم که بازار برده فروشی وجود ندارد که این قیمت گذاریها در آن انجام شود. مگر اینکه طالبان و ولایت فقیه، برای اجرای احکام اسلام در مورد بردگی، بازار برده گیری و برده فروشی را در جهان راه اندازی کنند. البته اگر قدرت قابل ملاحظه ای پیدا کنند چنین هم می کنند چنانچه آیت الله مصباح گفته بود. آخر حیف است که اینهمه احکام اسلامی برای برده داری معطل بمانند.

نقصانهای حقوقی دیگر در اسلام

تا اینجا احکام قضائی اسلام را مرور کردیم. چنانچه متوجه شدید، واقعیت این است که احکام قضائی اسلام، احکامی ابتدائی و ساده ای هستند برای جرائم ساده ای که در محیط قبیله ای عربستان ۱۴۰۰ سال پیش اتفاق می افتاد. این احکام فاقد هرگونه پشتوانه ی علمی حقوقی است. و عمدتاً از محیط عربستان یا از فرهنگهای مجاور (مثل تورات و بابل) اخذ

شده اند و با تغییرات اندکی وارد اسلام شده اند. چنانچه قبلا اشاره کردیم مشابه این احکام در منابع تا بیش از ۳۷۰۰ سال قبل یافت شده است. این احکام هیچ برتری ویژه ای نسبت به دوره ی زمانی خویش ندارند و در همان زمان، قوانین حقوقی دقیقتر و کاملتری در حقوق روم، حقوق ایران، حقوق یونان و حقوق بابلی وجود داشت و همانطور که آن حقوق ها نکات مثبت و منفی دارند حقوق اسلامی هم چنین است. و همانطور که بسیاری از قوانین حقوقی باستانی، امروزه غیر عادلانه محسوب می شوند و غیر قابل اجراء هستند احکام حقوقی اسلامی هم چنین است.

اسلام فاقد تقریبا تمامی شاخه های حقوقی امروزی است که به بعضی از آنان اشاره می کنیم. از جمله:

- اسلام نه تنها فاقد حقوق بشر است، بلکه بسیاری از قوانین آن با اصول اساسی حقوق بشر ناسازگار است که بخشی از این تقابلها را در فصل حقوق بشر مطرح کردیم.

- اسلام فاقد حقوق سیاسی و حقوق شهروندی است که در اعلامیه ی جهانی حقوق بشر و در میثاق بین المللی حقوق مدنی سیاسی مطرح شده اند. چنانچه در فصل امور سیاسی در اسلام، نشان دادیم، اسلام حتی در مورد الفبای مسائل سیاسی هم چیزی ندارد.

- اسلام فاقد حقوق عمومی است که روابط ارگانهای حکومت و اداری را با مردم و تعیین حقوق اساسی و آزادیهای فردی و استقرار نظم و امنیت را بر عهده دارد.

- اسلام فاقد حقوق اداری است. حقوق اداری یکی از رشته های حقوق عمومی است که قوانین حاکم بر ادارات و روابط مردم با ادارات را مورد بحث قرار می دهد. در زمان پیامبر در عربستان اصلا حکومتی وجود نداشت که اداره داشته باشد. بنابر این، حقوق اداری در اسلام کاملا ناشناخته است. چنانچه قبلا گفتیم وقتی از زمان عمر به بعد، کشورهای فراوانی توسط مسلمین اشغال شد و نیاز به تنظیمات اداری ضرورت پیدا کرد، مسلمین از تجربه ی ملل متمدن مخصوصا ایران استفاده کردند که این استفاده با حضور برمکیان در خلافت عباسی به اوج رسید. امروزه نقض قوانین اداری و قوانین مصوب پارلمان، جرم محسوب می شود که میزان مجازات آن نیز توسط قانون مشخص شده است. در صورتیکه در اسلام نقض هیچ قانونی غیر از احکام اسلام، خطا و یا جرم محسوب نمی شود.

- اسلام فاقد حقوق زندان است. در اسلام مجازات گناهان بصورت کشتن و بریدن و شلاق است و مجازات زندان (بجز موارد نادر مثل امر قتل) و جریمه ی نقدی (غیر از دیه) برای گناهان در نظر گرفته نشده است. در قوانین حمورابی (اصل ۱۱۶) مجازاتهایی برای سوء رفتار و شکنجه ی زندانی در نظر گرفته شده است. اما اصولا در زمان پیامبر چیزی بنام زندان در مدینه وجود نداشت که از حقوق آن صحبت شود و طبیعتا چیزی بنام حقوق زندانها و زندانیان در اسلام وجود ندارد.

- اسلام فاقد حقوق بین الملل است. حقوق بین الملل مجموعه ی اصول و قواعد مربوط به روابط مساوی و عادلانه ی بین کشورهاست. چنانچه در

فصل اسلام و حقوق بشر و فصل امور سیاسی توضیح دادیم، اسلام مرزهای جغرافیائی را به رسمیت نمی شناسد و در نهایت هیچ کشوری غیر از یک کشور جهانی اسلامی نباید وجود داشته باشد. اهل کتاب که باید با ذلت و بدون استقلال در تحت حکومت اسلامی زندگی کنند و کفار دیگر هم یا باید کشته شوند و یا مسلمان شوند. بنابر این جایی برای حقوق بین الملل باقی نمی ماند، چون مللی نیست تا حقوق فی ما بین داشته باشند.

- اسلام فاقد حقوق دریائی و هوائی است، که وضعیت حقوقی دریاها و خطوط و مرزهای هوائی را مشخص می کنند. بعضی حقوق ساده ی دریائی در قوانین حمورابی وجود دارد؛ اما چون در زمان پیامبر در مدینه چنین مسائلی مطرح نبوده بنابر این در اسلام مطلقا مورد بحث قرار نگرفته است.

- اسلام فاقد حقوق کار است. حقوق کار کلیه ی قوانین و مقرراتی است که روابط حقوقی بین کارگر و کارفرما را مشخص می کند. تا آنجا که بنده اطلاع دارم اولین جایی که از حقوق کار صحبت شده در قوانین حمورابی است. منتهی حقوق کار و کارگر در نیمه ی دوم قرن بیستم بسیار پیشرفت کرد و توانست اموری چون حداقل دستمزد، محدودیت ساعات کار، حق بیمه، بازنشستگی، مرخصی و استراحت، حق اعتصاب و اعتراض به کارفرما و غیره را برای کارگران فراهم کند. هیچیک از این قوانین در اسلام نیست. بهمین دلیل در زمان نخست وزیری مهندس موسوی، وقتی دولت در پی

تصویب قانون کار بر آمد با مقابله ی شورای نگهبان روبرو شد و نهایتاً با فشار خمینی، بعنوان احکام ثانویه به تصویب رسید.

- حقوق ثبت شامل ثبت احوال و املاک و اسناد نیز در اسلام وجود ندارد. این قوانین هم به دلیل گستردگی و پیچیدگی زندگی مدرن ضرورت و تکامل پیدا کرد.

- در اسلام آئین دادرسی وجود ندارد، نه آئین دادرسی مدنی و نه آئین دادرسی کیفری. آئین دادرسی، سازمان و مراجع قضائی کیفری یا مدنی، انواع دادگاهها و حدود صلاحیت هر کدام و طرق کشف جرائم و نحوه ی تعقیب متهمین و مراحل دادرسی و نحوه ی اجرای احکام را مشخص می کند.

در اسلام دلایل قضائی برای اثبات جرم، حقوق و تعهدات، بسیار ساده و ابتدائی است. این دلایل شامل اقرار و شهادت و قسم است و از روشهای علمی و مدرن کشف حقوق و جرم خبری نیست. ضعفهای این دلایل سه گانه بطور مختصر در مباحث قبلی این فصل بحث شد. بطور اشاره گفته شد که اقرار روشی غیر طبیعی است که در اکثر موارد جز با شکنجه و فشار بدست نمی آید که در اینصورت فاقد ارزش است. شهادت به تنهایی نباید ملاک اثبات حق یا جرم باشد. چون شهادت دادن دروغ و انحرافی کاری آسان است. و قسم نیز بهیچ عنوان ارزش قضائی ندارد. چون همه مؤمن نیستند و بعلاوه افراد مؤمن هم براحتی قسم دروغ می خورند.

در قضاوت اسلامی وکیل وجود ندارد. با توجه به تخصصی بودن امور حقوقی در زمان حاضر، حضور وکیل یک ضرورت است، عدم وجود وکیل موجب تضییع حق متهم یا صاحب حق می شود. بهمین دلیل در سیستمهای قضائی مدرن حتی متهم می تواند قبل از بازجوئی، تقاضای وکیل کند. از عدم لزوم وکیل در قضاوت اسلامی، سیستمهای امنیتی جمهوری اسلامی نهایت استفاده را می کنند و متهمان سیاسی را بدون حضور وکیل به مجازاتهای دلخواه میرسانند.

در قضاوت اسلامی چیزی بنام حقوق و جرم سیاسی و مطبوعاتی وجود ندارد. چون در زمان پیامبر حکومت و مطبوعاتی وجود نداشته تا بحث حقوقی آنها مطرح شود. البته نقد اسلام و مخالفت با حکومت اسلامی جرمهای بسیار سنگینی هستند که هر دو می توانند، تحت عنوان مرتد و یا محارب، منجر به اعدام شوند، که این ابزار کشنده ای را به دست حاکمان اسلامی داده است.

در قضاوت اسلامی لازم نیست که دادگاه علنی باشد و به بهانه ی حفظ آبروی اشخاص یا دستگاهها، دادگاه باید ترجیحاً غیر علنی برگزار شود. این نیز بر خلاف حقوق بشر است. علنی بودن دادگاه حق مسلم صاحب حق یا متهم است، چون علنی بودن، امکان تجاوز، زورگوئی، رشوه گیری، سازش با مجرم یا دولت و نقض قوانین و حقوق را بشدت کاهش می دهد. زیرا قاضی و دادستان خود را در معرض دید خبرنگاران آزاد و متخصصان حقوقی می بینند و مجبور می شوند ضوابط حقوقی را رعایت

کنند. بر عکس، دادگاه غیر علنی امکان هر گونه فساد و ظلمی را فراهم می کند. از این ویژگی نیز جمهوری اسلامی نهایت استفاده را کرده و می کند. همانطور که می دانید کلیه ی دادگاههای مجرمین سیاسی و امنیتی غیر علنی است و بسیاری حتی صورت ظاهری دادگاه را هم ندارند. دقیقا افرادی که بیشترین نیاز را به علنی بودن دادگاه و وکیل دارند، از هر دو محرومند. فرد متهم بیچاره ای که شاکی و طرف مقابلش دستگاههای امنیتی سپاه و وزارت اطلاعات اند و مدتها تحت شکنجه قرار داشته است، باید نیمه جان، یک تنه، بدون هیچ پناهی و در زیر تیغ، در دادگاههای مخفی از خود دفاع کند. واضح است که در چنین دادگاهی رای به نفع چه کسی و به زیان چه کسی صادر می شود. آیا بی عدالتی بیش از این امکان پذیر است؟. از چندین هزار انسانی که تا کنون در جمهوری اسلامی به جرمهای سیاسی امنیتی اعدام شده اند کدامیک از کمترین حقوق انسانی در دفاع از خود برخوردار بوده اند؟

در قضاوت اسلامی دادستان و جود ندارد. در دادگاههای امروزی، دادستان مسئول جمع آوری و ارائه دلایل وقوع جرم است و وکیل مسئول جمع آوری و ارائه دلایل رفع اتهام است. وظیفه ی قاضی آنست که بطور بیطرفانه این دلایل و شواهد متضاد را بشنود، بررسی کند و قضاوت کند. در حالیکه در قضاوت واقعی اسلامی، قاضی خود نقش دادستان را هم بعهده دارد یعنی دنبال جمع آوری مدارک علیه متهم است، حال چگونه چنین

کسی می تواند بی طرف باشد؟ امکان ندارد. این امر موجب ناعادلانه کردن قضاوت قاضی در اسلام می شود.

در قضاوت اسلامی، دادگاهها عمومی هستند یعنی از شیر مرغ جان آدمیزاد را مورد قضاوت قرار می دهند. پیدایش دادگاههای تخصصی ضرورت دنیای مدرن است که در گذشته وجود نداشته است. بهمین دلیل هم هست که صفات قاضی در اسلام شامل مسلمان بودن، مرد بودن، مجتهد بودن و عادل بودن است. ضرورتی ندارد که قاضی در بخش خاصی از حقوق مثل حقوق تجارت و امثالهم تخصص داشته باشد. بدیهی است که دادگاه عمومی در زمان امروز فاقد کارآئی و ظالمانه است چون بدلیل عدم تخصص و آگاهی قاضی، امکان تضييع حق و حکم خطا بالا میرود. البته تشکیل دادگاههای تخصصی هم خلاف شرع نیست ولی تجویز تشکیل دادگاههای عمومی خود اشکال بزرگی است و نشان دهنده ی این است که واضع احکام قضائی اسلام، متوجه لزوم تخصصی شدن دادگاهها نبوده است. همچنین دستگاه قضائی می تواند از این مجوز، استفاده کند چنانچه در دوره ی یزدی این دادگاهها تشکیل شدند.

در قضاوت اسلامی، حکم قاضی مقطوع است و پژوهش خواهی معنی ندارد. اینهم متناسب با شرایط گذشته است که سیستم قضائی وجود نداشت. بعلاوه عدم پژوهش خواهی، غیر عادلانه است چون در بسیاری موارد قاضی اشتباه می کند یا با گرفتن رشوه یا داشتن رابطه، حکم ظالمانه ای صادر می کند و لازم است که امکان ارجاع پرونده به دادگاه با لاتری

وجود داشته باشد. از همین موضوع دستگاههای امنیتی جمهوری اسلامی نهایت استفاده را می کنند. افراد سیاسی بدون وکیل، غیر علنی و بدون امکان پژوهش خواهی محاکمه می شوند که طبعاً از نظر اسلامی عیبی ندارد و لی بر خلاف موازین حقوق بشر است.

در قضاوت اسلامی، هیئت منصفه وجود ندارد. هیئت منصفه موجب عادلانه تر کردن قضاوت می شود و احتمال قضاوت غلط یا جانبدارانه را کاهش می دهد. هیئت منصفه مخصوصاً برای متهمین سیاسی و یا مطبوعاتی بسیار ضروری است چون احتمال مداخله ی قدرتهای سیاسی امنیتی در اینگونه موارد بسیار زیاد است.

در قضاوت اسلامی، سلامت روانی افراد در حین ارتکاب جرم در نظر گرفته نمی شود. در اسلام، افراد صرفاً به دو دسته ی دیوانه و عاقل تقسیم می شوند و همه ی غیر دیوانگان از نظر مسئولیت در قبال اعمالشان، یکسان قلمداد می شوند. در صورتیکه بهیچ عنوان چنین نیست و تعداد زیادی از بیماریهای روانی وجود دارند که بر روی اراده و تصمیم و انگیزه ی افراد برای انجام یک کار تاثیر جدی میگذارند بعضی بیماریهای روانی فرد را به اعمالی وادار میکنند که همان فرد پس از درمان محال است به آن کار دست بزند. مثلاً بیماری افسردگی که یک بیماری شایع در زندگی امروز است موجب کاهش هوشیاری و دقت و احساس مسئولیت در تمامی کارهای فرد می شود و احتمال خطا را بشدت افزایش می دهد و حتی می

تواند فرد را به خودکشی وادار کند. عدالت حکم می کند که این عوامل غیر اختیاری در ارتکاب جرم مورد نظر قرار گیرند.

در قضاوت اسلامی، مجازاتهای اسلامی در مورد غیر مسلمانان مثل اهل ذمه نیز به اجرا در می آید. مثلاً اگر اهل ذمه ای مرتکب زنا یا محصنه شد، رجم می شود. این نیز غیر معقول و غیر عادلانه است. وقتی کسی به مذهب خاصی اعتقاد ندارد چگونه باید احکام آن مذهب در مورد وی اجرا شود؟ آیا مسلمانان حاضرند که احکام دین یهود یا مسیحیت در مورد آنان اجرا شود؟ مسلماً نه. پس چرا آنچه خود نمی پسندیم باید در مورد دیگران بپسندیم.

در اسلام انجام بعضی مجازاتها می تواند توسط افراد عادی انجام شود. مثلاً افراد عادی میتوانند مهدور الدم (کسیکه حکمش مرگ است) را بدون نیاز به دادگاه به قتل برسانند. مثلاً اگر کسی سخنی گفت که نشانگر بی دینی او باشد، شنونده می تواند او را بکشد. یا اگر مردی همسرش را با مرد بیگانه ای در حال جماع یافت، مجاز است هر دو را بکشد. و یا مرد مجاز است در نافرمانی زنش، بدون هیچ محاکمه ای او را بزند. همچنین در امر به معروف و نهی از منکر، اگر فرد بصورت شفاهی تذکر داد ولی فائده نداشت، مجاز است که فردی را که واجبی را ترک میکند و یا گناهی را انجام می دهد، مورد مجازات جسمی و اقتصادی قرار دهد. بدیهی است که مداخله ی افراد عادی در اجرای احکام، آنهم به تشخیص خودشان، هرج و مرج و بی عدالتی ایجاد می کند و بهیچ عنوان پذیرفتنی نیست. بهمین دلیل

نیز در هنگام زمامداری خود روحانیون در جمهوری اسلامی ممنوع شده است. اما خود روحانیون در زمان شاه اینکارها را می کردند و حتی حکم ترور افراد را صادر می کردند (مثل قتل کسروی و دکتر فاطمی عضو کابینه ی مصدق) و البته اکنون هم در مورد افراد مخالف و افرادی که در کشورهای دیگر زندگی می کنند و یا تبعه ی کشورهای دیگرند نیز این اقدامات را انجام می دهند. چنانچه می دانید جمهوری اسلامی حداقل در قتل صدها نفر در خارج از کشور دخالت داشته است. همچنین در داخل کشور نیز هنگامیکه متوجه می شوند که نمی توانند فرد یا گروهی را با طی مراحل قضائی به مجازات برسانند یا از بین ببرند، براحتمی با استفاده از نیروهای نظامی که در لباس شخصی ظاهر می شوند این اقدامات غیر انسانی را انجام می دهند. این اقدامات ۳۰ سال است که با اشاره ی ولایت فقیه در حال اجراست، مثل قتل‌های زنجیره ای، یا سرکوب و زدن روشنفکران و روحانیون مخالف و یا کشتن افراد در تظاهرات بعد از انتخاب دوم احمدی نژاد و دهها مورد دیگر. بهر صورت اینگونه کارها مشکل شرعی ندارد. اما از نظر عقل و عدالت، بهیچ عنوان قابل قبول نیستند.

نتیجه گیری

در مباحث قبل بوضوح نشان داده شد که اولا احکام حقوقی اسلام برای جهان امروز، بشدت ناکافی است و بیشتر مباحث اساسی حقوقی، در اسلام وجود ندارد. و ثانيا: احکام قضائی موجود در اسلام نیز، اکثرا غیر

قابل اجرا هستند چون یا بسیار خشن و شکنجه اند و یا غیر عادلانه و یا هر دو. جالب است که خود روحانیون نیز متوجه این نقیصه ها شده اند و در جلسات خصوصی به آنها اشاره می کنند و ولایت فقیه و سیستم قضائی نیز تلاش می کند که از زیر بار اجرای قوانین شرعی قضائی، شانه خالی کنند تا از آبروریزی جهانی جلوگیری بعمل بیاورند. و اگر حکمهای بریدن و شلاق و رجم را هم اجرا کنند، سعی می کنند که در خفا باشد و به روزنامه ها و مخصوصا به خارج از ایران درز نکنند. در صورتیکه در خود اسلام و حتی در خود قرآن گفته شده که انجام این مجازاتها باید علنی و در دید عموم مردم انجام شود. این مخفی کاریها، عدم صداقت روحانیون حاکم بر جمهوری اسلامی را نشان می دهد که از طرفی مدعی اند که قوانین اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و قضائی اسلام آخرین، کاملترین و ایده آلتترین نسخه برای تمام مشکلات بشری تا قیامت است و از طرف دیگر برای حفظ آبرو، یا اجرا نمی کنند و یا پنهانکاری می کنند. طالبان بلا شک بسیار صادقانه تر از روحانیون ایران عمل می کنند چون آنچه در اسلام وجود دارد بدون هیچ واهمه ای و بطور علنی اجرا می کنند.

واقعیت این است که بخش قریب به اتفاق قوانین، بخشنامه ها و سازماندهی قوه ی قضائیه ی و آئین دادرسی در جمهوری اسلامی هیچ ربطی به اسلام ندارد. اینها از زمان شاه موجود بوده و ادامه یافته است و عمده ی مواردی هم که به آنان اضافه شده از فقه اسلام گرفته نشده است بلکه از دانش حقوق مدرن و تجربیات دیگر کشورها اخذ شده است. اگر

دستگاه قضائی وجود دارد هر چند ناکارآ، اگر دادستان و وکیلی وجود دارد، اگر مجازاتها تا حدودی تعدیل شده اند، اگر زندان و جریمه ی نقدی وجود دارد و کشتن و بریدن و شلاق در وسعت مورد انتظار انجام نمی شود، به برکت همین مواردی است که به ناچار از دنیای مدرن اخذ شده است. مهمترین شاهکار قضای اسلامی در ۳۰ سال گذشته، تصویب قانون مجازات اسلامی است که آنهم فقط بخشهای حدود و قصاص و دیه اش عمدتاً از اسلام گرفته شده و بقیه ی احکامش مربوط به اسلام نیست حتی تعزیرات را نیز بشدت اصلاح کرده اند و بزور تشخیص مصلحت تصویب شد.

نا کارآترین و غیر عادلانه ترین بخش احکام اجتماعی اسلام، احکام قضائی است. تزریق احکام قضائی اسلامی به سیستم قضائی ایران، تمام نارسائیهای آن احکام را به دستگاه قضائی تحمیل کرده و ناکارآئی، و غیر انسانی بودن و ظالمانه بودن آنرا افزوده است.

فصل ۶

نتیجه گیری

در این کتاب کلیه ی احکام اساسی اسلام در مورد حقوق بشر، سیاست، اقتصاد و امور قضائی به تفصیل و با تکیه بر منشأ های اصلی اسلام، یعنی قرآن و سنت، مورد بررسی قرار گرفت که نتیجه گیری کلی آنها در این فصل آورده می شود.

حقوق بشر

در اسلام چیز مدونی بنام حقوق بشر وجود ندارد و احکام اسلامی با بسیاری از اساسی ترین اصول حقوق بشر در تضادند. در فصل ۱ دو اصل ریشه ای حقوق بشر یعنی مساوات و آزادی را مورد بررسی دقیق قرار

دادیم و در ضمن فصلهای بعد، دیگر حقوق انسانها را مطرح کردیم و برخورد یا تضاد اکثر آنان را با احکام اسلامی نشان دادیم. مثل حق غذا، حق مسکن، حق لباس، حق بهداشت، حق آموزش و پرورش، حق تمامی انسانها از تمامی منابع کره ی زمین مثل زمین و معدن و آب و جنگل و مرتع، حق همگانی در علم و تکنولوژی، حق حکومت بر خویش، حق دادرسی و حقوق متعدد دیگر.

در مورد مساوات، نشان دادیم که اسلام بهیچ عنوان تساوی انسانها را قبول ندارد. اسلام انسان را به طبقات مسلمان و غیر مسلمان، برده و آزاد، زن و مرد و طبقه بندیهای کوچکتری مثل سید و عام، روحانی و عامی تقسیم کرده است. این طبقات حقوق کاملا متفاوتی دارند. عدم مساوات ریشه ای انسانها در اسلام، منجر به عدم مساوات و بی عدالتی در تمام زمینه های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و قضائی شده است. به بیان دیگر احکام فقهی، در این حیطة ها، بر اساس بی عدالتی بنیان نهاده شده است. نگاهی به احکام مختلف فقهی در این زمینه ها نشان می دهد که این احکام متناسب با طبقه ی فرد متفاوت است. مثلا زن نصف مرد ارث می برد. غلام مالک کار و مزد کار خودش نیست. غارت اموال کفار و بدبخت کردن و کشتن و بی خانمان کردن آنان کار پسندیده ای است و قس علی هذا. طبعا اجرای این احکام منجر به ایجاد جامعه ای بشدت غیر عادلانه می شود. البته خود اسلام این احکام را عادلانه می داند. ولی عقل بشر این طبقه بندی و عدم مساوات را غیرعقلانه، غیرعلمی و غیر عادلانه و طبعا غیر قابل اجرا

می‌داند. نشانه‌ی واضح آن‌هم این است که هیچ فردی مایل نیست در جایگاه طبقه‌ی حقیر باشد. مثلاً هیچکس مایل نیست برده باشد حتی اگر فوق‌العاده متدین باشد و تقریباً همه‌ی مردان مسلمان خدا را شکر می‌کنند که زن نشده‌اند.

اسلام آزادی عقیده را برسمیت نمی‌شناسد. هیچکس حق انتخاب واقعی دین خود را ندارد و کسی حق خروج از اسلام را هم ندارد. بنابر قرآن و سنت، اسلام باید با شمشیر بر همه‌ی ادیان غلبه یابد و برای این امر دستور جنگ عام با کل غیر مسلمین جهان را صادر کرده است و فقط جزیه و خواری از اهل کتاب پذیرفته است؛ بقیه یا مرگ یا پذیرفتن اسلام. یعنی کفار غیر کتابی (حدود ۴ میلیارد جمعیت امروز کره‌ی زمین) هیچ حق انسانی ندارند حتی حق حیات. و کفار کتابی هم فقط حق حیات با ذلت و تحت امر حکومت مسلمین (مثل حکومت خمینی و بن‌لادن) را دارند.

با توجه به اینکه، دینداری امری ارثی و تقلیدی است و اکثر قریب به اتفاق ما انسانها، هیچ نقش عقلانی-ارادی در پذیرش دینمان نداریم. پس چرا یکدیگر را تحقیر کنیم و بدتر از آن با هم بجنگیم. و آیا اصولاً قبولاندن یک باور از طریق زور امکانپذیر است؟ اگر کسی نظری را صحیح نداند هرچند او را بزیند بر باور خودش محکمتر می‌شود. اصولاً درک انسانی زورپذیر نیست مخصوصاً در دنیای امروز. اگر دینی حرف درستی داشته باشد. راه تبلیغ آن، استدلال است نه شمشیر. و آیا ممکن است خدای عالم عاقل عادل در جهان باشد و این حقیقت ساده را نفهمد که هدایت

انسانها شمشیر پذیر نیست و بجای آن باید انسانها را با شواهد و استدلالهای متین راهنمایی کرد؟ چرا خدا باید از این همه خونریزی لذت ببرد؟ بنابراین این احکام غیر قابل اجراست.

اسلام، آزادی اندیشه و بیان را نیز قبول ندارد. در شرائط ایده آل، این نوع آزادی ها به اصول و احکام اسلامی محدود می شود. یعنی هیچکس حق ندارد اصول و فروع مذهب را مورد انتقاد قرار دهد یا مطلبی غیر مذهبی را مطرح کند که بطور مستقیم یا غیر مستقیم، در عقائد دینی شبهه ایجاد کند. اینکه گفتم در شرائط ایده آل، از اینجهت است که معمولاً محدودیتهای مذهبی خیلی فراتر از این است و شامل محدودیت نقد روحانیون و سنتهای منسوب به مذهب و نقد حاکمان دینی هم می شود. با توجه به اینکه آزادی اندیشه و بیان، اساس رشد علمی و فرهنگی بشر است، نفی آزادی اندیشه و بیان، نفی فکر و عقل انسانی و نفی پیشرفت است و این یکی از دلایل سکون مرگبار جوامع اسلامی است.

سیاست

در فصل ۲ امور سیاسی را در اسلام بررسی کردیم و نشان دادیم که اسلام فاقد یک سیستم سیاسی است و در اسلام حتی الفبای سیاست هم وجود ندارد. از دهها موضوع اولیه ی سیاسی مثل مفهوم حکومت، قدرت، نقش مردم در حکومت، مشروعیت حکومت، انواع حکومت، حقوق سیاسی، دولت، ساختار دولت، کنترل دولت، محدوده ی اختیارات دولت و

دهها موضوع سیاسی دیگر، هیچ اثری در اسلام نیست. پیامبر هم به روش کدخدائی، مثل بقیه، بدون هیچ سازمان و روش مشخصی، مدینه را اداره می کرد. اینکه اسلام فاقد یک سیستم سیاسی است یک فرصت طلائی را به مسلمانان می دهد که در این دوره، بهترین و پیشرفته ترین نوع حکومت یعنی دموکراسی را برای خود برگزینند بشرط آنکه بتوانند گامی ورای تعصب بردارند.

اقتصاد

واقعیت این است که اقتصاد یک علم مفصل و تخصصی و پیچیده است که در دهها شاخه دارای دکترای تخصصی است. حل مشکلات اقتصادی متناسب با ارزشهای انسانی، متکی به استفاده ی بهینه از دانش اقتصاد است و سختی این موضوع را همگان امروزه درک کرده اند. آنچه در اسلام آمده است، مطالبی ساده در حد زندگی ابتدائی ۱۴۰۰ سال قبل عربستان است. همانطور که قبلا اشاره شد همان معاملات ساده مثل خرید و فروش و مزارعه و غیره که در عربستان جریان داشته در اسلام هم تداوم یافته است. در اسلام مالیاتهای زکات و خمس هم وجود دارند که بخش عمده ای از این مالیاتها، برای گرداندن دستگاه مذهبی است و البته بخشی هم به مستمندان پرداخت می شود. گرچه این دو نوع مالیات در صدر اسلام قابل اجرا بوده اند، امروزه غیر عادلانه و غیر قابل اجرا هستند. در اسلام از مسائل اساسی اقتصادی مثل ابزار تولید، نقش سرمایه در تولید،

سرمایه گذاری، ارزش کار، ارزش اضافی، برنامه ریزی اقتصادی، توسعه ی اقتصادی، قیمت گذاری کالاها، مسائل پول و بانک، تورم و دهها موضوع دیگر اقتصادی صحبتی نشده است. در اسلام، مالکیت زمین، معادن، منابع و تکنولوژی مبهم گذاشته شده است. اسلام خصوصی بودن این منابع اساسی اقتصاد را برسمیت شناخته است که کاری غیر معقول و غیر عادلانه است چون این منابع به همگان تعلق دارد. در اسلام هیچ تعریف واضحی از عدالت اقتصادی وجود ندارد. ارزشهای اقتصادی مثل حقوق اقتصادی مردم که در حقوق بشر امروز مطرح است، در اسلام وجود ندارد. خلاصه اسلام نه دانش اقتصاد دارد و نه ارزشهای درست اقتصادی دارد. اقتصاد موجود در اسلام، روابط ساده ی اقتصادی محیط کوچک و عقب افتاده ای مثل مدینه ی آنزمان است و بس که تفاوت مهمی هم با روابط اقتصادی در قبل از اسلام ندارد. پیامبر هم هیچ کار برجسته ی اقتصادی انجام نداد، نه کشاورزی، نه تولید برجسته یا کاری متفاوت با قبل. اصولاً زندگی پیامبر و یارانش متکی به غارت اموال کفار بود، چنانچه در تاریخ نقل شده و از خود او در صفحات قبل نقل کردیم که رزق او متکی به سرنیزه بوده است، به هزینه ی نابود کردن همه چیز مردم غیر مسلمان.

بنابراین اگر جامعه ای مؤمن باشد و بخواهد بر اساس مسائل اقتصادی اسلام واقعا عمل کند، نه تنها پیشرفت نمی کند بلکه بیشتر و بیشتر، واپس می رود. چنانچه طالبان و حکومت ایران هر دو نشان دادند. در ایران ۳۰ سال است که لغت عدالت لقلقه ی زبان ولایت فقیه است و از

عدالت هیچ خبری نیست. نه اینکه مسئولین نخواهند، چیزی در اسلام نیست که بتوان با آن عدالت برقرار کرد. در ایران اگر فروش سرسام آور منابع ملی مثل نفت و گاز و دهها نوع معدن دیگر نبود، همه چیز فرو می ریخت. اگر نانی هست به برکت نفت است و اگر سیستم اداری- اقتصادی دست و پا شکسته ای وجود دارد به برکت دانش اقتصاد و مدیریت نوین است. فروش منابع آینده ی کشور و در ماندگی دائمی در مشکلات اقتصادی، دال بر ناکارائی چیزی بنام اقتصاد اسلامی است. همه ی تلاشهایی هم که در ۳۰ سال گذشته برای تولید چیزی بنام اقتصاد اسلامی شده با شکست مواجه شده است. مثلا مطهری کتاب کوچکی بنام اقتصاد اسلامی نوشته که در مجموع کمتر از ۱۰ صفحه ی آن بر گرفته از احکام اسلامی است و بقیه، مباحث متمایل به سوسیالیسمی است که هیچ ربطی به اسلام ندارد و جالب است که خمینی دستور توقف چاپ آن کتاب را صادر کرد چون با اسلام سازگار نبود.

موانع پیشرفت و توسعه در اسلام

در اسلام یک سری احکام و باورهائی وجود دارد که مانع پیشرفت مسلمانان می شوند. عنوان این عوامل بازدارنده عبارتند از:

- علم ارزشمند در اسلام، علم دین است
- اعتقاد به همه چیز داشتن اسلام

- سلب آزادی
- پرهیز از غیر مسلمانان
- تقدیر گرائی
- پستی دنیا و ثروت آن
- رضایت به فقر
- قناعت به حد کفاف
- مخالفت اسلام با جمع کردن ثروت
- نفی آرزو

- حرمت نقاشی، مجسمه سازی، موسیقی و آواز خوانی

این عوامل بازدارنده به تفصیل مورد بحث قرار گرفت و نشان دادیم که، اینکه می بینید مسلمان بودن با عقب افتادگی سر در گریبان هم دارند و به تعبیر علم آمار، مسلمان بودن با عقب افتادگی رابطه همبستگی مثبت دارد و چندین قرن است که مسلمانان هیچ نقش جدی در پیشرفت و توسعه ی جهانی و در تولید علم و تکنولوژی نداشته اند و امروز هم عقب افتاده ترین اقوام جهان را تشکیل می دهند (ممکن است بعضی کشورهای قحطی زده ی آفریقائی بدتر از ما باشند)، همه ی اینها بی دلیل نیست. اعتقادات و احکام باز دارنده ی رشد و توسعه، در متن اسلام است و ما هم مسلمانیم. این احکام در گوشت و پوست ماست چون با آن لحظه به لحظه رشد کرده ایم. فرهنگ اسلامی، فرهنگ بازدارنده است و ما در متن این فرهنگیم.

قضاوت

در فصل مربوطه بوضوح نشان داده شد که اولاً: احکام قضائی اسلام برای جهان امروز، بشدت ناکافی است و بیشتر مباحث اساسی حقوقی، در اسلام وجود ندارند. و ثانیاً: احکام قضائی موجود در اسلام نیز، اکثراً غیر قابل اجرا هستند چون یا بسیار خشن و شکنجه اند و یا غیر عادلانه و یا هر دو. جالب است که خود روحانیون نیز متوجه این نقیصه ها شده اند و در جلسات خصوصی به آنها اشاره می کنند و ولایت فقیه و سیستم قضائی نیز تلاش می کند که از زیر بار اجرای قوانین شرعی قضائی، شانه خالی کنند تا از آبروریزی جهانی جلوگیری بعمل بیاورند. و اگر حکمهای بریدن و شلاق و رجم را هم اجرا کنند، سعی می کنند که در خفا باشد و به روزنامه ها و مخصوصاً به خارج از ایران درز نکنند. در صورتیکه در خود اسلام و حتی در خود قرآن گفته شده که انجام این مجازاتها باید علنی و در دید عموم مردم انجام شود. این مخفی کاریها، عدم صداقت روحانیون حاکم بر جمهوری اسلامی را نشان می دهد که از طرفی مدعی اند که قوانین اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و قضائی اسلام آخرین، کاملترین و ایده آترین نسخه برای تمام مشکلات بشری تا قیامت است و از طرف دیگر برای حفظ آبرو، یا اجرا نمی کنند و یا پنهانکاری می کنند. طالبان بلا شک بسیار صادقانه تر از روحانیون ایران عمل می کنند چون آنچه در اسلام وجود دارد بدون هیچ واهمه ای و بطور علنی اجرا می کنند.

واقعیت این است که بخش قریب به اتفاق قوانین، بخشنامه ها و سازماندهی قوه ی قضائیه ی و آئین دادرسی در جمهوری اسلامی هیچ ربطی به اسلام ندارد. اینها از زمان شاه موجود بوده و ادامه یافته است و عمده ی مواردی هم که به آنان اضافه شده از فقه اسلامی گرفته نشده است، بلکه از دانش حقوق مدرن و تجربیات دیگر کشورها اخذ شده است. اگر دستگاه قضائی وجود دارد هر چند ناکارآ، اگر دادستان و وکیلی وجود دارد، اگر مجازاتها تا حدودی تعدیل شده اند، اگر زندان و جریمه ی نقدی وجود دارد و کشتن و بریدن و شلاق در وسعت مورد انتظار انجام نمی شود، به برکت همین مواردی است که به ناچار از دنیای مدرن اخذ شده است. مهمترین شاهکار قضای اسلامی در ۳۰ سال گذشته، تصویب قانون مجازات اسلامی است که آنهم فقط بخشهای حدود و قصاص و دیه اش عمدتاً از اسلام گرفته شده و بقیه ی احکامش مربوط به اسلام نیست حتی تعزیرات را نیز بشدت اصلاح کرده اند و بزور تشخیص مصلحت تصویب شده است.

نا کارآترین و غیر عادلانه ترین بخش احکام اجتماعی اسلام، احکام قضائی است. تزریق احکام قضائی اسلامی به سیستم قضائی ایران، تمام نارسائیهای آن احکام را به دستگاه قضائی تحمیل کرده و ناکارآئی، و غیر انسانی بودن و ظالمانه بودن آنرا افزوده است.

نتیجه گیری

کلیه ی احکام سیاسی، اقتصادی و قضائی اسلام بسیار ساده و ابتدائی هستند و عمدتاً از محیط عربستان ۱۴۰۰ سال پیش گرفته شده اند و در حد زندگی همان زمان و مکان اند. بنابراین، اولاً این احکام برای جهان امروز، بشدت ناکافی اند و بیشتر مباحث اساسی سیاسی، اقتصادی و قضائی در اسلام وجود ندارند. و ثانیاً: بیشتر احکام موجود در اسلام نیز با علم و عدل و عقل و زمان حاضر ناسازگارند و در نتیجه غیر قابل اجرا هستند. واقعیت این است که امروزه با احکام سیاسی، اقتصادی و قضائی اسلام، حتی نمی توان یک روستا را بخوبی اداره کرد چه رسد کل جهان را. بنابراین دلیلی ندارد که حکومت در دست اسلام باشد.

نتیجه گیری ما در این کتاب عیناً همان چیزی است که خمینی در سالهای پایانی عمرش، بدان رسید، البته بعد از بدبخت کردن ما و دیگر مسلمانان و کشتار یک میلیون جوان. خمینی می گوید: "اگر کار حکومت، محصور در چهارچوب احکام الهی فرعیه باشد، می بایستی طرح حکومت الهیه و ولایت مطلقه فقیه که به رسول اکرم تفویض شده بود، ملغی شود. (روزنامه کیهان شماره ۱۳۲۲۳ مورخ ۱۶ جمادی الاولی سال ۱۴۰۸). منظور از احکام فرعیه همان احکام فقهی است.

این صحیحترین حرفی است که خمینی در عمرش بیان کرده است. منتهی رسیدن به این نتیجه، نیازی به انقلاب و سیل خون نداشت. کافی بود

کسی به الفبای زندگی امروز آشنا باشد و رساله ی عملیه را با تفکر بخواند، همین و بس. کاری که دکتر شریعتی و خمینی نکردند. دکتر شریعتی رساله را نخواند و خمینی هم که از جهان حاضر بی اطلاع بود. و فکر هر دو را نیز اعتقاد عمیق مذهبی، فلج کرده بود. چقدر زیبا و گویاست سخن حسنین هیکل (متفکر سیاسی و روزنامه نگار مشهور مصری) که پس از مصاحبه با خمینی گفته بود " خمینی پدیده ای است از چهارده قرن پیش که با سرعت گلوله به قرن بیستم برخورد کرده است، و آنچه از آن بعنوان بحران یاد می شود دقیقاً این است که این گلوله در مسیر خود چه چیزهایی را در هم خواهد کوبید. آنچه میان ایرانیان تحصیلکرده و خمینی می گذرد، بحث یا گفتگوئی بمفهوم واقعی کلمه نیست، گفتگوئی میان تاریخ و تعصب است" (مصاحبه به هفته نامه ی sunday times) آری خمینی و اکثر قریب به اتفاق روحانیون پدیده هائی هستند از ۱۴ قرن قبل، با همان سطح فهم و درک، که با اشتیاق می خواهند در قرن ۲۱ حکومت کنند. و مذهب نیز ابزار لازم را در دست آنان گذاشته است، تبعیت بی قید و شرط مؤمنین.

چه باید کرد؟

حال که دانستیم که احکام اسلامی برای زمان حاضر بشدت ناکافی و اکثراً غیر قابل اجرا هستند، چه باید کرد؟ تکلیف حکومت چه می شود؟ رابطه ی دین و حکومت چیست؟ در حال حاضر سه راه حل مطرح است:

اول: نظر خمینی (مصلحت):

خمینی بجای آنکه حکومت را کنار بگذارد، حکم به کنار گذاشتن احکام اسلام داد تا حکومت را نگه دارد. خمینی حکومت را مقدم و مهمتر از احکام اسلامی دانست و گفت برای مصلحت حکومت می توان هر حکمی از احکام اسلام را تعطیل کرد وی در نامه ای به ریاست جمهور وقت سید علی خامنه ای گفت: "حکومت شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله می باشد ، و یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم است روی همه احکام فرعیه مانند نماز و روزه و حج.. اگر کار حکومت محصور در چهارچوب احکام الهی فرعیه باشد ، می بایستی طرح حکومت الهیه و ولایت مطلقه فقیه که به رسول اکرم توفیض شده بود ، ملغی شود ، وبالتاليجه به دون معنیش شود. و حاکم در موقع ضرورت می تواند مساجد را تعطیل کند و حتی مسجدی که مانند مسجد ضرار باشد تخریب کند ، اگر نتوانست به دون تخریب وضع آن مسجد را درست کند. و حکومت می تواند یک طرفه عهد نامه و قراردادهای شرعیه که با ملت منعقد شده فسخ کند ، اگر او دید که آن قراردادهای مخالف با مصالح اسلام و مملکت باشد. و حکومت می تواند در مقابل هر امری عبادی یا غیر عبادی ایستادگی کند ما دامیکه، مضر به مصلحت اسلام باشد و حکومت می تواند تحت شرایطی به طور موقت حج را منع کند اگر با مصالح شور

اسلامی متناقض باشد، حجتی که از فرایض مهم الهی می باشد". (روزنامه کیهان شماره ۱۳۲۲۳ مورخ ۱۶ جمادی الاولی سال ۱۴۰۸).

خمینی نظریه ی مصلحت حکومت و احکام ثانوی را اختراع کرد و برای سربریدن احکام اسلامی جهت حفظ حکومت روحانیون، شورای تشخیص مصلحت نظام را درست کرد. ذهن او آنقدر آلوده به سیاست شده بود که برای حفظ حکومت اسلامی اجازه ی قلع و قمع احکام اسلام را صادر کرد. کاری که جمهوری اسلامی پیوسته در حال انجام آنست. یعنی نقض احکام اسلام و جایگزین کردن قوانین مصوب شورا بجای احکام اسلام و بدتر از آن، این احکام جایگزین را بعنوان احکام اسلامی (حکم ثانوی) قلمداد کردن. این نظر، بزرگترین خیانت به اسلام و مردم و همچنین ناکارآ ست. چون:

اولاً: این نظر بدعتی بزرگ و خیانت به اسلام است. درکجای قرآن و یا سنت مطرح شده که برای حفظ حکومت می توان احکام اسلامی را لغو کرد؟؟. بلاشک خمینی یکی از بزرگترین بدعت گذاران تاریخ اسلام است و بدعتهای بسیار بزرگی چون ولایت فقیه و مصلحت را به شیعه وارد کرد که بسادگی قابل اصلاح نیستند.

ثانیاً: تا کجا می توان این کار را ادامه داد؟ چنانچه در این کتاب نشان داده شد اکثر احکام اسلامی در دنیای امروز ناکارآ هستند. پس باید تقریباً همه ی آنانرا لغو کرد تا بتوان حکومت کرد؟ آنوقت از اسلام چه می ماند و چه چیزی از حکومت، اسلامی است؟ تقریباً هیچ همین الان هم

همینگونه است غیر از اینکه حاکمان این حکومت، روحانی هستند، کجای این حکومت اسلامی است؟ حکومت اسلامی واقعی همان بود که طالبان اجرا کرد. در حکومت طالبان بندرت می توان عملکردی را یافت که مستند به قرآن و سنت نباشد، در حالیکه در حکومت امروز ایران بندرت می توان عملکردی را یافت که بدرستی بر قرآن و سنت تکیه داشته باشد. هدف فقط حفظ حکومت است با هر قیمتی

ثالثاً: اینکار خیانت به مردم و فهم آنان است. چون مؤمنین گوش به فرمان شما روحانیون هستند، آیا شما باید با بی وجدانی آنانرا فریب دهید؟ شما مقررات و قوانین ساخته و پرداخته ی خود را بعنوان اسلام به مردم می قبولانید، و آن بیچاره ها هم گمان می کنند شما راست می گوئید و از شما تبعیت می کنند و آنها را برای تقرب به خدا انجام می دهند.

رابعاً: این نظر ۳۰ سال است که در جمهوری اسلامی در حال اجراست و نتیجه ای جز خرابی و ضعف و خذلان اسلام در بر نداشته است. این نظر محکوم به شکست است و همین آآن هم شکست خورده است قبول ندارید، یک رفراندوم آزاد برگزار کنید.

مشکل احکام اسلام ریشه ای است. این احکام از محیط عربستان ۱۴۰۰ سال پیش گرفته شده و بهیچوجه برای زندگی امروز کافی و کارآ نیستند. بقول سعدی:

خانه از پای بست ویران است
خواجه در بند نقش ایوان است

دوم: نظر روشنفکران مسلمان (اصلاح طلبان)

بلاشک بسیاری از روشنفکران مسلمان به این مشکل اصلی پی برده اند که اسلام فاقد سیستم سیاسی، اقتصادی و قضائی متناسب با دنیای امروز است، اما راه حلی که ارائه می کنند باطل است. آنان مفاهیمی مثل فقه پویا، اجتهاد پویا، هرمنوتیک و قبض و بسط تئوریک شریعت، قرائتهای مختلف از دین، اجتهاد مطابق زمان و اصلاح دین را مطرح کردند. نتیجه ی همه ی این سخنان این است که اگر ما با زاویه ای دیگر به دین بنگریم و اگر پیش فرضهای دنیای امروز را در درک دین دخالت دهیم به درک دیگری از احکام دین می رسیم که با دنیای معاصر قابل تطبیق است.

این روشنفکران مسلمان افراد خوب متدینی هستند که نمی خواهند به ناتوانی دین در اداره ی دنیای امروز اذعان کنند. بنظر من حداقل چهار عامل اساسی یعنی عشق به دین، ترس از جهنم، ناآگاهی و ناآشنائی با منابع اصلی دینی و مخصوصا ناآشنائی با فقه و برداشت غلط از هرمنوتیک، روشنفکران مسلمان را به بیراهه رانده است. یک فرد متدین بطور ناخواسته دینش (هر دینی) را مجمع همه ی کمالات می داند. هر آنچه خوبست و عالیست و زیباست به دین نسبت می دهد. مثل عاشقی که معشوقش را موجودی فرض می کند که صاحب عالیترین کمالات و زیباییهاست در حالیکه در دنیای واقعی، معشوق هم انسانی مثل بقیه است. بهمین دلیل

است که اینان از اذعان به ناتوانی دین در اداره ی دنیای امروز، عاجزند. آخر مگر می شود معشوق، نقصان داشته باشد؟ از طرف دیگر ترس شدید از عذاب هولناک جهنم آنانرا از این اذعان باز می دارد.

اما برداشت غلط از هرمنوتیک: توضیح هرمنوتیک طولانی است و فرض بنده بر این است که خواننده تا حدودی به آن آشناست، بنابر این مستقیما به اصل مطلب وارد می شوم. یکی از یافته های هرمنوتیک این است که آگاهیها، پیش فرضها و خواستهای قبلی ما، در درک ما از وقایع تاریخی مؤثر است. دین هم یک پدیده ی تاریخی است و طبعا پیشینه ی محقق در درکش از دین مؤثر است. بهمین دلیل، درک دکتر شریعتی و درک یک آیه الله از دین کاملا متفاوت است. انگار که این دو نفر از دو موضوع کاملا متفاوت صحبت می کنند. این سخن هرمنوتیک تا حدود زیادی درست است، اما چه باید کرد؟ آیا باید به این درکهای متضاد از یک پدیده ی واحد، تسلیم شد و همه ی درکهای افراد مختلف را از دین درست دانست؟ این دقیقا خطای بسیاری از روشنفکران مسلمان است؛ گمان می کنند که ما با پیش فرضهای متمدنانه و امروزی وارد دین می شویم و آن بر می گیریم که به مذاق ما و دنیای مدرن جور در آید. اما این که فاجعه است مگر می شود همه ی این درکهای متضاد از یک پدیده، درست باشد یعنی همه درستند و در عین حال همه غلطند. بر خلاف برداشت فوق، دانشمندان هرمنوتیک به ما هشدار داده اند که مواظب این مداخله ی پیش فرضها و خواستهایتان در درک منابع تاریخی باشید. مواظب باشید که پیش فرض

خود را بجای واقعیت نگیرید. مواظب باشید فریب نخورید، نه اینکه تسلیم این مداخله و خطا شوید. کار بعضی روشنفکران مسلمان تسلیم شدن است و پیشنهاد واقعی هرمنوتیک، مقابله با این مداخله و فریب است. راه مقابله آنست که محقق بدقت بین پیش فرضهای خودش و واقعیات تاریخی تفکیک قائل شود. یعنی در هر استدلال و هر نتیجه گیری اش مواظب باشد که صرفاً بر اساس اسناد معتبر و نه خواستههای خودش قضاوت کند و باید هر چه بیشتر به تاریخ و جغرافیای وقوع یک پدیده ی تاریخی نزدیک شود تا درک درستتری پیدا کند. مثلاً در مورد دین، هرگز نباید جز بر اساس قرآن و سنت معتبر استنباط کرد. هر آنچه خارج از این دو منبع باشد، جزو دین نیست. حتی برای درک لغات قرآن و سنت نباید به فرهنگهای امروز مراجعه کرد باید دید که مردم مدینه در صدر اسلام از این لغت خاص چه می فهمیده اند. بهر روی با بکارگیری دقتهای لازم که به دو مورد آنها اشاره شد، محققان مختلف به درک یکسانی از یک پدیده نزدیک می شوند. مثلاً احکام فقهای سنی و شیعه در بیش از ۰۸ درصد موارد شبیهند و در مواردی هم که اختلاف است اسناد متضاد یا غیر قابل اعتماد وجود دارد و یا اصلاً سندی وجود نداشته و فقیه به صرف استدلال عقلی یا قیاس و امثالهم حکم کرده است. علت این تشابه بالا این است که فقه بیش از تمام علوم اسلامی دیگر بر قرآن و سنت تکیه دارد و کمتر تحت تأثیر خواستها و پیش فرضهای فقها قرار گرفته است.

بنابراین مفاهیمی مثل فقه پویا، اجتهاد پویا، هرمنوتیک و قبض و بسط تئوریک شریعت، قرائتهای مختلف از دین، اجتهاد مطابق زمان و اصلاح دین راه بجائی نمی برند، چنانچه تا کنون نبرده اند. اگر دین را اصلاح کردی، یعنی چیزی از آن را تغییر دادی، که دیگر دین نیست، همانطور که احکام ثانوی خمینی دین نیست. هر دو به یک اندازه زیانبار و گمراه کننده اند. بهترین درک از دین درکی است که صرفاً به قرآن و سنت تکیه داشته باشد و نه زمان و نه مکان و نه خواستها و نه پیش فرضهای محقق در آن دخیل نباشند.

سوم: جدائی دین از سیاست

در این کتاب ما به این نتیجه رسیدیم که احکام سیاسی، اقتصادی و قضائی اسلام برای جهان امروز، بشدت ناکافی اند و بیشتر مباحث اساسی آنان در اسلام وجود ندارند. و ثانیاً: بیشتر احکام موجود در اسلام نیز با علم و عدل و عقل و زمان حاضر ناسازگارند و در نتیجه غیر قابل اجرا هستند. بنابراین دلیلی ندارد که حکومت در دست اسلام باشد. این منطقی ترین نتیجه ای است که می توان گرفت. اگر دارویی برای درد شما مناسب نباشد چه می کنید؟ آنرا کنار می گذارید. اگر وسیله ای برای انجام کاری مناسب نباشد چه می کنید؟ آنرا کنار می گذارید. احکام اسلام هم برای اداره ی جامعه ی امروز نامناسبند، چه باید کرد؟ باید محترمانه آنانرا کنار گذاشت نه

با حک و اصلاح و احکام ثانوی دست به خیانت به دین و مردم زد. جدا کردن دین از سیاست، هم به نفع دین است و هم به نفع سیاست. کسانی که دید جهانی دارند می دانند که در هیچ عصری به این اندازه، اسلام مورد تحقیر و نقد واقع نشده است. چرا؟ چون امثال خمینی خواستند با احکام نامناسب دین، به حل مشکلات بشر امروز برخیزند. درست مثل این است که بخواهید از دوچرخه بجای ماشین کمپرس استفاده کنید. احکام اسلام واقعا برای روستای مدینه ی ۱۴۰۰ سال قبل مناسب بودند ولی بهیچ روی برای دنیای امروز مناسب نیستند. هرچه جمهوری اسلامی و طالبان، بیشتر لجبازی کنند و به راه خود ادامه دهند، بیشتر به اسلام ضربه می زنند و آثرا در چشم عالمیان خوارتر می کنند. احکام اسلام فقط دست و پای مسلمانان را می بندند و آزادی عمل و اندیشه را از آنان می گیرند و از پیشرفت آنان جلو گیری می کنند. مسلمانان بجای اینکه درمان مشکلاتشان را در دانش و تکنولوژی و در ارتباط با فرهنگهای دیگر بشری پیدا کنند در احادیثی می جویند که مربوط به ۱۴۰۰ سال پیش و متناسب با محیط بسیار عقب افتاده ی آن زمان است.

افراد بسیار متدین نیز می توانند با تکیه بر خود قرآن، دین را از صحنه ی سیاست دور کنند بدون آنکه نگران عذاب جهنم باشند. حتما این آیه را خوانده اید که: لَا يَكْلَفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا: خداوند هیچ کس را جز به قدر توانایی اش تکلیف نمی کند. (بقره ۲۸۶). اجرای احکام اجتماعی اسلام در زمان حاضر در وسع و توانائی ما نیست، ما نمی توانیم بردگی را

زنده کنیم؛ ما نمی توانیم زنان را به کنج خانه بر گردانیم؛ ما نمی توانیم کل دستگاہ تصویری جهان را نابود کنیم؛ ما نمی توانیم با شش میلیارد جمعیت جهان بجنگیم و صد ها ما نمی توانیم دیگر. قرآن هم گفته، اگر نمی توانید، بر شما تکلیفی نیست.

نتیجہ گیری نہائی کتاب

اولا: احکام سیاسی، اقتصادی و قضائی اسلام برای جهان امروز، بشدت ناکافی اند. و ثانيا: بیشتر احکام موجود در اسلام نیز غیر قابل اجرا هستند. بنابراین دلیلی ندارد کہ حکومت در دست اسلام باشد. اسلام باید از سیاست جدا شود و کشور باید با عالیترین روش حکومتی، یعنی دموکراسی، اداره شود.

پایان